

معجزه، مؤثرترین عامل کشتن آن حضرت توسط هارون بود.

۲۰ - محمد، پسر عیسی، از عبید یقیننی، از حسن پسر محمد پسر بشار نقل می‌کند که مردی از اهالی قطعیه الربیع، از اهل سنت که مردی مقبول الکلام بود، گفت: من تعدادی از دارندگان فضل خاندان پیغمبر را دیده‌ام، ولی شخصی مثل موسی بن جعفر را در عبادت و فضل، هرگز ندیده‌ام. پرسیدم: چه کسی را می‌گویی و او را چگونه دیدی؟ گفت: ما در دوران سندی پسر شاهک، هشتاد نفر از معتمدان را جمع کرده و پیش موسی بن جعفر بردیم. سندی خطاب به ما گفت: ای حاضران! شما بنگرید که آیا به این مرد آسیبی رسیده است، زیرا که مردم معتقدند با او بد رفتاری شده است و در این خصوص مبالغه و زیاده روی می‌کنند؛ این، منزل او است و این بستر راحت متعلق به اوست و سختی با او نشده است و امیرالمومنین قصد سوئی با او ندارد و او در همهٔ آموزش، راحت می‌باشد. از خود او پرسید! ما مقصودی جز ملاحظه زیبایی و فضل و سیمای او نداشتیم. اما او گفت:

آنچه از بابت وسعت منزل و امور دیگر گفت، راست است، جز اینکه من به شما این اطلاع می‌دهم در نه عدد خرما زهری به من داده‌اند و من، فردا روز سبز رنگ خواهم شد و بعد از فردا، وفات خواهم نمود. من به سندی پسر شاهک نظر انداختم و دیدم به خود لرزید و مضطرب گردید. درست به مثابهٔ یک شاخه خرما. حسن - راوی حدیث - گوید: گوینده این خبر مردی از خوبان اهل سنت بود و شیخی بود راستگو و مقبول الکلام و در پیش مردم ثقه و واقعاً موثق.

۲۱ - عمران نخعی، از عمویش حسین، پسر یزید نوفلی از علی پسر سالم از پدرش از ثابت پسر بن دینار نقل می‌کند که گفت از امام چهارم از خدای - جلّ جلاله - سؤال به عمل آوردم و اینکه: آیا امکان دارد؟ فرمود: خدا برتر از آن است که مکان داشته باشد. گفتم: پس، چرا پیغمبر خود را به آسمان‌ها برد؟ پاسخ داد: تا ملکوت آسمان و آنچه از عجایب و بدایع آفرینش‌اش در آن بود، به او نشان دهد. گفتم: گفتار خدای - عزوجل - که: نزدیک شد و آویخت تا با اندازه دو سر یک کمان، یا نزدیکتر (سوره نجم) چه معنا

می دهد؟ فرمود: مقصود از آن، رسول خدا است که به پرده های نور نزدیک شد و ملکوت آسمان ها را دید و سپس آویخت و در زیر پای خود، ملکوت زمین را نگریست، تا به نظر آورد که به اندازه فاصله دو سر یک کمان، به زمین نزدیک شده است. و درود خداوند بر نبی ما محمد و آل او اجمعین.

مجلس سی ام

نهم و دهم محرم سال ۳۶۸

- احادیثی در مقتل حسین -

۱- ابو سعید، حسن پسر عثمان، پسر زیاد تُستری از کتابش نقل می کند که گفت: حدیث کرد ما را ابراهیم پسر عبیدالله، پسر موسی پسر یونس پسر ابی اسحاق سبیبی - قاضی بلخ - که گفت: حدیث کرد مرا مریسه دختر کوسی پسر یونس پسر ابی اسحاق و او عمه من بود و گفت: حدیث کرد مرا صفیه دختر یونس از ابی اسحاق همدانیه و او نیز عمه من بود و گفت:

بهجت، دختر حارث پسر عبدالله تغلبی از دائی اش عبیدالله پسر منصور که برادر شیرینی یکی از فرزندان زید از علی بود که گفت: از جعفر بن محمد پسر علی بن حسین خواستم که برای من از مقتل فرزند رسول خدا بگوید. پس گفت: حدیث کرد پدرم از پدرش و گفت: زمانی که مرگ معاویه فرا رسید، پسرش یزید را خواست و برابر خود نشاند و گفت:

پسرم! من تمام گردنکشان را برایت سرکوب کردم و کشورها را برایت آماده ساختم و سلطنت را زیر پای تو انداختم، ولی از سه نفر که با همه توان خود، با تو مخالفت خواهند کرد، بر تو نگرانم؛ عبدالله بن عمر بن خطاب، عبدالله بن زبیر و حسین بن علی.

عبدالله بن عمر، او در دل با توست، ملزمش باش و دست از او بر مدار! عبدالله بن زبیر را اگر به چنگ آوردی تکه تکه اش کن که مثل شیر بر تو یورش خواهد آورد و چون روباه از تو پنهان خواهد گشت. اما حسین بن علی، می دانی که او چه نسبتی با رسول خدا

من رسول الله ﷺ وهو من لحم رسول الله ودمه ، وقد علمت لا محالة ان أهل العراق سيخرجونه إليهم ثم يخذلونه ويضيعونه ، فإن ظفرت به فاعرف حقه ومنزلته من رسول الله ﷺ ولا تؤاخذ به فاعمله ، ومع ذلك فإن لنا به خلطة ورحما واياك أن تناله بسوء ويرى منك مكروها ، قال فلما هلك معاوية وتولى الأمر بعده يزيد بعث عامله على مدينة رسول الله وهو عمه عتبة بن أبي سفيان فقدم المدينة وعليها مروان بن الحكم وكان عامل معاوية فأقامه عتبة من مكانه وجلس فيه لينفذ فيه أمر يزيد فهرب مروان فلم يقدر عليه وبعث عتبة إلى الحسين بن علي ، فقال ان أمير المؤمنين أمرك أن تبأبغ له ، فقال الحسين عليه السلام يا عتبة قد علمت إنا أهل بيت الكرامة ومعدن الرسالة وأعلام الحق الذين أودعه الله عز وجل قلوبنا وانطق به ألسنتنا فنطقت بإذن الله عز وجل ، ولقد سمعت جدي رسول الله ﷺ يقول ان الخلافة محرمة على ولد أبي سفيان ، وكيف أبأبغ أهل بيت ، قد قال فيهم رسول الله ﷺ هذا فلما سمع عتبة ذلك دعا الكاتب وكتب بسم الله الرحمن الرحيم إلى عبدالله يزيد أمير المؤمنين من عتبة بن أبي سفيان أما بعد ، فإن الحسين بن علي ليس يرى لك خلافة ولا بيعة فرأيتك في أمره والسلام ، فلما ورد الكتاب على يزيد لعنه الله كتب الجواب إلى عتبة أما بعد ، فإذا أتاك كتابي هذا فمجتل عليّ يجوابه وبيّن لي في كتابك كل من في طاعتي أو خرج عنها وليكن مع الجواب رأس الحسين بن علي عليه السلام فبلغ ذلك الحسين فهم بالخروج من أرض الحجاز إلى أرض العراق ، فلما أقبل الليل راح إلى مسجد النبي ﷺ ليودع القبر فلما وصل إلى القبر سطع له نور من القبر فعماد إلى موضعه ، فلما كانت الليلة الثانية راح ليودع القبر فقام يصلي فأطال فتمس وهو ساجد فجاءه النبي ﷺ وهو في منامه فأخذ الحسين عليه السلام وضمه إلى صدره وجعل يقبل عينيه ويقول بأبي أنت كأني أراك مرملا بدمك بين عصابة من هذه الامة يرجون شفاعتي ما لهم عند الله من خلاق ، يا بني إنك قادم على أبيك وأمك وأخيك وهم مشتاقون إليك وان لك في الجنة درجات لا تنالها إلا بالشهادة

دارد از گوشت و خون وی می‌باشد. می‌دانم که مردم عراق، او را بر تو خواهند شوراند و آنگاه دست از او خواهند داشت تا ضایعش کنند. اگر به او دست یافتی، حقش را بشناس و مقام او نسبت به رسول خدا را مراعات کن و مؤاخذه‌اش مکن با که ما با او همدم و خویشاوند هستیم. مبادا با او بدی کنی و او از تو ناپسندی ببیند! زمانی که معاویه مُرد، و یزید متصدی حکومت شد، عامل خود را به مدینه فرستاد و او عتبه پسر ابوسفیان - عمویش - بود. عتبه به مدینه آمد. در آن روز عامل مدینه مروان بود که از طرف معاویه منصوب شده بود. پس او را کنار گذاشت و جای او را گرفت، تا دستور یزید را درباره‌ او اجرا کند. مروان گریخت و عتبه به او دست نیافت. آنگاه حسین بن علی را خواست و گفت: امیرالمؤمنین دستور داده است با او بیعت کنی! حسین بن علی گفت: ای عتبه! تو می‌دانی که ما اهل بیت کرامت و معدن رسالت هستیم و پرچم‌های حقیقت که خدا به دل‌ها سپرده و زبان‌مان را بدان گویا ساخته است، و زبان من را خداوند - عزوجل - بوسیله آن گویا کرده است. از جدّم رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: خلافت بر فرزندان ابی سفیان حرام است، پس من چگونه با خاندانی بیعت کنم که رسول خدا درباره آنها این چنین گفته است؟ عتبه چون این را شنید، به کاتب خود دستور داد بنویسد:

بسم الله الرحمن الرحيم، از عتبه بن ابی سفیان، به عبدالله یزید امیرالمؤمنین، اما بعد، به درستی که حسین بن علی، برای تو، حقی در خلافت و بیعت قائل نیست، درباره او هر تصمیمی که می‌خواهی، اتخاذ کن، والسلام. زمانی که این نامه به یزید رسید، به عتبه اینگونه جواب نوشت: اما بعد، هرگاه این نامه به دست تو رسید، فوری جواب آن را بنویس و در نامه‌ات شرح بده که چه کسی مطیع من است و چه کسی مخالف من می‌باشد؟ و باید سر حسین بن علی نیز همراه این جوابت بر نامه من باشد! زمانی که خبر به حسین رسید و او آهنگ خروج از حجاز به طرف عراق کرد و شب هنگام، به مسجد پیغمبر آمد، تا با قبر جدش وداع کند. زمانی که پیشاپیش قبر رسید، از قبر نوری درخشید و به جای خود برگشت. او شب دوّم برای وداع آمد و به نماز ایستاد و آن را طول داد، تا خوابش برد و پیغمبر را در خواب دید که او را به آغوش کشید و به سینه‌اش چسبانید و چشمانش را بوسید و فرمود: پدرم به قربانت باد! گویا می‌بینم که در میان جمعی از این امت که به شفاعت من امید دارند، به خون خودت آغشته خواهی شد، نزد خداوند برای آنها، بهره‌ای وجود ندارد. ای فرزندم! تو نزد پدر و مادر و برادر خود خواهی آمد و همه

فانتبه الحسين عليه السلام من نومه باكياً فأتى أهل بيته فاخبرهم بالرؤيا وودعهم وحمل اخواته على المhamل وابنته وابن أخيه القاسم بن الحسن بن علي عليه السلام ثم سار في احد وعشرين رجلاً من أصحابه وأهل بيته منهم أبو بكر بن علي ومحمد بن علي وعثمان بن علي والعباس بن علي وعبدالله بن مسلم بن عقيل وعلي بن الحسين الأكبر وعلي بن الحسين الأصغر عليه السلام وسمع عبدالله بن عمر بخروجه فقدم راحلته وخرج خلفه مسرعاً فأدركه في بعض المنازل ، فقال أين تريد يا بن رسول الله ، قال العراق ، قال مهلاً إرجع إلى حرم جدك ، فأبى الحسين عليه السلام عليه فلما رأى ابن عمر إياه قال يا أبا عبدالله اكشف لي عن الموضوع الذي كانت رسول الله صلى الله عليه وآله يقبله منك فكشف الحسين عليه السلام عن سرته فقبلها ابن عمر ثلاثاً وبكى وقال استودعك الله يا أبا عبد الله فإنك مقتول في وجهك هذا ، فسار الحسين عليه السلام وأصحابه فلما نزلوا ثعلبية ورد عليه رجل يقال له بشر بن غالب ، فقال يا بن رسول الله أخبرني عن قول الله عز وجل يوم نسدعو كل أناس بإمامهم ، قال إمام دعا إلى هدى فأجابوه إليه وإمام دعا إلى ضلالة فأجابوه إليها هؤلاء في الجنة وهؤلاء في النار وهو قوله عز وجل فريق في الجنة وفريق في السعير ، ثم سار حتى نزل العذيب ، فقال فيها قاتلة الظهيرة ثم انتبه من نومه باكياً ، فقال له ابنه ما يبكيك يا أبة ، فقال يا بني إنها ساعة لا تكذب الرؤيا فيها وانه عرض لي في منامي عارض ، فقال تسرعون السير والمنايا تسير بكم إلى الجنة ، ثم سار حتى نزل الرهيمة فورد عليه رجل من أهل الكوفة يكنى أبا هرم ، فقال يا بن النبي ما الذي أخرجك من المدينة ، فقال ويحك يا أبا هرم شتموا عرضي فصبرت وطلبوا مالي فصبرت وطلبوا دمي فهربت وأيم الله ليقتلني ثم ليلبسهم الله ذلاً شاملاً وسيفاً قاطعاً ولسلطن عليهم من يذلهم ، قال وبلغ عبيدالله بن زياد لعنه الله الخبر وان الحسين (ع) قد نزل الرهيمية (الرهيمية ظ) فأنزل إليه الحر بن يزيد في ألف فارس ، قال الحر فلما خرجت من منزلي متوجهاً نحو الحسين (ع) نوديت ثلاثاً يا حر أبشر بالجنة فالتفت فلم أر أحداً ، فقلت ثكلت الحر أمه

مشتاق تو هستند و در بهشت جایگاهی داری که جز با شهادت به آن نخواهی رسید. حسین در حالیکه می‌گریست، از خواب برخاست و نزد خاندان خود آمد و خواب خدا را نقل کرد و با آنها وداع نموده و خواهران و دختران و برادر زاده‌اش قاسم را سوار محمل کرد و با بیست و یک نفر از اصحاب و اهل بیت خود حرکت نمود که ابوبکر پسر علی، محمد پسر علی، عثمان پسر علی و عباس پسر علی، عبدالله پسر مسلم پسر عقیل، علی پسر الحسین - اکبر - علی پسر الحسین - اصغر - نیز در میان آنها بودند.

پس، عبدالله پسر عمر از حرکت او اطلاع حاصل کرد و شبانه برای دیدارش به منزل او رفت و در یکی از منزل‌ها، با او رسید و عرض کرد: ای فرزند رسول الله! کجا را قصد دارید؟ گفت: عراق! گفت آرام باش و به حرم جدت برگرد، اما حسین نپذیرت. در این حال، پسر عمر گفت: ای ابا عبدالله! جایی را که رسول خدا بر آن بوسه می‌زد، به من نشان بده، پس حسین ناف خود را آشکار کرد و او سه بار بر آن بوسه زد و گریست. و گفت: تو را به خدای می‌سپارم، چرا که در این سفر تو کشته خواهی شد.

پس حسین و اصحاب او به راه افتادند، تا به منزلی به نام «تعلیبه» رسیدند و مردی به نام بشر بن غالب به طرف آنها آمد و عرض کرد: ای فرزند رسول الله! به من از گفتار خدای عزوجل: روزی که هر مردمی را با امامانشان می‌خوانیم، خیر ده! فرمود: امامی که به حق دعوت کرد و او را اجابت‌اش کردند و امامی که به گمراهی دعوت کرد و او را نیز اجابت نمودند، آنان در بهشت هستند و اینان، در جهنم و این است که خداوند فرموده است: گروهی در بهشت خواهند بود و گروهی در دوزخ! سپس به راه افتاد، شد تا در منزلی به نام «عذیب» فرود آمد و در آن، به خواب نیمه روزی فرو رفت و گریان بیدار شد. فرزندش گفت: ای پدر! برای چه گریه می‌کنید؟ فرمود: فرزندم! این ساعتی است که خواب آن کاذب نیست، اما در خواب، کسی به من گفت: کاروان در رفتن شتاب می‌کند و مرگ شما را می‌برد، سپس رفتند، تا به «وهیمه» رسیدند و مردی از اهل کوفه که به او «ابا هرم» می‌گفتند، بر حضرت وارد شد و گفت: ای زاده پیغمبر! چرا از مدینه بیرون آمدید؟ فرمود: و ای بر تو باد، ای ابا هرم! دشنام دادند، صبر کردم، مالم را بردند، صبر نمودم و خواستند خونم را بریزند که گریختم، به خدا قسم آنها مرا می‌کشند و خداوند، لباس ذلت بر تنشان خواهد پوشاند و شمشیری تیز و برنده را بر آنها مسلط خواهد نمود و بر آنان کسی را خواهد گماشت که خواریشان دارد. گفت: خبر به عبیدالله پسر زیاد رسید که حسین در وهیمه فرود آمده است. پس، حر پسر یزید ریاحی را با هزار سواره، به

يخرج إلى قتال ابن رسول الله ﷺ ويبشر بالجنة فرهقه عند صلاة الظهر ، فأمر الحسين (ع) ابنه فأذن وأقام وقام الحسين فصلى بالفريقين جميعاً فلما سلم وثب الحر بن يزيد فقال السلام عليك يا بن رسول الله ورحمة الله وبركاته ، فقال الحسين (ع) وعليك السلام من أنت يا عبد الله ، فقال أنا الحر بن يزيد ، فقال يا حر أعلينا أم لنا ، فقال الحر والله يا بن رسول الله لقد بعثت لقتالك وأعوذ بالله أن أحشر من قبري وناصيتي مشدودة إلى رجلي ويسدي مغالوة إلى عنقي واكب على وجهي في النار يا بن رسول الله أين تذهب إرجع إلى حرم جدك فإنك مقتول ، فقال الحسين (ع) :

سأضي فما بالموت عار على الفتى	إذا ما نوى حقاً وجاهد مسلماً
وواسى الرجال الصالحين بنفسه	وفارق مشوراً وخالف مجرماً
فإن مت لم أندم وإن عشت لم ألم	كفى بك ذلاً أن تموت وترغماً

ثم سار الحسين (ع) حتى نزل القطقطانية فنظر إلى فسطاط مضروب ، فقال لمن هذا الفسطاط ، فقيل لمبيد الله بن الحر الحنفي (الجمفي ظ) فأرسل إليه الحسين ﷺ فقال أيها الرجل إنك مذنب خاطيء ان الله عز وجل آخذك بما أنت صانع إن لم تتب إلى الله تبارك وتعالى في ساعتك هذه فتنصرني ويكون جدي شفيعك بين يدي الله تبارك وتعالى ، فقال يا بن رسول الله والله لو نصرتك لكنت أول مقتول بين يديك ، ولكن هذا فرسي خذه إليك فوالله ما ركبته قط وأنا أروم شيئاً إلا بلغته ولا أأرادني أحد إلا نجوت عليه فدونك فخذة فاعرض عنه الحسين (ع) بوجهه ثم قال لا حاجة لنا فيك ولا في فرسك وما كنت متخذ المضلين عضداً ، ولكن فر فلا لنا ولا علينا فإنه من سمع واعيتنا أهل البيت ثم لم يجئنا كبه الله على وجهه في نار جهنم ثم سار حتى نزل كربلاء ، فقال أي موضع هذا ، فقيل هذا كربلاء يا بن رسول الله ، فقال هذا والله يوم كرب وبلاء وهذا الموضع الذي يهراق فيه دماؤنا ويباح فيه حرمتنا ، فأقبل عبيد الله بن زياد بمسكروه حتى عسكر بالنخيلة وبعث إلى الحسين (ع) رجلاً

پیشاپیش او فرستاد.

حرّ گوید: زمانی که از منزل بیرون آمدم تا به برابر حسین بروم، سه بار ندائی شنیدم که می‌گفت: ای حرّ! تو را بشارت باد به بهشت! برگشتم، ولی کسی را ندیدم. گفتم مادرش به عزایش بنشیند، کسی که به جنگ فرزند پیامبر برود، چگونه می‌تواند مزدهٔ بهشت دریافت دارد؟ حرّ گاه نماز ظهر، به حسین رسید. حسین به فرزندش امر کرد اذان دهد و اقامه گوید و حسین با هر دو، گروه نماز ظهر خواند و زمانی که سلام نماز را داد، حرّ پیش آمده و عرض کرد: سلام بر تو ای فرزند رسول الله و رحمة خداوند و برکاتش. حسین گفت: و علیک السلام، کیتسی ای بندهٔ خدا؟ گفت: حرّ بن یزید. گفت: ای حرّ! به جنگ ما آمده‌ای، یا به یاری ما؟ گفت: مرا به جنگ فرستاده‌اند و من به خدا پناه می‌برم از روزی که قبر بیرون آیم و پایم، به سرم بسته شده باشد و دستانم به گردنم و مرا با صورت، در آتش جهنم بیاندازند. ای فرزند رسول خدا! کجا می‌روی؟ به حرم جدّت برگرد، زیرا آنها تو را می‌کشند. حسین شعری خواند و گفت: می‌روم و جز مرگ، ننگی نیست، برای کسی که نیت خیر و جهاد دارد.

پس حسین، باز به راهش ادامه داد، تا در «فقططانیه» فرود آمد و خیمه‌ای را بر پا دید و پرسید: این خیمه متعلق به کیست؟ گفتند: عیدالله بن حرّ حنفی. پس به او پیغام داد: ای مرد! تو شخصی گناهکار و خطاکار هستی! اگر در این موقعیت به سوی خدا توبه نکنی و مرا یاری ننمائی، تا جدّم در برابر خدای - تبارک و تعالی - شفیع تو باشد، به راستی، خداوند نسبت به هر آنچه انجام داده‌ای، مؤاخذهات خواهد کرد.

گفت: ای فرزند رسول الله! اگر یاریات می‌کردم، اولین کسی بودم که جانم را در راه تو فدا می‌نمودم، ولی این اسبم را از من بگیر، که به خدا سوگند، هر گاه سوارش شدم، هر چه خواستم دریافت کردم و هر که قصد مرا کرد، نجات یافتم. او را از من بگیر! حسین از او روگرداند و فرمود: ما را نیازی به تو و اسب تو نیست و من ستمکاران را به کمک خود نمی‌پذیرم، بگیریز، نه با ما باش و نه بر ما، زیرا هر که فریاد و شیون ما خاندان را بشنود و اجابت مان نکند، خداوند او را با صورت به دوزخ می‌اندازد. سپس روانه شد، تا به «کربلا» رسید و پرسید: اینجا کجاست؟ گفتند کربلا، ای فرزند رسول الله، فرمود: به خدا قسم، امروز، روز گرفتاری و بلاست و خون ما در این جا ریخته خواهد شد و حریم ما مباح خواهد گشت.

عیدالله بن زیاد، در نخيله از لشکر خود سان دید و عمر بن سعد را، با چهار هزار

يقال له عمر بن سعد في أربعة آلاف فارس، وأقبل عبدالله بن الحسين التميمي في ألف فارس يتبعه شيب بن ربيعي في ألف فارس ومحمد بن الأشعث بن قيس الكندي أيضاً في ألف فارس وكتب لممر بن سعد على الناس وأمرهم أن يسمعوا له ويطيعوه، فبلغ عبيدالله بن زياد أن عمر بن سعد يسامر الحسين عليه السلام ويحدثه ويكره قتاله فوجه إليه شمر بن ذي الجوشن في أربعة آلاف فارس وكتب إلى عمر بن سعد إذا أتاك كتابي هذا فلا تمهلن الحسين بن علي وخذ بكظمه وحل بين الماء وبينه كما حيل بين عثمان وبين الماء يوم الدار فلما وصل الكتاب إلى عمر بن سعد لعنه الله أمر مناديه فنادى إنا قد أجلنا حسيناً وأصحابه يومهم وليلتهم فشق ذلك على الحسين عليه السلام وعلى أصحابه فقام الحسين عليه السلام في أصحابه خطيباً فقال اللهم إني لا أعرف أهل بيت أبر ولا أركى ولا أطهر من أهل بيتي ولا أصحاباً هم خير من أصحابي، وقد نزل بي ما قد تروى وأنتم في حل من بيعتي ليست لي في أعناقكم بيعة ولا لي عليكم ذمة، وهذا الليل قد غشيكم فاتخذوه جملاً وتفرقوا في سواده، فإن القوم إنما يطلبوني ولو ظفروا بي لذهلوا عن طلب غيري، فقام إليه عبدالله بن مسلم بن عقيل بن أبي طالب، فقال يا بن رسول الله ماذا يقول لنا الناس ان نحن خذلنا شيخنا وكبيرنا وسيدنا وابن سيد الأعمام وابن نبينا سيد الأنبياء لم نضرب معه بسيف ولم نقاتل معه برمح، لا والله أو نرد مورداً ونجعل أنفسنا دون نفسك ودماءنا دون دمك، فإذا نحن فعلنا ذلك فقد قضينا ما علينا وخرجنا مما لزمنا، وقام إليه رجل يقال له زهير بن القين البجلي فقال يا بن رسول الله وددت إني قتلت ثم نشرت ثم قتلت ثم نشرت ثم قتلت ثم نشرت فيك وفي الذين معك مائة قتلة وان الله دفع بي عنكم أهل البيت، فقال له ولأصحابه جزيتهم خيراً، ثم ان الحسين عليه السلام أمر بحفيرة فحفرت حول عسكره شبه الخندق وأمر فحشيت حطباً وأرسل علياً ابنه عليه السلام في ثلاثين فارساً وعشرين راجلاً ليستقوا الماء وهم على وجل شديد وأنشأ الحسين عليه السلام يقول:

يا دهر أف لك من خليل
كم لك في الاشراق والأصيل

سواره نظام، به مقابل حسین فرستاد و عبدالله بن حصین تمیمی نیز با هزار سوارکار، دنبال او آمد و شبت ربیعی، با هزار سوار از پشت او و همچنین محمد بن اشعث بن قیس کندی، با هزار سوار دیگر.

پس، به عمر بن سعد نوشت که با مردم سخن گو و مردم را به اطاعت از او دستور داد. پس به عید الله خبر رسید که عمر بن سعد، شب‌ها با حسین صحبت می‌کند و از نبرد با او خودداری می‌نماید. پس، شمر بن ذی الجوشن را با چهار هزار سپاهی، به دنبال او فرستاد و به عمر سعد نوشت: هرگاه این نامه من به دست تو رسید، به حسین بن علی مهلت مده و گلویش را بگیر و آب را بر روی او بپند، چنانچه در بوم الدار، بر عثمان بستند. زمانی که این نامه به دست عمر سعد رسید، منادی او فریاد کشید: ما به حسین و یاران او یک شبانه روز مهلت دادیم. این ندا بر حسین و یاران او ناگوار آمد، حسین بر خاست و خطبه‌ای خواند و گفت:

به درستی که من، خاندانی خوش کردارتر و پاک‌تر از خاندان خود نمی‌شناسم و یارانی بهتر از یارانم سراغ ندارم، آیا می‌نگرید بر سر من چه آمده است؟ شما را از بیعت خود آزاد کردم، شما بیعتی بر عهده‌تان ندارید و بر ذمه شما، چیزی در خصوص من نیست، شبی که شما را فرا گرفته مرکب و پوشش خود سازید و در اطراف پراکنده شوید، زیرا این قوم تنها مرا تعقیب می‌کند و اگر مرا یافت دنبال شخص دیگر نخواهد رفت. عبدالله پسر مسلم بن عقیل بلند شد و گفت: ای فرزند رسول خدا! مردم چه می‌گویند اگر ما شیخ و بزرگ و آقا و آقازاده خود را که زاده پیغمبری است سید و سالار پیامبران رها کنیم و برایش شمشیر نزنیم و نیزه‌ای به کار نگیریم، نه به خدا سوگند، تا سرانجام، همراه تو خواهیم آمد جان و خون خود را فدای تو خواهیم کرد که اگر چنین کنیم، تکلیفی را که بر عهده ماست ادا کرده‌ایم و از عهده برآمده‌ایم.

اما زهیر بن قین بجلی نیز برخاست و گفت: ای فرزند رسول خدا! دوست دارم برای یاری تو و همراهان تو، صد بار کشته شوم و دوباره زنده شوم و خدا به وسیله من، از خاندان شما دفاع کند. حسین به او و یارانش چنین گفت: خدای جزای خیر به شما بدهد. پس دستور داد شبانه خندقی پیرامون یارانش کنندند و آن را از هیزم پر نمودند.

و پسرش علی را با سی سوار و بیست پیاده، برای آوردن آب فرستاد و آنها ترسان بودند و خودش این شعر را می‌خواند: اف بر تو، ای روزگار...

پس، به یارانش فرمود برخیزید و آب بنوشید که این آب، توشه آخر شما از آب

من طالب وصاحب قتيل والدهر لا يقنع بالبديل
وإنما الأمر إلى الجليل وكل حي سالك سبيلي

ثم قال لأصحابه قوموا فاشربوا من الماء يكن آخر زادكم وقوضوا واغتسلوا واغسلوا ثيابكم لتكون أكفانكم ثم صلى بهم الفجر وعبأهم تعبئة الحرب وأمر بحفرته التي حول عسكره فاضرمت بالنار ليقاتل القوم من وجه واحد وأقبل رجل من عسكر عمر بن سعد على فرس له يقال له ابن أبي جويرة المزني ، فلما نظر إلى النار تتقد صفق بيده ونادى يا حسين وأصحاب الحسين أبشروا بالنار فقد تعجلتموها في الدنيا ، فقال الحسين عليه السلام من الرجل فقيل ابن أبي جويرة المزني ، فقال الحسين عليه السلام اللهم أذقه عذاب النار في الدنيا فنفر به فرسه فألقاه في تلك النار فاحترق ، ثم برز من عسكر عمر بن سعد رجل آخر يقال له تميم بن الحصين الفزاري فنادى يا حسين ويا أصحاب الحسين أما ترون إلى ماء الفرات يلوح كأنه بطون الحيات (الحيتان) والله لا ذقت منه قطرة حتى تذوقوا الموت جزعاً ، فقال الحسين عليه السلام من الرجل فقيل تميم بن حصين ، فقال الحسين عليه السلام هذا وأبوه من أهل النار اللهم أقتل هذا عطشاً في هذا اليوم ، قال فخنقه العطش حتى سقط عن فرسه فوطئته الخيل بسنابكها فمات ثم أقبل آخر من عسكر عمر ابن سعد يقال له محمد بن أشعث بن قيس الكندي ، فقال يا حسين بن فاطمة أية حرمة لك من رسول الله ليست لفريك ، قال الحسين عليه السلام هذه الآية « ان الله اصطفى آدم ونوحاً وآل إبراهيم وآل عمران على العالمين ذرية » ، ثم قال والله ان محمداً لمن آل إبراهيم وان العترة الهادية لمن آل محمد ، من الرجل فقيل محمد بن أشعث بن قيس الكندي فرفع الحسين عليه السلام رأسه إلى السماء فقال اللهم أر محمد ابن الأشعث ذلاً في هذا اليوم لا تعزه بعد هذا اليوم أبداً فعرض له عارض فخرج من العسكر يتبرز فسلط الله عليه عقرباً فلذعه فمات بادي العورة فبلغ العطش من الحسين عليه السلام وأصحابه فدخل عليه رجل من شيعته يقال له يزيد بن الحصين الهمداني ، قال إبراهيم بن عبدالله راوي الحديث هو خال أبي اسحاق الهمداني

است، وضوء بگیرید و غسل کنید و لباس هاتان را بشوئید، برای کفن و دفن شدن، پس نماز بامداد را با آنها خواند و آنها را برای نبرد، آرایش کرد و دستور داد هیزم خندق را آتش زدند، تا تنها از یک سو با لشکر دشمن نبرد کنند.

ابن ابی جویریة - از لشکر عمر سعد - و به آتش سوزان نگاه کرد و گفت: ای حسین و ای یاران حسین! بشارت آتش بر شما باد که در دنیا به سوی آن شتافتید! حسین فرمود: این مرد کیست؟ گفتند: ابن جویریة!
گفت خدایا عذاب آتش را در دنیا به او بچشان! پس اسبش خیز برداشت و او را در همان آتش انداخت و او سوخت.

مردی دیگر به نام تمیم بن حصین فزاری، از لشکر عمر بن سعد بیرون آمد و ندا زد: ای حسین و یاران حسین! آب فرات را بنگرید که مانند شکم ماهی موج می‌زند، به خدا قسم شما قطره‌ای از آن را نخواهید چشید، تا از بی‌تابی جان دهید! حسین گفت: مرد کیست؟ گفتند: تمیم بن حصین.

گفت: هم او و هم پدرش، از دوزخیان هستند، خدایا! او را امروز از تشنگی بکش! پس، تشنگی او را گرفتار کرد، تا از اسبش به زمین افتاد و زیر سُم اسب‌های سپاه له شد. مردی دیگر از لشکر عمر بن سعد که محمد بن اشعث کنندی نام داشت، پیش آمد و گفت: ای حسین پسر فاطمه! تو از طرف رسول خدا، دارای چه حرمت و احترامی هستی که دیگران آن را ندارند؟ در جواب این آیه را خواند: خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید.

سپس گفت: به خدا سوگند محمد از خاندان ابراهیم بود و عترت از خاندان محمد هستند. پس پرسید: این مرد کیست؟ گفتند: محمد بن اشعث بن قیس کنندی. حسین سر به آسمان برداشت و گفت:

خدایا! خواری را به او نصیب کن که هرگز عزیزش نگردانی. عارضه‌ای بر او پیش آمد، و از لشکر به کنار رفت و تا خود را جمع کند، خداوند ماری را به جان او انداخت و او را گزید و مکشوف العوره مرد!

تشنگی بر حسین و یاران او غالب شد. یکی از یاران امام؛ یزید پسر حصین همدانی که دائی ابی اسحق همدانی بود - خدمت حضرت آمد و عرضه داشت: ای فرزند رسول خدا! به من اجازه دهید تا با این لشکر سخن گویم.

به او اجازه داد و او نزد آنها رفت و گفت: ای گروه مردمان! به راستی که خداوند،

فقال يا بن رسول الله أتأذن لي فأخرج إليهم فأملهم فأذن له فخرج إليهم فقال يا معشر الناس ان الله عز وجل بعث محمداً بالحق بشيراً ونذيراً وداعياً إلى الله بأذنه وسراجاً منيراً ، وهذا ماء الفرات تقع فيه خنازير السواد وكلابها ، وقد حيل بينه وبين ابنه ، فقالوا يا يزيد فقد أكثرت الكلام فأكف فوالله ليعطش الحسين كما عطش من كان قبله ، فقال الحسين أقعد يا يزيد ، ثم وثب الحسين (ع) متوكئاً على سيفه فنادى بأعلى صوته ، فقال أنشدكم الله هل تعرفوني ، قالوا نعم أنت ابن رسول الله وسبطه ، قال أنشدكم الله هل تعلمون أن جدي رسول الله ﷺ قالوا اللهم نعم ، قال أنشدكم الله هل تعلمون إن أمي فاطمة بنت محمد ، قالوا اللهم نعم ، قال أنشدكم الله هل تعلمون إن أبي علي بن أبي طالب ، قالوا اللهم نعم ، قال أنشدكم الله هل تعلمون أن جدي خديجة بنت خويلد أول نساء هذه الأمة إسلاماً ، قالوا اللهم نعم ، قال أنشدكم الله هل تعلمون أن سيد الشهداء حمزة عم أبي قالوا اللهم نعم ، قال أنشدكم الله هل تعلمون أن جعفر الطيار في الجنة عمي قالوا اللهم نعم ، قال أنشدكم الله هل تعلمون أن هذا سيف رسول الله وأنا متقلده قالوا اللهم نعم ، قال أنشدكم الله هل تعلمون أن هذه عمامة رسول الله أنا لأبسها قالوا اللهم نعم ، قال أنشدكم الله هل تعلمون أن علياً كان أولهم إسلاماً واعلمهم علماً واعظمهم حلاً وأنه ولي كل مؤمن ومؤمنة قالوا اللهم نعم ، قال فيم تستحلون دمي وأبي الذائد عن الحوض غداً يذود عنه رجالاً كما يذاد البعير الصادر عن الماء ولواء الحمد في يد جدي يوم القيامة ، قالوا قد علمنا ذلك كله ونحن غير تاركيك حتى تذوق الموت عطشاً ، فأخذ الحسين (ع) بطرف لحيته وهو يومئذ ابن سبع وخمسين سنة ، ثم قال اشتد غضب الله على اليهود حين قالوا عزير بن الله واشتد غضب الله على النصارى حين قالوا المسيح بن الله واشتد غضب الله على المجوس حين عبدوا النار من دون الله واشتد غضب الله على قوم قتلوا نبيهم واشتد غضب الله على هذه العصاة الذين يريدون قتل ابن نبيهم ، قال فضرب الحر بن يزيد فرسه وجاز عسكر عمر بن سعد لعنه الله إلى عسكر

محمد را به درستی فرو فرستاد، تا بشیر و نذیر و دعوت کننده مردم به سوی خدا باشد و با اذن او چراغی فروزنده! اما این آب فرات است که خوک‌ها و سگ‌های روستائیان در آن شناورند، ولی آن را از فرزند رسول خدا دریغ می‌دارید! گفتند: ای یزید! سخن خود را دراز کردی، کوتاه کن، حسین باید تشنگی بکشد، چنان که کسانی، پیش از او تشنه ماندند.

حسین گفت: ای یزید! بنشین و خود از جا برخاست و با تکیه بر شمشیر خود ایستاد و با صدای بلند فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا مرا می‌شناسید؟ گفتند: آری، تو فرزند پیغمبر خدا و سبط او هستی. شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا مرا می‌شناسید، که جد من رسول خداست؟! گفتند: آری، به خدا قسم.

شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا می‌دانید که پدر من علی بن ابیطالب است؟ گفتند: آری، به خدا قسم.

شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید جدّه من خدیجه بنت خویلد است و اونخستین زنی است که اسلام آورد؟ گفتند: آری، به خدا قسم.

شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید حمزه سیدالشهدا عموی پدر من است؟ گفتند: آری، به خدا قسم.

شما را به خدا قسم می‌دهم آیا می‌دانید جعفر طیار عموی من است؟ گفتند: آری، به خدا قسم.

شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید این شمشیر رسول خدا (ص) است که همراه دارم؟ گفتند: آری به خدا قسم.

شما را به خدا قسم می‌دهم آیا می‌دانید این عمامه پیغمبر است که بر سر من است؟ گفتند: آری، به خدا قسم.

شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید علی «ع» نخستین کسی بود که اسلام اختیار کرد و از همه مردم عالم تر و بردبارتر و مولای هر مرد و زن مسلمان است؟ گفتند: آری، به خدا قسم. پس با این امتیازات و خصوصیات، چرا ریختن خون مرا حلال می‌دانید، در صورتی که پدرم ساقی حوض کوثر است و لوای حمد روز قیامت در دستان اوست؟ گفتند: ما همه اینها را می‌دانیم ولی از تو دست بر نخواهیم داشت، تا از تشنگی بمیری! حسین آن روز، پنجاه و هفت سال داشت. پس دست به محاسن خود کشید و گفت: خشم خدا آنگاه بر یهود سخت شد که گفتند: عزیز پسر خداست و بر نصاری آن گاه که

الحسين (ع) واضعاً يده على رأسه وهو يقول اللهم إليك أنيب (أنبت) فتب عليّ فقد أرعبت قلوب أوليائك وأولاد نبيك ، يا بن رسول الله هل لي من توبة قال نعم تاب الله عليك ، قال يا بن رسول الله أتأذن لي فاقاتل عنك فأذن له فبرز وهو يقول :

أضرب في أعناقكم بالسيف عن خير من حل بلاد الحيف
فقتل منهم ثمانية عشر رجلاً ثم قتل فأناه الحسين(ع) ودمه يشخب فقال بخ
بخ يا حر أنت حر كما سميت في الدنيا والآخرة ثم أنشأ الحسين يقول :

لنعم الحر حر بني رياح ونعم الحر عند مختلف الرماح
ونعم الحر إذ نادى حسيناً فجاد بنفسه عند الصباح

ثم برز من بعده زهير بن القين البجلي وهو يقول مخاطباً للحسين (ع) :
اليوم نلقي جسدك النبيا وحسناً و المرتضى عليا
فقتل منهم تسعة عشر رجلاً ثم صرع وهو يقول :

أنا زهير وأنا ابن القين اذبكم بالسيف عن حسين
ثم برز من بعده حبيب بن مظاهر (مظهر) الأسدي رضوان الله عليه
وهو يقول :

أنا حبيب وأبي مظاهر لنحن أركى منكم وأطهر
تنصر خير الناس حين يذكر

فقتل منهم أحداً وثلاثين رجلاً ثم قتل ، ثم برز من بعده عبد الله بن أبي
عروة الغفاري وهو يقول :

قد علمت حقاً بنو غفار إني أذب في طلاب النار
بالمشرقي والقنا الخطار

فقتل منهم عشرين رجلاً ثم قتل ثم برز من بعده برير (بدير) بن خضير

گفتند: مسیح پسر خداست و بر مجوس آن گاه که به جای خدا آتش را پرسیدند. خشم خدا بر مردمی که پیغمبر خود را کشتند سخت خواهد بود و سخت خواهد بود خشم او بر جمعی که قصد دارند پسر پیغمبر خود را بکشند.

راوی گوید: در این حال، حرّ بن یزید، بر اسب خود زد و از لشکر عمر بن سعد جدا شد و به لشکر حسین آمد و دست خود را بر سرش نهاد، در حالی که می‌گفت: خدایا! به سوی تو بازگشتم، توبه‌ام را بپذیر که همانا من بودم که دل دوستان تو و اولاد پیغمبر تو را به هراس افکندم. ای فرزند رسول خدا! آیا توبه من مورد قبول است؟ فرمود: آری! خدا توبه ات را می‌پذیرد. گفت: ای فرزند پیامبر خدا! آیا به من اجازه می‌دهید، از طرف شما نبرد کنم؟ پس به او اجازه داد و حرّ به میدان رفت، در حالی که رجز می‌خواند و شعر دلاورانه می‌گفت.

او هیجده نفر را کشت و آن گاه کشته شد. حسین بر بالین او آمد، در حالی که هنوز خون از بدن او می‌جهید. پس فرمود: آفرین، آفرین، آفرین، به تو، که در این دنیا و در آخرت آزاد هستی و «حرّ» نام داری و شعری در ستایش او بالای سرش سرود:

پس از او، زهیر پسر قین بجلی در حالی که حسین را مخاطب ساخته بود و می‌گفت:

امروز، به آئین جدّ تو پیمبر و نیز باب تو می‌آئیم، ای فاتح خیبر!

او نوزده کس از طرف مقابل را کشت و آنگاه در حالی که می‌گفت:

من زهیر هستم، منم پسر قین، و با شمشیر از حسین دفاع می‌کنیم، بر زمین افتاد.

بعد از او حبیب پسر مظاهر اسدی به میدان آمد، در حالی که می‌گفت:

من حبیب هستم و پدرم مظاهر، ما از شما پاکتر هستیم و زمانی که بهترین مردمان از

ما یاری می‌خواست او را یآوری می‌نمودیم.

او سی و یک تن را کشت و آنگاه خود کشته شد. پس از او، عبدالله پسر ابی عروه غفاری به میدان رفت، در حالی که می‌گفت: فرزندان غفّار به حق داند که در راه انتقام یاران را گرفتن شمشیر می‌زنم.

او بیست نفر را کشت و خود کشته شد پس از او، بریر پسر خضیر همدانی که قرآن

خوان‌ترین مرد زمان خود بود، به میدان رفت، در حالی که می‌سرود:

منم بریر، پدرم خضیره است، خیری نیست در کسی که خیری در او نیست.

او سی نفر از دشمنان را کشت و خود کشته شد. پس از او، مالک پسر انس کاهلی به

میدان رفت، در حالی که می‌سرود:

الهمداني وكان أقرأ أهل زمانه وهو يقول :

أنا برير و أبي خضير لا خير فيمن ليس فيه خير
فقتل منهم ثلاثين رجلاً ثم قتل ، ثم برز من بعده مالك بن انس الكاهلي
وهو يقول :

قد علمت كاهلها ودودان والحند فيون وقيس عيلان
بأن قومي قصم الاقران يا قوم كونوا كأسود الجان
آل علي شيعه الرحمن وآل حرب شيعه الشيطان

فقتل منهم ثمانية عشر رجلاً ثم قتل ، وبرز من بعده زياد بن مهاجر (مهاجر)
الكندي فحمل عليهم وأنشأ يقول :

أشجع من ليث العرين (العزير) الحادر يا رب إني للحسين ناصر
ولا بن سعد تارك مهاجر

فقتل منهم تسعة ثم قتل ، وبرز من بعده وهب بن وهب وكان نصرانياً أسلم
على يد الحسين (ع) هو وأمه فاتبعوه إلى كربلاء فركب فرساً وتناول بيده عود
الفسطاط (عمود الفسطاط) فقاتل وقتل من القوم سبعة أو ثمانية ثم استوسر
فأتى به عمر بن سعد لعنه الله فأمر بضرب عنقه ورمى به إلى عسكر الحسين
(ع) وأخذت أمه سيفه وبرزت فقال لها الحسين (ع) يا أم وهب اجلسي فقد
وضع الله الجهاد عن النساء إنك وابنك مع جدي محمد ﷺ في الجنة ، ثم برز من
بعده هلال بن حجاج وهو يقول :

أرمي بها معلقة أفواقها (أفواها) والنفس لا ينفعها إشفاقها
فقتل منهم ثلاثة عشر رجلاً ثم قتل وبرز من بعده عبدالله بن مسلم بن عقيل
ابن أبي طالب وأنشأ يقول :

أقسمت لا أقتل إلا حراً وقد وجدت الموت شيئاً مرا
أكره أن أدعى جباناً فراً ان الجبان من عصي وفرا

بدانند قوم کاهل و قوم دودان و نیز بدانند خندق کنندگان و قیس عیلان که قوم من قاتل هم نبردان است، ای قوم من مانند شیر غُرّان باشید، مانند آل علی و شیعه نه چون دشمنان شیعه و پی شیطان روندگان!

او هیجده نفر را کشت و شهید شد. پس از او، زیاد پسر مصاهر (مهاجر) کندی حمله‌ور شد، در حالی که می‌گفت: من از شیر بیشه شجاع تر هستم و یاری کننده حسین و ترک کننده ابن، من مهاجر هستم.

او نه نفر را کشت و خود نیز کشته شد. پس از او، وهب پسر وهب به میدان رفت او مسیحی بود و به دست حسین مسلمان شده بود و با مادر خود، همراه حسین به کربلا آمده بود.

او بر اسبی سوار شد و عمود خیمه‌ای را به دست گرفت و جنگ کرد، تا هفت یا هشت نفر را کشت و اسیر شد. او را، نزد عمر بن سعد بردند و او دستور داد سرش را بریدند و آن را به لشکرگاه حسین پرتاب کردند. مادرش، شمشیر او را برداشت و به میدان رفت.

حسین به او گفت: ای مادر وهب! به جای خود بنشین که خدا جهاد را از طایفه زنان برداشته است، تو و پسر تو، با جدم محمد در بهشت خواهید بود. بعد از او، هلال پسر حجاج به میدان رفت، در حالی که می‌خواند: بر دشمنان، تیر نشان دار می‌زنم، که ترس کسی، نفعی به او نخواهد رساند.

او سیزده نفر را کشت و شهید شد. پس از او، عبدالله پسر مسلم بن عقیل بن ابیطالب به میدان رفت، در حالی که می‌خواند:

قسم خورده‌ام کشته نشوم، جز اینکه آزاد مرد باشم، به درستی که من مرگ را چیزی بس تلخ یافته‌ام. اما ناخوش می‌دارم که به من بگویند: ترسوئی فراری بود، ترسو کسی است که عصبان کرد و فرار نمود.

او، سه نفر را کشت و خود نیز کشته شد. پس از او، علی پسر حسین به میدان رفت و چون به مقابل دشمن روانه می‌شد، اشک از چشمان حسین جاری شد و گفت: خدایا! تو شاهدی که زاده رسول تو به برابر آنها رفت، کسی که مانده ترین مردم به رسول تو است در چهره و سیما.

او شروع به رجز خوانی کرد، در حالی که می‌گفت:

منم علی پسر حسین بن علی، ما هستیم خاندان خداوند که اولی هستیم به پیامبر. آیا

فقتل منهم ثلاثة ثم قتل وبرز من بعده علي بن الحسين (ع) فلما برز إليهم
دمعت عين الحسين (ع) فقال اللهم كن أنت الشهيد عليهم فقد برز إليهم ابن
رسولك وأشبه الناس وجهاً وسمتاً به فجعل يرتجز وهو يقول :

أنا علي بن الحسين بن علي نحن وبيت الله أولى بالني
أما ترون كيف أحمي عن أبي

فقتل منهم عشرة ثم رجع إلى أبيه فقال يا أبة العطش، فقال له الحسين (ع)
صبراً يا بني يسقيك جدك بالكأس الأوفى فرجع فقاتل حتى قتل منهم أربعة
وأربعين رجلاً ثم قتل صلى الله عليه ، وبرز من بعده القاسم بن الحسن بن علي
عليهم السلام وهو يقول :

لا تجزعي نفسي فكل فان اليوم تلقين ذرى الجنان

فقتل منهم ثلاثة ثم رمى عن فرسه رضوان الله عليه وصلواته، ونظر الحسين
(ع) يميناً وشمالاً ولا يرى أحداً فرفع رأسه إلى السماء ، فقال اللهم إنك ترى ما
يصنع بولد نبيك وحال بنو كلاب بينه وبين الماء ورمي بسهم فوقه في نحره وخر
عن فرسه فأخذ السهم فرمى به وجعل يتلقى الدم بكفه، فلما امتلأت لطح بها رأسه
ولحيته ويقول ألقى الله عز وجل وأنا مظلوم متلطح بدمي ثم خر على خده الأيسر
صريعاً وأقبل عدو الله سنان بن أنس الأيادي وشمر بن ذي الجوشن العامري (لعمنه
الله) في رجال من أهل الشام حتى وقفوا على رأس الحسين (ع) فقال بعضهم لبعض
ما تنتظرون أرمحوا الرجل فنزل سنان بن أنس الأيادي لعمنه الله وأخذ بلعبة
الحسين (ع) وجعل يضرب بالسيف في حلقه وهو يقول والله إني لأجتز رأسك
وأنا أعلم انك ابن رسول الله ﷺ وخير الناس أما وأبا وأقبل فرس الحسين
(ع) حتى لطح عرقه وناصيته بدم الحسين وجعل يركض ويصهل فسمعت بنات
النبي ﷺ صهيله فخرجن فإذا الفرس بلا راكب فمرفن أن حسيناً صلى الله عليه
قد قتل وخرجت أم كلثوم بنت الحسين واضعة يدها على رأسها تندب وتقول
واحمداه هذا الحسين بالمرء قد سلب العمامة والرداء ، وأقبل سنان (لعمنه الله)

نمی بینید امروز چگونه از پدرم دفاع می کنم؟
 او ده نفر را کشت و آن گاه نزد پدرش برگشت، و گفت: ای پدر! تشنه هستم. حسین فرمود: شکیبایی به خرج بده! ای فرزندم! جدت به جامی لبریز تو را سیراب خواهد کرد.
 پس برگشت و دوباره نبرد کرد، و چهل و چهار نفر را کشت و شهید شد
 پس از او، قاسم پسر حسن بن علی به میدان رفت، در حالی که می گفت:
 ای نفس من! بی تابی مکن، پس هر کسی که امروز فانی شد، بهشت برین به او ارزانی خواهد شد.

او سه نفر را کشت و آن گاه او را از اسب پائین انداختند. حسین به راست و چپ نگرست و کسی را ندید. پس سر به آسمان برداشت و گفت: خدایا! می بینی با زادگان پیامبرت چه کردند؟ بنو کلاب، راه رود فرات را بر او بستند و تیری به گلوگاهش اصابت کرد و از اسب خود به پائین افتاد.

پس تیر را در آورد و به دور انداخت و دست خود را زیر جریان خون گرفت و وقتی پر شد، سر و روی خود را با آن رنیگن کرد و گفت: خداوند - عزوجل - را در حالی ملاقات خواهم کرد که ستم دیده شده و خونین پیکر گشته ام. و آنگاه، با گونه چپ خود، روی خاک افتاد.

دشمن خدا، پسر انس ایادی و نیز شمر پسر ذی الجوشن عامری، با جمعی از شامیان پیش آمده و بالای سرش ایستادند و به یکدیگر گفتند: منتظر چه هستید؟ مرد را راحت کنید! پس سنان بن انس ایادی - که لعنت خدا بر او باد - فرود آمد و ریش حسین را گرفت و با شمشیر به گلایش زد و می گفت: به خدا سوگند، سر تو را من جدا خواهم کرد، در حالی که می دانم زاده رسول خدا و بهترین مردم از جهت پدر و مادر هستی!
 اسب حسین در حالی که یال و کاکل خود را به خون حسین آغشته بود، آمد و می دوید و شیهه می کشید.

زمانی که دختران حسین، شیهه او را شنیدند، بیرون دویده و اسب پدر را بی صاحب دیدند و دانستند که حسین (ع) کشته شده است. ام کلثوم، دختر حسین، دست خود را بر سرش نهاد و شیون سر داد، در حالی که می گفت: وا محمد! آیا این حسین است که در بیابان افتاده و عمامه و ردایش به غارت رفته است؟. سنان سر حسین را نزد عید الله زیاد آورد، در حالی که می خواند:

رکاب شتران مرا، پُر از طلا و نقره کن، من بودم که پادشاه محجوبان را کشتم، بهترین

حتى أدخل رأس الحسين بن علي (ع) على عبيد الله بن زياد (لعنه الله) وهو يقول:

إملاً ركابي فضة وذهباً إني قتلت الملك المحجبا
قتلت خير الناس أما وأباً وخيرهم إذ ينسبون نسبا

فقال له عبيد الله بن زياد ويحك فإن علمت انه خير الناس أباً وأماً لم تقتله إذأ فامر به فضرب عنقه وعجل الله بروحه إلى النار وأرسل ابن زياد لعنه الله قاصداً إلى أم كلثوم (اخت ظ) بنت الحسين عليه السلام فقال الحمد لله الذي قتل رجالكم فكيف ترون ما فعل بكم ، فقالت يا بن زياد لئن قررت عينك بقتل الحسين عليه السلام فطال ما قررت عين جده به وكان يقبله ويلثم شفثيه ويضعه على عاتقه يا بن زياد أعد لجده جواباً فإنه خصمك غدأ .

المجلس الحادي والثلاثون

في بقية المقتل يوم الاحد وهو يوم عاشوراء لعشر خلون من المحرم
من سنة ثمان وستين وثلاثمائة

١ - حدثنا الشيخ الفقيه أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي ، قال حدثنا أبي ، قال حدثنا سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن أبي عبدالله محمد بن خالد البرقي عن داود بن أبي يزيد عن أبي الجارود وابن بكير ويزيد بن معاوية المجلي عن أبي جعفر الباقر عليه السلام قال أصيب الحسين بن علي عليه السلام ووجد به ثلاثمائة وبضعة وعشرين طعنة برمح أو ضربة بسيف أو رمية بسهم فروي أنها كانت كلها في مقدمه لأنه عليه السلام كان لا يولى .

٢ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل ، قال حدثنا علي بن الحسين السعد آبادي عن أحمد بن محمد بن خالد عن أبيه عن محمد بن سنان عن أبي الجارود زياد ابن المنذر عن عبدالله بن الحسين عن أمه فاطمة بنت الحسين عليه السلام قال دخلت

مردم، از حیث پدر و مادر را، من کشتم، فردی که در نسب شماری، بهترین بود. عیدالله به او گفت: وای بر تو باد! اگر می دانستی بهترین مردمان است، از حیث پدر و مادر، پس چرا او را کشتی؟ پس دستور داد او را گردن زدند و روحش با عجله به آتش رهسپار شد. ابن زیاد، قاصدی را نزد ام کلثوم، دختر حسین فرستاد و پیام داد: حمد خدا را که مردان شما را کشت، شما در آن چه با شما شد، چه نظری دارید؟ پاسخ داد: ای پسر زیاد! اگر چشم تو به کشتن حسین روشن شد، چشم جد او دیر زمانی بسیار به دیدار او روشن بود، او را می بوسید و لبهایش را می مکید و او را بر دوش خود سوار می کرد، ای فرزند زیاد! جواب جدش را آماده کن که همانا او، فردا روز، خصم تو خواهد بود.

مجلس سی و یکم
عاشورا؛ دهم محرم سال ۳۶۸
ادامه مقتل حسین

۱ - سعد، پسر عبدالله، از احمد پسر محمد پسر عیسی، از ابی عبدالله محمد، پسر خالد برقی از داود پسر ابی یزید از ابی جارود و ابن بکیر و یزید پسر معاویه عجللی از ابی جعفر باقر روایت کرد که گفت: حسین بن علی در حالی کشته شد که سیصد و بیست و چند زخم نیزه و شمشیر و تیر در بدن او یافته شد. روایت شده که همه این زخمها، در جلوی تن او بود، چون پشت به دشمن نمی کرد.

۲ - زیاد پسر منذر، از عبدالله، پسر حسین، از مادرش فاطمه دختر حسین روایت کرد که گفت: غارتگران بر خیمه ما هجوم آوردند، در حالی که من دختر خردسالی بودم و خلخال طلا به پایم بود. پس مردی آنها را می ربود و می گریست. گفتم: ای دشمن خدا!

الغائمة (العامة) علينا الفسطاط وأنا جارية صغيرة وفي رجلي خلخالان من ذهب فجعل رجل يفض الخللخالين من رجلي وهو يبكي ، فقلت ما يبكيك يا عدو الله فقال كيف لا أبكي وأنا أسلب ابنة رسول الله ، فقلت لا تسلبني ، قال أخاف أن يحيي غيري . فبأخذه ، قالت وانتهبوا ما في الأبنية حتى كانوا ينزعون الملاحف عن ظهورنا .

٣ - حدثنا محمد بن ابراهيم بن اسحاق ، قال حدثنا عبد العزيز بن يحيى البصري ، قال أخبرنا محمد بن زكريا ، قال حدثنا أحمد بن محمد بن يزيد ، قال حدثنا أبو نعيم ، قال حدثني حاجب عبيد الله بن زياد أنه لما جيء برأس الحسين عليه السلام أمر فوضع بين يديه في طست من ذهب وجعل يضرب بقضيب في يده على ثناياه ويقول لقد أسرع الشيب إليك يا أبا عبد الله ، فقال رجل من القوم فإني رأيت رسول الله ياتم حيث تضع قضيبك ، فقال يوم بيوم بدر ثم أمر بعلي ابن الحسين عليه السلام فجل مع النسوة والسبايا إلى السجن وكنت معهم فمررتنا بزقاق إلا وجدناه ملاء رجالاً ونساء يضربون وجوههم ويبكون فحبسوا في سجن وطبق عليهم ثم ات ابن زياد لعنه الله دعا بعلي بن الحسين عليه السلام والنسوة وأحضر رأس الحسين عليه السلام وكانت زينب ابنة علي عليها السلام فيهم فقال ابن زياد الحمد لله الذي فضحككم وقتلكم وأكذب أحاديثكم ، فقالت زينب (ع) الحمد لله الذي أكرمنا بمحمد وطهرنا تطهيراً ، إنما يفضح الله الفاسق ويكذب الفاجر ، قال كيف رأيت صنع الله بكم أهل البيت ، قالت كذب إليهم القتل فبرزوا إلى مضاجعهم وسيجمع الله بينك وبينهم فتتعاكم عنده فغضب ابن زياد لعنه الله عليها ، وهم بها فسكن منه عمرو بن حريث ، فقالت زينب يا بن زياد حسبك ما ارتكبت منا فلقد قتلت رجالنا وقطعت أصلنا وأبجت حريمنا وسبيت نساءنا وذرائعنا ، فإن كان ذلك للاشتفاء فقد اشتفيت فأمر ابن زياد بردهم إلى السجن وبعث البشائر إلى النواحي بقتل الحسين ثم أمر بالسبايا ورأس الحسين فحملوا إلى الشام ، فلقد حدثني جماعة كانوا خرجوا في

چرا گریه می‌کنی؟ گفت چطور گریه نکنم، حال آن که دختر رسول خدا را لخت می‌کنم؟ گفتم: پس، مرا واگذار! گفت: می‌ترسم دیگری آن را برآید! هرچه در خیمه‌های ما بود، غارت کردند حتی از دوش ما چادرها را نیز برداشتند.

۳- احمد، پسر محمد پسر یزید گوید: حدیث کرد ما را ابو نعیم، و گفت: حدیث کرد مرا حاجب عیدالله زیاد و گفت: زمانی که سر حسین را به نزد ابن زیاد آوردند، دستور داد آن را در طشتی از طلا، در برابرش نهادند و با چوب دستی به دندان‌هایش می‌کوبید، می‌گفت: ای اباعبدالله! چه زود پیر شدی! مردی از حاضران گفت: من، خود رسول خدا را دیدم که جایی را که تو با چوب دستی می‌زنی، می‌بوسید. گفت: امروز، عوض روز بدر است، پس دستور داد علی پسر حسین را به زنجیر کشیدند و با زنها و اسیران به زندانش بردند و من همراه‌شان بودم به هر کوجه رسیدیم، از زن و مرد پر بود و همه سیلی به رخ خود می‌زدند و می‌گریستند. آن‌ها را به زندان افکندند و درها را به روی آن‌ها بستند.

سپس، ابن زیاد علی بن الحسین و زنان را، همراه سر حسین، احضار کرد، در حالی که زینب - دختر علی - نیز با آن‌ها بود. ابن زیاد گفت: حمد خدا را که شما را رسوا کرد و احادیث شما را دروغ کرد! زینب پاسخ داد: حمد خدا را، که ما را با محمد گرامی‌مان داشت و با خوبی پاکیزه‌مان کرد، به درستی که فاسق رسوا شود و فاجر دروغ گوید. گفت: دیدی خدا با شما خاندان چه کرد؟ جواب داد: سر نوشت آن‌ها شهادت بود و به آرامگاه خود برآمدند و محققاً خداوند تو را با آن‌ها جمع خواهد کرد و نزد او محاکمه خواهید شد. ابن زیاد خشمگین شد و قصد نمود زینب را بکشد! عمرو بن حرث، او را آرام ساخت. زینب گفت: آن چه از ما کشتی، تو را بس است، مردان ما را کشتی و ریشه ما را کندی و حریم ما را مباح شمردی و زنان ما را با کودکانمان اسیر نمودی. اگر مقصودت شفا دادن دل بود، همین مقدار تو را کافی است. پس ابن زیاد دستور داد آن‌ها را باز به زندان بگردند و بشارت کشتن حسین را به اطراف نوشت و دستور داد اسیران را همراه سر حسین، به شام ببرند. جمعی که با آن سر رفته بودند، می‌گفتند: شب‌ها، نوحه جن را تا صبح بر حسین شنیدیم. گفتند: زمانی که به شام رسیدیم، در روز روشن، زنان و اسیران را با روی باز وارد شهر کردند و اهل شام می‌گفتند: ما اسیرانی به این زیبایی ندیده‌ایم

تلك الصحبة أنهم كانوا يسمعون بالليالي نوح الجن علي الحسين (ع) إلى الصباح ، وقالوا فلما دخلنا دمشق أدخل بالنساء والسبايا بالنهار مكشفات الوجوه ، فقال أهل الشام الجفاة ما رأينا سبايا أحسن من هؤلاء فمن أنتم ، فقالت سكينه ابنة الحسين نحن سبايا آل محمد فاقموا على درج المسجد حيث يقام السبايا وفيهم علي ابن الحسين (ع) وهو يومئذ فتى شاب فأثام شيخ من أشياخ أهل الشام فقال لهم الحمد لله الذي قتلكم وأهلككم وقطع قرن الفتنة فلم يألوا عن شتمهم فلما انقضى كلامه ، قال له علي بن الحسين (ع) أما قرأت كتاب الله عز وجل ، قال نعم ، قال أما قرأت هذه الآية ، قل لا أسألكم عليه أجراً إلا المودة في القربى ، قال بلى ، قال فنحن أولئك ، ثم قال أما قرأت وآت ذات القربى حقه ، قال بلى ، قال فنحن هم قال فهل قرأت هذه الآية ، وإنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيراً ، قال بلى ، قال فنحن هم فرفع الشامي يده إلى السماء ، ثم قال اللهم إني أتوب إليك ثلاث مرات اللهم إني أبرء إليك من عدو آل محمد ومن قتلة أهل بيت محمد ، لقد قرأت القرآن فما شعرت بهذا قبل اليوم ثم أدخل نساء الحسين (ع) علي يزيد بن معاوية فصحن نساء آل يزيد وبنات معاوية وأهله وولولن وأقمن المأتم ووضع رأس الحسين بين يديه ، فقالت سكينه والله ما رأيت أقسى قلباً من يزيد ولا رأيت كافراً ولا مشركاً شراً منه ولا أجفأ منه ، وأقبل يقول وينظر إلى الرأس :

ليت أشياخي ببدر شهدوا جزع الخزرج من وقع الأسل

ثم أمر برأس الحسين فنصب على باب مسجد دمشق فروي عن فاطمة بنت علي (ع) أنها قالت لما أجلسنا بين يدي يزيد بن معاوية رقى لنا أول شيء وألطفنا ثم ان رجلاً من أهل الشام أحمر قام إليه فقال يا أمير المؤمنين هب لي هذه الجارية تمينني وكنت جارية وضيئة فارعبت وفرقت (فزعت) وظننت أنه يفعل ذلك فأخذت بثياب اختي وهي أكبر مني واعقل ، فقالت كذبت والله ولعنت ما ذاك لك ولا له فغضب يزيد فقال بل كذبت والله لو شئت لفعلته ، قالت لا والله ما

شما چه کسانی هستید؟ سکینه دختر حسین گفت: ما اسیرانِ خاندانِ محمد هستیم، آن گاه آنها را بر سکوی مسجد که توقفگاه اسیران بود، نگاه داشتند و علی بن الحسین جوان بود و همراه آنها. پیرمردی از شامیان بلند شد و گفت: حمد خدا را که مردان شما را کشت و آشوب را خاموش کرد و هر چه توانست به آنان بد گفت. او چون سخن خود را به اتمام برد، علی بن الحسین خطاب به او گفت: ای مرد، آیا تو قرآن نخوانده‌ای؟ گفت: چرا، خوانده‌ام، گفت: این آیه خوانده‌ای که: بگو از شما مزدی نمی‌خواهم، جز دوستی خویشانم؟ گفت: آری! گفت: ما آنها هستیم. فرمود: آیا این آیه را هم خوانده‌ای که: حق را به ذی القربی بده؟ گفت: آری! فرمود: ما آنها هستیم. فرمود: آیا این آیه را خوانده‌ای که: همانا خداوند اراده کرده است ۷ رجس و پلیدی را از شما خاندان ببرد و شما را پاکیزه گرداند؟ گفت: آری، فرمود: آنها ما هستیم. شامی، دست به طرف آسمان برداشت و گفت: خدایا من به درگاهت توبه می‌کنم و سه بار این را تکرار کرد و گفت: خدایا! من به سوی تو بیزاری می‌جویم از دشمنان آل محمد و قاتلان اهل بیت، من قرآن را خوانده‌ام، ولی تاکنون متوجه این آیات نشده بودم، سپس زنان حسین را نزد یزید بن معاویه بردند و زنان آل یزید و دختران معاویه و خاندانش، شیون و واویلا سر دادند و ماتم برپا نمودند و سر حسین را در برابر یزید گذاشتند.

سکینه گفت: من سخت دل‌تر و کافرتر و مشرک‌تر و جفاکارتر از یزید کسی را ندیدم آن زمان که به سر حسین نگاه کرد و گفت:

کاش شیوخ و بزرگان کشته شده من در جنگ بدر می‌دیدند که چگونه ناله خزرچ از دم شمشیر جاری شد!

پس دستور داد، سر حسین را بر در مسجد دمشق آویختند.

از فاطمه بنت الحسین نقل شده است: زمانی که ما را در برابر یزید نشانده‌اند، نخست بر ما احساس ترحم کرد و ملاحظت نمود. یک شامی سرخ رنگ بلند شد و گفت: یا امیرالمؤمنین! این دخترک را به من ببخش. مقصود او من بودم که دخترکی خوش رخسار بودم. ترسیدم و به هراس افتادم و گمان کردم این کار را خواهد کرد. پس، دامن خواهر بزرگ‌تر و فهمیده‌تر از خودم را گرفتم. او به شامی گفت: دروغ گفتمی و ملعون شدی، این حق را نه تو داری و نه او، یزید خشمگین شد و گفت: تو دروغ گفتمی، به خدا قسم اگر بخواهم، این کار را می‌کنم. گفت: نه، به خدایت سوگند که این حق را نداری، مگر آن که از ملت و دین ما بیرون بروی! یزید خشمگین شد و گفت: تو با من چنین سخن می‌گوئی؟

جعل الله ذلك لك إلا أن تخرج من ملتنا وتدين بغير ديننا فغضب يزيد ثم قال إياي تستقبلين بهذا ، إنما خرج من الدين أبوك وأخوك ، فقالت بدين الله ودين أبي وأخي وجدي اهتديت أنت وجدك وأبوك ، قال كذبت يا عدوة الله ، قالت أمير يشتم ظالماً ويقهر بسلطانه ، قالت فكأنه لعنه الله استحيى فسكت فأعاد الشامي (لعنه الله) فقال يا أمير المؤمنين هب لي هذه الجارية ، فقال له أعزب وهب الله لك حثفاً قاضياً .

٤ - حدثني بذلك محمد بن علي ماجيلويه ، عن عمه محمد بن أبي القاسم عن محمد بن علي الكوفي عن نصر بن مزاحم عن لوط بن يحيى عن الحرث بن كعب عن فاطمة بنت علي صلوات الله عليها ثم إن يزيد لعنه الله أمر بنساء الحسين عليه السلام فحبسن مع علي بن الحسين عليه السلام في مجلس لا يكنهم من حر ولا قر حتى تقشرت وجوههم ولم يرفع بيت المقدس حجر عن وجه الأرض إلا وجد تحته دم عبيط وأبصر الناس الشمس على الحيطان حمراء كأنه الملاحف المعصفرة إلى أن خرج علي بن الحسين عليه السلام بالنسوة وردد رأس الحسين إلى كربلاء .

٥ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ، قال حدثنا الحسن بن متيل الدقاق ، قال حدثنا يعقوب بن يزيد عن علي بن الحسن بن علي بن فضال عن الديلمي وهو سليمان عن عبد الله بن لطيف التفليسي ، قال قال الصادق أبو عبد الله جعفر بن محمد عليه السلام لما ضرب الحسين بن علي عليه السلام بالسيف ثم ابتدر ليقطع رأسه نادى مناد من قبل رب العزة تبارك وتعالى من بطنان العرش ، فقال ألا آيتها الأمة المنحيرة الظالمة بعد نبيها لا وفقكم الله لا ضحى ولا فطر ، قال ثم قال أبو عبد الله لا جرم والله ما وفقوا ولا يوفقون أبداً حتى يقوم نثر الحسين عليه السلام .

المجلس الثاني والثلاثون

يوم الثلاثاء لاثنتا عشرة ليلة خلت من المحرم من سنة ثمان وستين وثلاثمائة

١ - حدثنا الشيخ الفقيه أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه

همانا پدر و برادر تو بودند که از دین بیرون شدند و او در جوابش گفت: به دین خدا و دین پدر و برادرت وجد من، تو وجد و پدرت هدایت شدید! گفت: ای دشمن خدا! دروغ گفتی! گفت: امیر را بنگرید که ستمکارانه زبان به دشنام گشوده است و با سلطنت خود، طرف مقابلش را مقهور می‌کند. او گویا شرم کرد و خاموش شد و شامی درخواست خود را باز مطرح کرد و گفت: این دخترک را به من ببخش! یزید گفت گم شو، ای که خدای مرگت را قطعی کناد!

۴- نصر پسر مزاحم از لوط پسر یحیی از حرث پسر کعب از فاطمه دختر حسین (ع) روایت کرد که گفت: آنگاه که یزید دستور داد زنان حسین را با علی بن حسین در زندانی جا دادند که از سرما و گرما در امان نبود، تا در چهره هایشان اثر گذاشت. اما در ناحیه بیت المقدس، کسی سنگی را برنداشت، مگر آن که خون تازه‌ای در زیر آن بود و مردم، خورشید را بر دیوارها به رنگ سرخ دیدند، مانند زبلوهای رنگین، تا آن گاه که علی بن الحسین با زنان از زندان بیرون شد و سر حسین را به کربلا برگرداند.

۵- یعقوب پسر یزید از علی پسر حسین پسر علی پسر فضال از دیلمی که او سلیمان از عبدالله پسر لطیف تفلیسی نقل کرد که گفت: صادق ابو عبدالله جعفر بن محمد فرمود: زمانی که حسین بن علی (ع) را با شمشیر زدند و شتافتند تا سرش را ببرند، منادی از میانه عرش، از طرف خداوند رب العزة ندا در داد و گفت: ای امت جبار و ستمکار بعد از پیغمبرشان! خدای به شما توفیق عید قربان و عید فطر ارزانی نکند. راوی گوید: امام آنگاه فرمود: به خدا قسم موفق نشدند و هرگز موفق نخواهند شد، تا زمانی که خون خواه حسین قیام کند.

مجلس سی و دوم

۱۲ محرم سال ۶۷۳

۱- معلی پسر محمد بصری، از احمد پسر محمد پسر عبدالله از عمر (عمرو) پسر

القمي ، قال حدثنا جعفر بن محمد بن مسرور ، قال حدثنا الحسين بن محمد بن عامر قال حدثنا المعلى بن محمد البصري عن أحمد بن محمد بن عبد الله عن عمر (عمرو) بن زياد عن مدرك بن عبد الرحمن عن أبي عبد الله الصادق جعفر بن محمد عليه السلام ، قال إذا كان يوم القيامة جمع الله عز وجل الناس في صعيد واحد ووضعت الموازين فتوزن دماء الشهداء مع مداد العلماء فيرجع مداد العلماء على دماء الشهداء .

٢ - حدثنا أبي ، قال حدثنا سعد بن عبد الله ، قال حدثنا محمد بن عيسى بن عبيد عن محمد بن شعيب الصيرفي عن الهيثم أبي كهيم عن أبي عبد الله الصادق عليه السلام ، قال خصال ينتفع بها المؤمن من بعد موته ولد صالح يستغفر له ومصحف يقرء منه وقليب يحفره وغرس يفرسه وصدقة ماء يجريه وسنة حسنة يؤخذ بها بعده .

٣ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل ، قال حدثنا علي بن الحسين السعد آبادي عن أحمد بن محمد بن خالد عن أبيه ، قال حدثنا أبو أحمد محمد بن زياد الأزدي ، قال سمعت مالك بن انس فقيه المدينة يقول كنت أدخل إلى الصادق جعفر بن محمد عليه السلام فيقدم لي نخدة ويعرف لي قدرأ ويقول لي يا مالك إني أحبك فكانت أسر بذلك وأحمد الله عليه ، قال وكان عليه السلام رجلاً لا يخلو من إحدى ثلاث خصال إما صائماً وإما قائماً وإما ذاكراً وكان من عظماء العباد وأكبر الزهاد الذين يخشون الله عز وجل وكان كثير الحديث طيب المجالسة كثير الفوائد ، فإذا قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اخضر مرة واصفر أخرى حتى ينكره من كان يعرفه ، ولقد حججت معه سنة ، فلما استوت به راحلته عند الاحرام كان كلما هم بالتلبية انقطع الصوت في حلقه وكاد أن يخر من راحلته ، فقلت قل يا بن رسول الله ولا بد لك من أن تقول ، فقال يا بن أبي عامر كيف أجسر أن أقول لبيك اللهم لبيك وأخشى أن يقول عز وجل لا لبيك ولا سمعديك .

٤ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل ، قال حدثنا علي بن الحسين السعد آبادي عن أحمد بن محمد بن خالد عن أبيه عن أبي أحمد محمد بن زياد الأزدي عن مالك بن

زیاد از مدرک پسر عبدالرحمن از ابی عبدالله صادق جعفر بن محمد نقل کرد که فرمود: خداوند - عزوجل - در روز قیامت، مردم را در یک سرزمین جمع خواهند کرد و موازین نهاده خواهد شد و خون شهداء، با مداد علما سنجیده خواهد شد و مداد عالمان بر خون شهدا خواهد چربید.

۲ - محمد پسر عیسی از عبید پسر محمد پسر شعیب صیرفی از هیثم ابی کهمس از ابی عبدالله صادق نقل می‌کند که گفت: شش چیز وجود دارد که مؤمن، پس از مرگش از آنها سود منتفع می‌شود؛ فرزندی صالح که برایش آموزش طلب کند، قرآنی که برایش تلاوت شود، چاه آبی که کنده باشد، و درختی که کاشته و صدقه‌ای که بر جای نهاده، و آبی که جاری نموده و روش نیکی که در میان مردمان، پیروی از آن شده باشد.

۳ - خالد از پدرش نقل می‌کند که گفت: حدیث کرد ما را ابو احمد محمد پسر زیاد ازدی که گفت: از مالک پسر انس فقیه مدینه شنیدم که گفت: من به حضور صادق جعفر بن محمد رفته می‌رفتم و حضرت بالشی به من می‌داد و به من احترام می‌نمود و می‌فرمود: ای مالک! من تو را دوست دارم، و من از این اظهار او خرسند شده و حمد خدا را به جای می‌آوردم، پس گفت: او مردی بود که هیچگاه از یکی از این سه خصلت فارغ نبود؛ یا روزه می‌داشت، یا نماز می‌خواند یا ذکر می‌گفت. او از بزرگان عباد و اکابر زهاد بود که از خدای - عزوجل - می‌ترسند، حدیث بسیار می‌گفت و خوش مجلس بود و پر فائده. زمانی که می‌فرمود: رسول خدا چنین گفته، یک بار سبز می‌شد و یک بار زرد و رنگش دگرگون می‌شد، تا به آن حد که شناخته نمی‌شد. یک سال با او به حج رفتم و چون موقع احرام بر مرکب نشست و خواست تلبیه گوید، دگرگون شد و نزدیک بود از اسبش بر زمین بیفتد. گفتند: ای فرزند رسول خدا! الله بگو، باید بگوئی! فرمود: ای پسر ابی عامر! چگونه جرأت کنم و بگویم: لیئک اللهم لیئک، حال آنکه می‌ترسم خداوند - عزوجل - بگوید: لا لیئک و لا سعدیک.

۴ - خالد از پدرش نقل می‌کند که گفت: حدیث کرد ما را ابو احمد محمد پسر زیاد ازدی که گفت: مالک پسر انس گفت: صادق جعفر بن محمد می‌فرمود: از بخیل به مال

انس ، قال قال الصادق جعفر بن محمد (ع) أعجب لمن يبخل بالدنيا وهي مقبلة عليه أو يبخل عليها وهي مدبرة عنه فلا الانفاق مع الاقبال يضره ولا الإمساك مع الادبار ينفعه ، قال مالك بن انس وسمعت الصادق (ع) يقول قيل لأمير المؤمنين (ع) لم لا تشتري فرساً عتيقاً ، قال لا حاجة لي فيه وأنا لا أفر من كرم علي ولا أكر على من فر مني .

٥ - حدثنا أحمد بن محمد الصائغ العدل ، قال حدثنا عيسى بن محمد العلوي ، قال حدثنا أحمد بن سلام الكوفي ، قال حدثنا الحسين بن عبد الواحد ، قال حدثنا حرب بن الحسن ، قال حدثنا أحمد بن اسماعيل بن صدقة عن أبي الجارود عن أبي جعفر محمد بن علي الباقر (ع) ، قال لما نزلت هذه الآية على رسول الله ﷺ « وكل شيء أحصيناه في إمام مبين » قام رجلان من مجلسهما فقالا يا رسول الله هو التورية ، قال لا ، قالوا فهو الإنجيل ، قال لا ، قالوا فهو القرآن ، قال لا ، قال فاقبل أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (ع) ، فقال رسول الله ﷺ هو هذا إنه الإمام الذي أحصى الله تبارك وتعالى فيه علم كل شيء .

٦ - حدثنا محمد بن هارون الزنجاني ، قال حدثنا معاذ بن المثني العبدي ، قال حدثنا عبد الله بن اسماء ، قال حدثنا جويرة عن سفيان عن منصور عن أبي وائل عن وهب ، قال وجدت في بعض كتب الله عز وجل ان ذا القرنين لما فرغ من عمل السد انطلق على وجهه فيينا هو يسير وجنوده إذ مر على شيخ يصلي فوقف عليه يحنوده حتى انصرف من صلاته ، فقال له ذو القرنين كيف لم يروعك ما حضرك من جنودي ، قال كنت أناجي من هو أكثر جنوداً منك وأعز سلطاناً وأشد قوة ولو صرفت وجهي إليك لم أدرك حاجتي قبله فقال له ذو القرنين هل لك في أن تنطلق معي فاواسيك بنفسي وأستمع بك على بعض أمري ، قال نعم ان ضمننت لي أربع خصال نعيماً لا يزول وصحة لا سقم فيها وشباباً لا هرم فيه وحياة لا موت فيها ، فقال له ذو القرنين وأي مخلوق يقدر على هذه الخصال ، فقال الشيخ فإني مع من يقدر عليها ويملكها وإياك ، ثم مر برجل عالم فقال لذي

دنیا تعجب می‌کنم چرا که یا دنیا رو به سوی او دارد یا پشت به او کرده است، با رو کردن دنیا به او، نه انفاق ضرری برایش می‌زند، و نه در صورت پشت کردن دنیا، سودی برایش خواهد داد.

مالک پسر انس گوید از امام صادق شنیدم که می‌فرمود: به امیرالمؤمنین علی (ع) گفتند: چرا یک اسب نجیب نمی‌خری؟ پاسخ داد: نیازی به آن ندارم، زیرا از هر کسی به من رو کند، نمی‌گیرم و بر هر کسی که از پیشاپیش من بگریزد، حمله نمی‌برم.

۵- احمد پسر اسماعیل پسر صدقه از ابی جارود از ابی جعفر محمد بن علی باقر نقل می‌کند که فرمود: زمانی که آیه: و هر چیز را در امام مبین به شمار آوریم، نازل شد، دو مرد در مجلس بر خواستند و گفتند: یا رسول خدا! آیا آن تورات است؟ فرمود: نه گفتند: آیا آن انجیل است؟ فرمود: نه! گفتند: آیا آن قرآن است؟ فرمود: نه، امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب آمد. رسول خدا فرمود آن این است، به راستی او است امامی که خدای تبارک و تعالی علم هر چیز را بر او شمار کرده است.

۶- عبدالله، پسر سماء گوید حدیث کرد ما را جویره از سفیان از منصور از ابی واهل از وهب که گفت: در یکی از کتاب‌های الهی خواندم که زمانی که ذوالقرنین، از عمل سدّ فارغ شد، پیش رفت، تا به پیرمردی رسید که نماز می‌خواند. پس با لشکرش نزد او ایستاد تا از عبادتش فارغ شد. ذوالقرنین خطاب به او گفت: آیا از لشکر من نترسیدی؟ گفت: من با کسی سخن می‌گفتم که لشکری بیشتر از تو دارد و سلطانی است عزیزتر، با نیرویی قوی‌تر و اگر به تو رو می‌کردم، هرگز حاجت خود را از او نمی‌گرفتم. ذوالقرنین گفت: با من همراه شو، تا جانم را از تو دریغ ندارم، و در بعضی از کارهایم، از تو کمک گیرم. جواب داد: به شرط این که چهار موضوع را برای من متعهد شوی، حاضر خواهم بود: نعمتی بی‌زوال، تندرستی بی‌درد، جوانی بی‌پیری و زندگی بی‌مرگ به من ارزانی داری! ذوالقرنین گفت: کدام مخلوق، بر آنچه که تو خواستی توانایی دارد؟ گفت: من همراه کسی خواهم بود که هم آن‌ها را و هم تو را داراست. پس بر مردی دانشمند عبور کرد. خطاب به او گفت: از دو چیزی به من خبر بده که از آن زمانی که خداوند آن‌ها را

القرنين أخبرني عن شيئين منذ خلقها الله عز وجل قائمين وعن شيئين جاريتين وشيئين مختلفين وشيئين متباغضين ، فقال له ذو القرنين أما الشيطان العاثم فالسماوات والأرض ، وأما الشيطان الجاربان فالشمس والقمر ، وأما الشيطان المختلفان فالليل والنهار ، وأما الشيطان المتباغضان فالموت والحياة ، فقال انطلق فإنك عالم فانطلق ذو القرنين يسير في البلاد حتى مر بشيخ يقرب جماجم الموتى فوقف عليه يحنوده ، فقال له أخبرني أيها الشيخ لأي شيء تقلب هذه الجماجم ، قال لأعرف الشريف من الوضيع والغني من الفقير ، فما عرفت وإني لأقلبها منذ عشرين سنة ، فانطلق ذو القرنين وتركه وقال ما عنيت بهذا أحداً غيري فبينما هو يسير إذ وقع على الامة العالمة من قوم موسى الذين يهدون بالحق وبه يعدلون ، فلما رآهم قال لهم أيها القوم أخبروني بخبركم فلاني قد درت الأرض شرقها وغربها وبرها وبحرها وسهلها وجبلها ونورها وظلمتها ، فلم ألق مثلكم فإخبروني ما بال قبور موتاكم على أبواب بيوتكم ، قالوا فعلنا ذلك لئلا ننسى الموت ولا يخرج ذكره من قلوبنا ، قال فما بال بيوتكم ليس عليها أبواب ، قالوا ليس فينا لص ولا ظنين وليس فينا إلا أمين ، قال فما بالكم ليس عليكم امراء ، قالوا لا ننظام قال فما بالكم ليس بينكم حكام ، قالوا لا نختصم ، قال فما بالكم ليس فيكم ملوك ، قالوا لا نتكاثر ، قال فما بالكم لا تتفاضلون ولا تتفاوتون ، قالوا من قبل إنا متواسون متراحمون ، قال فما بالكم لا تتنازعون ولا تختلفون ، قالوا من قبل ألفة قلوبنا وصلاح ذات بيننا ، قال فما بالكم لا تستبون ولا تقتلون (تقاتلون) قالوا من قبل إنا غلبنا طبائعنا بالعزم وسبينا (سنا) أنفسنا بالحلم ، قال فما بالكم كلمتكم واحدة وطريقتكم مستقيمة ، قالوا من قبل إنا لا نتكاذب ولا نتخادع ولا يفتاب بعضنا بعضاً ، قال فإخبروني لم ليس فيكم مسكين ولا فقير ، قالوا من قبل إنا نقسم بالسوية ، قال فما بالكم ليس فيكم فظ ولا غليظ ، قالوا من قبل اعتدنا الذل والتواضع ، قال فلم جعلكم الله عز وجل أطول الناس أعماراً ، قالوا من قبل إنا نتعاطى الحق ونحكم بالعدل ، قال فما بالكم لا تقهطون ، قالوا من قبل

آفریده است، همچنان پابرجایند و خبرم ده از دو چیزی که همیشه روان هستند و از دو چیزی که در رفت و آمد و حرکتندند و دو چیزی که با هم دشمنی می‌کنند؟ ذوالقرنین گفت: دو چیزی که پابرجایند، آسمان‌ها و زمین هستند، دو چیزی که روان هستند، خورشید و ماه هستند، آن دو چیزی که در رفت و آمدند، شب و روز هستند، و آن دو چیزی که با هم دشمنی می‌کنند، مرگ و زندگی هستند. گفت: برو که تو مردی هستی دانشمند! ذوالقرنین به گردش سرزمین‌ها ادامه داد، تا به پیرمردی رسید که کدوی سر مردگان را زیر و رو می‌کرد! با لشکرش کنار او ایستاد و گفت: به من بازگو که چرا این‌ها را زیر و رو می‌کنی؟ جواب داد: برای اینکه شریف آنها را از وضعشان و غنی آنها را از فقیرشان تشخیص دهم. من بیست سال است به این کار مشغول هستم و فرق آن‌ها را نتوانسته‌ام بدانم. ذوالقرنین از او عبور کرد، در حالی که می‌گفت: مقصود تو، همانا پند دادن به من بود.

در راه، ناگاه به طائفه‌ای دانشمند از قوم موسی رسید که به حق هدایت شده بودند و عدالت می‌ورزیدند. زمانی که آن‌ها را دید، گفت: از وضع خودتان مرا آگاه کنید، زیرا من زمین را از مشرق و مغرب و دریا و صحرا و هموار و کوه و روشن و تاریک دور زده‌ام، ولی همانند شما را ندیده‌ام. به من بگوئید: چرا گور مرده‌ها تان در برابر خانه‌ها قرار دارد؟ گفتند: برای آن که مرگ را فراموش نکنیم و یادش از دل‌مان بیرون نرود! پرسید: چرا عمارت‌های شما در ندارد؟ گفتند: چون در میان ما، کسی دزد و متهم نیست و همه امین هستند. پرسید: چرا در میان شما حاکم و قاضی وجود ندارد؟ گفتند: چون مرافعه و خصومتی با هم نداریم. گفت: چرا سلطانی ندارید؟ جواب دادند: چون که فزون طلب نیستیم. پرسید: چرا در زندگی، هیچ تفاوتی با هم ندارید؟ گفتند: چون به همدیگر ترحم روا می‌داریم، مواساة می‌کنیم. گفت: چرا هیچ نزاع و اختلافی ندارید؟ گفتند: چون دل‌های ما متحد است و با هم بر سر سازشیم. گفت: چرا به هم دیگر دشنام نمی‌دهید و ستیزه نمی‌کنید؟ گفتند: چون تصمیم‌های ما بر طبع‌های ما غلبه نموده است و خون را، اسیر حلم و بردباری ساخته‌ایم. گفت: چگونه با هم یکدلید و روش‌تان واحد است؟ گفتند: چون در میان ما دروغ و فریبی نیست و از هم بدگوئی نمی‌کنیم. پرسید: چرا در میان شما گدائی نیست؟ گفتند: چون اموال را با تساوی تقسیم کنیم. پرسید: در میان شما بدخلق و سخت‌گیر وجود ندارد؟ گفتند: چون تواضع و فروتنی داریم. پرسید: چرا خدا عمری درازتر به شما ارزانی داشته است؟ گفت: چون به حق عمل می‌کنیم و به حق حکم

إننا لا نفعل عن الاستغفار ، قال فما بالكم لا تحزنون ، قالوا من قبل إننا وطنا أنفسنا على البلاء فمزينا أنفسنا ، قال فما بالكم لا يصيبكم الآفات ، قالوا من قبل إننا لا نتوكل على غير الله عز وجل ولا نستمطر بالانواء والنجوم ، قال فحدثوني أيها القوم هكذا وجدتم آباءكم يفعلون ، قالوا وجدنا آباءنا يرحون مسكينهم ويواسون فقيرهم ويعفون عن ظلمهم ويحسنون إلى من أساء إليهم ويستغفرون لمسيئهم ويصلون أرحامهم ويؤدون أماناتهم ويصدقون ولا يكذبون فاصلى الله لهم بذلك أمرهم فأقام عندهم ذو القرنين حتى قبض وكان له خمسمائة عام .

٧ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ، قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن العباس بن معروف عن علي بن مهزيار عن فضالة بن أيوب عن أبان ابن عثمان عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر الباقر عليه السلام ، قال بعث رسول الله صلى الله عليه وآله خالد بن الوليد إلى حي يقال لهم بنو المصطلق من بني جذيمة ، وكان بينه وبين بني مخزوم أحنة في الجاهلية ، فلما ورد عليهم كانوا قد أطاعوا رسول الله صلى الله عليه وآله وأخذوا منه كتاباً فلما ورد عليهم خالد أمر منادياً فنادى بالصلاة فصلى وصلوا ، فلما كان صلاة الفجر أمر مناديه فنادى فصلى وصلوا ثم أمر الخيل فشنوا فيهم الفارة فقتل وأصاب فطلبوا كتبهم فوجدوه فأتوا به النبي صلى الله عليه وآله وحدثوه بما صنع خالد بن الوليد فاستقبل القبلة ، ثم قال اللهم إني أبرء إليك مما صنع خالد بن الوليد ، قال ثم قدم على رسول الله تبر ومتاع ، فقال لعلي عليه السلام يا علي أتت بني جذيمة من بني المصطلق فارضهم مما صنع خالد ثم رفع صلى الله عليه وآله قدميه فقال يا علي اجعل قضاء أهل الجاهلية تحت قدميك فأقام علي عليه السلام فلما انتهى إليهم حكم فيهم بحكم الله ، فلما رجع إلى النبي صلى الله عليه وآله قال يا علي أخبرني ما صنعت ، فقال يا رسول الله عمدت فأعطيت لكل دم دية ولكل جنين غرة ولكل مال مالاً وفضلت معي فضلة فأعطيتهم لميلفة كلابهم وحملة رعاتهم وفضلت معي فضلة فأعطيتهم لروعة نسايتهم وفزع صبايتهم وفضلت معي فضلة فأعطيتهم

می‌نمائیم. پرسید: چرا در میان شما قحطی نیست؟ گفتند: چون از استغفار غفلت نمی‌کنیم. پرسید: چرا غم ندارید، گفتند: چون خود را آمادهٔ بلا ساخته‌ایم و به خویشتن تسلیت پیش از پیش داده‌ایم. پرسید: چرا آفتی به شما نمی‌رسد؟ گفتند: چون بر غیر خدا توکل نداریم و در موسم‌ها از ستاره‌ها طلب باران نمی‌کنیم. گفت: ای مردمان! به من بگوئید که آیا شما پدران خود را نیز اینگونه دریافت کردید که اینگونه عمل می‌کردند؟ گفتند: شیوهٔ پدران ما این بود که به مساکین خود ترخم روا می‌داشتند و با فقرای خود همدردی می‌نمودند و از ستمکار اعراض می‌کردند و بر هر کسی که برایشان بدی می‌کرد، احسان می‌نمودند و برای بدکاران خود استغفار می‌نمودند و صلۀ رحم می‌نمودند و امانت‌ها را باز می‌پرداختند و دروغ نمی‌گفتند و خداوند به همین سبب، امر آن‌ها را برایشان اصلاح کرد. ذوالقرنین، تا زمان مرگش نزد آن قوم توقف کرد و زمانی که قبض روح شد، پانصد سال عمر داشت.

۷- محمد، پسر حسن صفار از عباس، پسر معروف از علی پسر مهزیار، از فضاله پسر ایوب از ابان پسر عثمان از محمد پسر مسلم از ابی جعفر باقر نقل کرد که گفت: رسول خدا، خالد پسر ولید را به قبیلهٔ بنی المصطلق فرستاد که از بنی جذیمه بودند و میان آن‌ها و بنی مخزوم، از دوران جاهلیت، کینه‌ای بود وجود داشت. او زمانی که بر آن‌ها وارد شد، دید پیرو رسول خدا هستند و عهد نامه‌ای از او در دست دارند. خالد گفت اذان گفتند و با آن‌ها نماز صبح گذارد و آن‌گاه دستور داد آنان را غارت کردند و جمعی از آن‌ها را نیز کشت و عهدنامه را برداشته و خدمت پیغمبر آوردند. خداوند جنایات خالد پسر ولید را به پیامبر اطلاع داد. آن حضرت رو به قبله ایستاد و گفت: خدایا! از آن چه خالد پسر ولید انجام داده، من به سوی تو بیزاری می‌جویم. سپس آنها جامه‌ها و کالاهایی از آنچه غارت کرده بودند، خدمت رسول خدا آوردند و او به علی فرمود: نزد بنی جذیمه از تیرهٔ بنی مصطلق برو و از آن چه خالد انجام داده، رضایت آن‌ها را جلب کن. آنها دوگام برداشت و فرمود: ای علی! قضاوت جاهلیت را زیر دو پاهای خود بگذار! علی نزد آن‌ها رفت و دربارهٔ آن‌ها، طبق حکم خدا عمل کرد و زمانی که برگشت، پیامبر گفت: ای علی! آنچه را که کرده‌ای، گزارش بده! گفت: ای رسول خدا! به هر خونی دیه دادم و هر جنین را که سقط شده بود، در مقابل عوض بنده و کنیزی دادم و به ازای هر مالی تلف شده، عوضی دادم و مبلغی زیاد آمد که به حساب کاسهٔ سنگ‌ها و ریسمان

لما يعلمون ولما لا يعلمون وفضلت معي فضلة فأعطيتم ليرضوا عنك يا رسول الله فقال ﷺ يا علي أعطيتم ليرضوا عني رضى الله عنك يا علي ، إنما أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي .

٣٣ - المجلس الثالث والثلاثون

وهو يوم الجمعة للنصف من المحرم من سنة ثمان وستين وثلاثمائة

١ - حدثنا الشيخ الفقيه أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي ، قال حدثنا محمد بن علي الاسترابادي ، قال حدثنا يوسف بن محمد ابن زياد وعلي بن محمد بن سيار عن أبيهما عن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى ابن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عن أبيه عن آبائه عن أمير المؤمنين ، قال قال رسول الله ﷺ قال الله تبارك وتعالى قسمت فاتحة الكتاب بيني وبين عبدي فنصفها لي ونصفها لعبدي ولعبدي ما سأل ، إذ قال العبد بسم الله الرحمن الرحيم ، قال الله جل جلاله بدأ عبدي باسمي وحق علي أن أتم له أمور وأبارك له في أحواله ، فإذا قال الحمد لله رب العالمين ، قال الله جل جلاله حمدني عبدي وعلم أن النعم التي له من عندي ، وان البلاء التي ان دفعت عنه فبتطولي أشهدكم إني أضيف له إلى نعم الدنيا نعم الآخرة وارفع عنه بلايا الآخرة كما دفعت عنه بلايا الدنيا ، فإذا قال الرحمن الرحيم ، قال الله جل جلاله شهد لي بأني الرحمن الرحيم أشهدكم لأوفرن من رحمتي حظه ولأجزلن من عطائي نصيبه ، فإذا قال مالك يوم الدين ، قال الله عز وجل أشهدكم كما أعترف إني أنا مالك يوم الدين لأسهلن يوم الحساب حسابه ولأقبلن حسناته ولأجوزن عن سيئاته ، فإذا قال إياك نعبد ، قال الله عز وجل صدق عبدي إياي بعبد أشهدكم لأثيبنه على عبادته ثواباً يغبطه كل من خالفه في عبادته لي ، فإذا قال وإياك نستعين ، قال الله عز وجل بي استعان والتجأ أشهدكم لأعيننه على أمره ولأغيبنه

گله‌ها آنها را نیز با نان به آنان دادم، باز زیاد آمد که برای جبران تریس زنان و هراس کودکان، آنها را نیز دادم و باز هم چیزی ماند که از بابت احتیاط از دانسته‌ها و ندانسته‌ها آنها را نیز به آنان دادم و قسمت زیادی آخر را هم برایشان دادم، تا از شما راضی گردند. پیامبر گفت: یا علی! تو به آنها عطا کردی، تا از من راضی گردند، پس خدای از تو راضی باد. ای علی! به درستی که نسبت تو به من، همچون نسبت هارون است به موسی، جز اینکه پس از من پیامبری نخواهد بود.

مجلس سی و سوم

روز جمعه نیمه محرم ۳۶۸

۱- یوسف، پسر محمد پسر زیاد و علی پسر محمد پسر سیار، هر دو از پدرانشان از حسن، پسر علی پسر محمد، پسر علی، پسر موسی، پسر جعفر پسر محمد پسر علی پسر حسین پسر علی بن ابیطالب از او نقل می‌کنند که پیامبر فرمود: خداوند می‌فرماید: من فاتحة الكتاب را میان خود و بندگانم، دو نیمه کرده‌ام؛ یک نیمه از آن، متعلق به من است و نیمه دیگر آن، متعلق به بنده من و نیز از آن بنده من است، آن چه بخواهد. آن گاه که بنده می‌گوید: بسم الله الرحمن الرحيم، خداوند می‌فرماید: بنده‌ام، با نام من آغاز کرد و بر من لازم است امور او را تمام کنم و حالش را برایش مبارک گردانم. زمانی که می‌گوید: الحمد لله رب العالمین، خداوند می‌فرماید: بنده‌ام، مرا ستایش کرد و دانست که هر نعمتی که در دست دارد، از ناحیه من است و هر بلایی که از او برمی‌گردد، به فضل من است، پس شما شاهد باشید که نعمت آخرت را نیز بر نعمت دنیاوی او افزودم و بلاهای آخرت را از او برگرداندم، همانگونه که بلای دنیا را. زمانی که بگوید: الرحمن الرحيم، خدا می‌فرماید: بنده‌ام گواه داد که من رحمن و رحیم هستم، گواه باشید که من بهره زیاد رحمت و عطای خودم را به او خواهم داد، زمانی که بگوید: «مالک يوم الدين»، خدا می‌فرماید: گواه باشید که اعتراف آورد، من مالک روز جزا هستم، پس حساب او را آسان خواهم کرد و حسناتش را خواهم پذیرفت و از بد کرداری او در خواهم گذشت. زمانی که بگوید: «ایاک نعبد» خدا فرماید: بنده‌ام راست گفت و تنها مرا پرستید، برآستی که او ثواب عبادتش را به او خواهم داد، ثوابی که هر کس که خلاف عبادت او را انجام داده باشد، بر او رشک کند. زمانی که بگوید: «وایاک نستعین»، خدا می‌فرماید: بنده‌ام از من کمک خواست و به من پناه آورد، گواه باشید که او را در کارش کمک خواهم نمود و در

في شدائده ولاخذن بيده يوم نوائبه ، فإذا قال إهدنا الصراط المستقيم إلى آخر السورة ، قال الله جل جلاله هذا لعبيدي ولعبيدي ما سألت قد استجبت لعبيدي واعطيته ما أمل وأمنته مما منه وجل ، وقيل لأمر المؤمنين عليه السلام يا أمير المؤمنين أخبرنا عن بسم الله الرحمن الرحيم أهي من فاتحة الكتاب ، فقال نعم كان رسول الله صلى الله عليه وآله يقرأها ويعدّها آية منه ويقول فاتحة الكتاب هي السبع المثاني .

٢ - حدثنا محمد بن قاسم ، قال حدثني يوسف بن محمد بن زياد وعلي بن محمد بن سيار عن أبيهما عن الحسن بن علي عن أبيه علي بن محمد بن محمد بن علي عن أبيه الرضا علي بن موسى عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي بن الحسين عن أبيه الحسين بن علي عن أخيه الحسن ابن علي ، قال قال أمير المؤمنين عليه السلام ان بسم الله الرحمن الرحيم آية من فاتحة الكتاب وهي سبع آيات تماماً بسم الله الرحمن الرحيم سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول إن الله عز وجل قال لي يا محمد ولقد آتيناك سبعاً من المثاني والقرآن العظيم فافرد الامتنان عليّ بفاتحة الكتاب وجعلها بإزاء القرآن العظيم ، وإن فاتحة الكتاب أشرف ما في كنوز العرش ، وإن الله عز وجل خص محمداً وشرفه بها ولم يشرك معه فيها أحداً من أنبيائه ما خلا سليمان فإنه أعطاه منها بسم الله الرحمن الرحيم ألا تراه يحكي عن بلقيس حين قالت إنني ألقى إليّ كتاب كريم إنه من سليمان وإنه بسم الله الرحمن الرحيم ألا فمن قرأها معتقداً لموات محمد وآله الطيبين منقاداً لأمرها مؤمناً بظاهرهما وباطنهما أعطاه الله عز وجل بكل حرف منها حسنة كل واحدة منها أفضل له من الدنيا بما فيها من أصناف أموالها وخيراتها ومن استمع إلى قارئ يقرأها كان له قدر ثلث ما للقارئ فليستكثر أحدكم من هذا الخير المعروض لكم فإنه غنيمة لا يذهبن أو انه فتبقى في قلوبكم الحسرة .

٣ - حدثنا أبي ، قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن علي بن الحكم عن الفضل بن صالح عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام ، قال لما نزلت هذه

الآية وحيء يومئذ يحيم سئل عن ذلك رسول الله ﷺ ، فقال أخبرني الروح الأمين إن الله لا إله غيره إذا جمع الأولين والآخرين أتى يحيم نقاد بألف زمام أخذ بكل زمام مائة ألف ملك من الغلاظ الشداد لها وهداة تغيظ وزفير وانها لترفر الزفرة فلولا إن الله عز وجل أخرجهم إلى الحساب لأهلكت الجميع ثم يخرج منها عنق يحيط بالخلائق البر منهم والفاجر ، فما خلق الله عز وجل عبداً من عباده ملكاً ولا نبياً إلا نادى رب نفسي نفسي ، وأنت يا نبي الله تنادي أمي أمي ثم يوضع عليها صراط أدق من حد السيف عليه ثلاث قناطر ، أما واحدة فعلها الأمانة والرحم ، وأما الثانية فعلها الصلاة ، وأما الاخرى فعلها عدل رب العالمين لا إله غيره فيكلفون الممر عليه فتحبسهم الرحم والأمانة ، فإن نجوا منها حبستهم الصلاة ، فإن نجوا منها كان المنتهى إلى رب العالمين جل وعز وهو قوله تبارك وتعالى إن ربك لبالمرصاد والناس على الصراط فتعلق وقدم تزل وقدم تستمسك والملائكة حولهم ينادون يا حلیم أغفر وأصفح وعد بفضلك وسلم وسلم والناس يتهافتون فيها كالفراش ، فإذا نجا نجا برحمة الله عز وجل نظر إليها فقال الحمد لله الذي نجاني منك بعد إياس بمنه وفضله إن ربنا لغفور شكور .

٤ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ، قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار ، قال حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن خالد البرقي عن القاسم ابن محمد الجوهري عن علي بن أبي حمزة عن أبي بصير عن أبي عبد الله الصادق جعفر بن محمد عليه السلام ، قال الناس يرون على الصراط طبقات والصراط أدق من الشعر وأحد من السيف فمنهم من يمر مثل البرق ومنهم من يمر مثل عدو الفرس ومنهم من يمر حبواً ومنهم من يمر متعلقاً قد تأخذ النار منه شيئاً وتترك شيئاً .

٥ - حدثنا أحمد بن زياد الهمداني ، قال حدثنا علي بن ابراهيم بن هانم عن أبيه عن محمد بن أبي عمير عن جميل بن دراج عن الصادق جعفر بن محمد عليه السلام ، قال إذا أراد الله عز وجل أن يبعث الخلق أمطر السماء على الأرض أربعين صباحاً فاجتمعت الأوصال ونبتت اللحوم .

روح الامین به من خبر داد که خداوند، زمانی که اولین و آخرین را جمع کرد، دوزخ را می‌آورد که آن را با هزار مهار می‌کشند و هر مهار را، صد هزار فرشته غلیظ و شدید در دست دارند و برای آنان، بانگ بلند و نفس‌های آتشیینی خواهد بود، چنان که اگر خدا مردم را، از آن عقب نکشد برای محاسبه نمودن، همه را هلاک می‌کند. پس، یک زبانه آتش از آن خواهد آمد که همه مردم خوب و بد را خواهد گرفت و خلقی نخواهد ماند، تا فرشتگان و پیامبران فریاد برآورند: پروردگارا! به داد من برس! و تنها تو ای پیغمبر خدا! فریاد خواهی کرد که خدایا! به فریاد امت من برس! پس، پلی بر آن خواهند نهاد، برنده‌تر از شمشیر که سه گذرگاه در آن خواهد بود؛ یکی برای امانت و رحم و دیگری برای نماز و سوئی میزان عدل خدای عالمیان است که معبودی جز او نیست. پس به مردم تکلیف خواهد شد از آن بگذرند، رحم‌ها و امانت‌ها، آن‌ها را نگاه خواهند داشت و اگر کسی از آن نجات یابد، نماز آن‌ها را نگاه خواهد داشت و اگر از نماز نجات یابند، به محاسبه پروردگار جهان خواهند رسید و این است معنای گفتار او که: به درستی، پروردگار تو در کمین است، مردم در صراط، بعضی آویزان، برخی لغزان و جمعی پابرجا خواهند بود و فرشتگان، پیرامون آن‌ها ندا خواهند زد: ای حلیم! بیامرز، در گذر و به فضل خود روی آور باش و سالم دار، سالم دار، پس مردم خود را بر آن خواهند انداخت و اگر کسی نجات پیدا کند، با رحم خداوند، از آن بر نخواهد گشت و خواهد گفت: حمد خدای راکه با فضل خود، مرا نجات داد، پس از نومی‌ام، به راستی پروردگار ما، آمرزنده است.

۴ - محمد جوهری از علی پسر حمزه از ابی بصیر از ابی عبدالله صادق جعفر پسر محمد نقل می‌کند که فرمود: مردم با طریقه‌های مختلف از صراط عبور خواهند کرد، صراطی که از مو باریکتر است و از شمشیر برنده‌تر! بعضی، مانند برق از آن خواهند گذشت، برخی مانند یک اسب تندرو، و بعضی دیگر با سر و دست، و بعضی چون پیاده روندگان و برخی، بر آن آویزان خواهند گشت و مقداری از آن‌ها را آتش خواهد گرفت، و مقداری شان را رها خواهد کرد.

۵ - ابی عمیر از حیب پسر دراج از صادق جعفر بن محمد نقل می‌کند که فرمود: زمانی که خداوند بخواهد مخلوقات را مبعوث کند، چهل روز، آسمان بر زمین خواهد بارید، تا رگها و پی‌ها جمع گردند و گوشت‌ها برویند.

٦ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل ، قال حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم عن أبيه عن الريان بن الصلت عن الرضا علي بن موسى عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي بن الحسين عن أبيه الحسين ابن علي عليهم السلام ، قال رأى أمير المؤمنين عليه السلام رجلاً من شيعته بعد عهد طويل ، وقد أثر السن فيه وكان يتجلد في مشيته ، فقال عليه السلام كبر سنك يا رجل ، قال في طاعتك يا أمير المؤمنين ، فقال عليه السلام إنك لتتجلد ، قال على أعدائك يا أمير المؤمنين ، فقال عليه السلام أجسد فيك بقية ، قال هي لك يا أمير المؤمنين ، قال الريان بن الصلت وأنشدني الرضا لعبد المطلب :

يعيب الناس كلهم زمانا وما لزماننا عيب سوانا
نعيب زماننا والعيب فينا ولو نطق الزمان بنا هجانا
وان الذئب يترك لحم ذئب ويأكل بمضنا بعضا عيانا

٧ - حدثنا جعفر بن محمد بن مسرور ، قال حدثنا الحسين بن محمد بن عامر عن عمه عبد الله بن عامر عن محمد بن أبي عمر عن عبد الله بن القاسم عن الصادق جعفر بن محمد عن أبيه عن جده عن علي عليه السلام ، قال كن لما لا ترجو ارجى منك لما ترجو فان موسى بن عمران عليه السلام خرج يقتبس لأهله ناراً فكله الله عز وجل فرجع نبياً وخرجت ملكة سباً فأسلت مع سليمان وخرج سحرة فرعون يطلبون العزة لفرعون فرجعوا مؤمنين .

٨ - حدثنا علي بن أحمد ، قال حدثنا محمد بن عبد الله الكوفي ، قال حدثنا موسى بن عمران النخعي عن عمه الحسين بن يزيد النوفلي عن محمد بن سنان عن الفضل بن عمر قال قال الصادق عليه السلام حدثني أبي عن أبيه عليه السلام أن الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام كان أعبد الناس في زمانه وأزهدهم وأفضلهم ، وكان إذا حج حج ماشياً وربما مشى حافياً ، وكان إذا ذكر الموت بكى ، وإذا ذكر القبر بكى ، وإذا ذكر البعث والنشور بكى ، وإذا ذكر العمر على الصراط بكى ، وإذا ذكر العرض على الله تعالى ذكره شق شقة يغشى عليه منها ، وكان إذا

۶- ریان پسر اباصلت از رضا علی پسر موسی از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن حسین از پدرش حسین بن علی نقل کرد که فرمود: امیرالمؤمنین، یکی از شیعیان خود را پس از گذشت سالیانی بسیار دیدار کرد و دید سنی از او گذشته، ولی چابک راه می‌رود. پس به او گفت: ای مرد! پیر شده‌ای! گفت: در طاعت تو، یا امیرالمؤمنین! گفت: چابک می‌روی! گفت: به قصد دشمنان تو ای امیرالمؤمنین! گفت: هنوز آیا در تو توانی مانده است؟ عرض کرد: تقدیم آستان تو ای امیرمؤمنین. ریان بن صلت - راوی حدیث - به نقل از امام رضا گوید: حضرت، این اشعار را از عبدالمطلب برایم خواند:

همه مردم، از زمانه خود، عیب جوئی می‌کنند، حال آنکه زمانه عیبی جز ما ندارد.
عیب جوئی زمان را می‌کنیم، حال آنکه عیب از خود ماست و گر زمانه بگشاید،
هجوش شامل حال ما خواهد شد. گرگ، از گوشت گرگ پرهیز می‌کند، ولی ما انسانها،
آشکارا از گوشت هم می‌خوریم و پروایی هم نداریم.

۷- عبدالله پسر قاسم، از صادق جعفر بن محمد نقل کرد که از پدرش، از جدش از علی نقل کرد که فرمود: در ناامیدی، امید بسی بیشتر است. موسی پسر عمران رفته بود برای خاندانش آتشی بیاورد که خداوند با او تکلم کرد و او با مقام نبوت برگشت. ملکه سبا، از کشور خود بیرون رفت، به اسلام و همسری سلیمان دست یافت، جادوگران مصر رفته بودند از فرعون عزتی کسب کنند، و به شرف ایمان رسیدند.

۸- حسین پسر یزید نوفلی از محمد پسر ستان از مفضل پسر عمر نقل می‌کند که گفت صادق جعفر بن محمد فرمود: پدرم از پدرش نقل کرد که حسن بن علی بن ابیطالب عابدترین، زاهدترین و فاضلترین مردم زمان خود بود و همواره با پای پیاده به حج می‌رفت و بسیار مورد، با پاهایی برهنه می‌رفت و هرگاه که مرگ را یاد می‌کرد، می‌گریست و زمانی که قبر را یاد می‌نمود، می‌گریست و چون یاد قیامت و نشر را می‌کرد، می‌گریست و زمانی که عبور از صراط را یاد می‌آورد، می‌گریست و هرگاه که ملاقات با خدا را به خاطر می‌آورد، ناله‌ای می‌زد و در اثر آن، بیهوش می‌شد. او زمانی که برای

قام في صلاته ترتعد فرائصه بين يدي ربه عز وجل ، وكان إذا ذكر الجنة والنار اضطرب اضطراب السليم ويسأل الله الجنة ويعوذ به من النار ، وكان عليه السلام لا يقرأ من كتاب الله عز وجل يا أيها الذين آمنوا إلا قال لبيك اللهم لبيك ولم يرفى شيء من أحواله إلا ذاك الله سبحانه وكان أصدق الناس لهجة وأفصحهم منطقاً ولقد قيل لمعاوية ذات يوم لو أمرت الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام فصعد المنبر فخطب لبيّن للناس نقصه ، فدعاه فقال له إصعد المنبر وتكلم بكلمات تعظنا بها ، فقام عليه السلام فصعد المنبر فحمد الله وأثنى عليه ثم قال أيها الناس من عرفني فقد عرفني ومن لم يعرفني فأنا الحسن بن علي بن أبي طالب وابن سيّدة نساء العالمين فاطمة بنت رسول الله أنا ابن خير خلق الله أنا ابن رسول الله أنا ابن صاحب الفضائل أنا ابن صاحب المعجزات والدلائل أنا ابن أمير المؤمنين أنا المدفوع عن حقي أنا وأخي الحسين سيّدا شباب أهل الجنة أنا ابن الركن والمقام أنا ابن مكة ومنى أنا ابن المشعر والعرفات ، فقال له معاوية يا أبا محمد خذ في نعت الرطب ودع هذا ، فقال عليه السلام الريح تنفضه والحر ينضجه والبرد يطيبه ، ثم عاد عليه السلام في كلامه فقال أنا إمام خلق الله وابن محمد رسول الله فخشي معاوية أن يتكلم بعد ذلك بما يفتن به الناس ، فقال يا أبا محمد إنزل فقد كفى ما جرى فنزل .

٣٤ - المجلس الرابع والثلاثون

يوم الثلاثاء لاهدي عشر بقين من المحرم من سنة ثمان وستين وثلاثمائة

١ - حدثنا الشيخ الفقيه أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي ، قال حدثنا أبي ، قال حدثنا سعد بن عبدالله عن أحمد بن أبي عبدالله قال حدثني محمد بن تسنيم عن العباس بن عامر عن ابن بكير عن سلام بن غانم عن الصادق جعفر بن محمد عن آباه عليه السلام ، إن رسول الله صلى الله عليه وآله قال من

نماز می ایستاد، در برابر خداوند، بر اندامش لرزه می افتاد و هرگاه که بهشت و جهنم را یاد می آورد، چونان ماری گزیده، پریشان می گشت و از خدا طلب بهشت می نمود و از آتش دوزخ به او پناه می برد و هیچگاه آیه ای از آیات قرآن را نمی خواند که: یا ایها الذین آمنوا در آن باشد، مگر آن که می گفت: لَیِّکَ اللَّهُمَّ لَیِّکَ، و در هر حال که دیده می شد، ذکر خدای سبحان را می گفت. او از همه مردمان راست گفتارتر و شیواتر بود.

پس یک روز، به معاویه گفتند: کاش به حسن بن علی بن ابیطالب فرمان می دادید، تا بر بالای منبر رفته و سخنی بگوید، تا ناتوانی او به همگان آشکار گردد. پس معاویه او را خواست و گفت که به منبر برو و سخنانی بگو که پند ما باشد. او برخاست و بر بالای منبر رفت، پس حمد خدا و ستایش او را نمود و گفت: ای مردم! هر کس که مرا می شناسد، می شناسد و هر کس نمی شناسد، بداند که من حسن بن علی بن ابیطالب هستم و فرزند بانوی زنان جهانیان؛ فاطمه دختر رسول خدا. منم پر خیرترین مخلوق خدا! منم پسر رسول خدا، منم صاحب فضایل، منم دارنده معجزات و دلائل، منم پسر امیر مؤمنین، منم که از حق خود برکنار شده ام! من و برادرم حسین، دو سرور جوانان اهل بهشت هستیم، منم پسر رکن و مقام، منم پسر مکه و مدینه، منم پسر مشعر و عرفات. معاویه گفت: ای ابا محمد! این سخن را بگذار و از خرما برای ما سخن بگو! گفت: میوه ای است که باد در آن می دمَد و گرما آن را می رساند و سرما گوارایش می سازد، پس به سخن خود برگشت و گفت: منم امام خلق خدا و زاده محمد! پس معاویه ترسید که از گفتار او شورشی در میان مردم پدید آید، این بود که گفت: ای ابا محمد! آن چه گفتی، کافی است، پایین بیا! و او فرود آمد.

مجلس سی و چهارم

سه شنبه، نوزده محرم سال ۳۶۸

۱ - محمد، پسر تسنیم از عباس، پسر عامر از پسر بکیر از سلام پسر غانم از صادق جعفر بن محمد از پدرانش روایت می کند که رسول خدا فرمود: هر کس که مسجد را جارو کند، خداوند در نامه عمل او ثواب آزاد کردن یک بنده را می نویسد، و هر کس که

قم مسجداً كتب الله له عتق رقبة ومن أخرج منه ما يقضي عيناً كتب الله عز وجل له كفلين من رحمته .

٢ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ، قال حدثنا محمد بن أبي القاسم عن محمد بن علي القرشي عن محمد بن سنان عن المفضل بن عمر عن يونس بن ظبيان عن الصادق جعفر بن محمد ، قال بينا موسى بن عمران عليه السلام يتناجي ربه عز وجل إذ رأى رجلاً تحت ظل عرش الله عز وجل ، فقال يا رب من هذا الذي قد أظله عرشك ، فقال هذا كان باراً بوالديه ولم يمش بالنميمة .

٣ - حدثنا جعفر بن علي بن الحسن بن علي بن عبدالله بن المغيرة الكوفي ، قال حدثني جدي الحسن بن علي عن جده عبدالله بن المغيرة عن اسماعيل بن مسلم عن الصادق جعفر بن محمد عن أبيه عن آبائه (ع) قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عجب لمن يحتمي من الطعام مخافة الداء كيف لا يحتمي من الذنوب مخافة النار .

٤ - حدثنا الحسين بن أحمد بن أدريس ، قال حدثنا أبي عن محمد بن أحمد ابن يحيى بن عمران الأشعري عن محمد بن حسان الرازي عن محمد بن علي عن عيسى بن عبدالله العلوي العمري عن أبيه عن آبائه عن علي عليه السلام ، قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اللهم ارحم خلفائي ثلاثاً قيل يا رسول الله ومن خلفاؤك ، قال الذين يبلغون حديثي وسنتي ثم يعلونها أمي .

٥ - حدثني علي بن أحمد بن عبد الله بن أحمد بن أبي عبد الله البرقي ، قال حدثني أبي عن جده أحمد بن أبي عبدالله عن محمد بن علي القرشي عن محمد ابن سنان عن عبدالله بن طلحة واسماعيل بن جابر وعمار بن مروان عن الصادق جعفر بن محمد عليه السلام أن عيسى بن مريم عليه السلام توجه في بعض حوائجه ومعه ثلاثة نفر من أصحابه فمر بلبنات ثلاث من ذهب على ظهر الطريق ، فقال عيسى عليه السلام لأصحابه ان هذا يقتل الناس ثم مضى ، فقال أحدهم ان لي حاجة ، قال فانصرف ، ثم قال آخر ان لي حاجة فانصرف ، ثم قال الآخر لي حاجة فانصرف

خاشاکی، از آن را به اندازه چشمی بیرون ببرد، خداوند از رحمت خویش دو بهره به او می دهد.

۲- محمد پسر علی قرشی از محمد پسر سنان از مفضل پسر عمر از یونس پسر ظبیان از صادق جعفر بن محمد نقل می کند که فرمود: در آن حال که موسی پسر عمران با پروردگار خود رازگوئی می مرد، به مردی در سایه سار عرش خداوند نگریست و عرض کرد: پروردگارا! کیست این که در سایه عرش تو قرار گرفته است؟ فرمود: کسی است که نسبت به پدر و مادرش خوش رفتار بوده و هرگز سخن چینی نکرده است.

۳- حسن بن عای از جدش عبدالله پسر مغیره از اسماعیل پسر مسلم از صادق جعفر بن محمد از پدرش از پدرانش نقل کرد که رسول خدا (ص) فرمود: از کسی که از خوراک پرهیز می کند برای ترس از درد، در شگفتم که چگونه از گناه به خاطر ترس از دوزخ پرهیز نمی کند؟

۴- محمد پسر حسان رازی از محمد پسر علی از عیسی پسر عبدالله علوی عمری از پدرش از پدرانش از علی نقل کرد که گفت: رسول خدا (ص) سه بار فرمود: بار خدایا! بر خلیفه های من رحمت آر! گفتند: ای رسول خدا! خلیفه های تو چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که حدیث ها و سنت مرا تبلیغ کرده و آنها را به امتم می آموزند.

۵- محمد، پسر علی قرشی، از محمد پسر سنان، از عبدالله پسر طلحه و اسماعیل پسر جابر و عمار پسر مروان از صادق جعفر بن محمد نقل می کنند که فرمود: عیسی پسر مریم در پی حاجتی می رفت و سه تن از اصحابش، همراهی اش می کردند که به سه خشت طلا رسیدند که بر سر راه آنها بود. عیسی به همراهانش فرمود: مردم را اینها می کشند و گذشت. پس، یکی از همراهان، به بهانه کاری و دو دیگری هم به بهانه او

فوافوا عند الذهب ثلاثتهم ، فقال اثنان لواحد اشتر لنا طعاماً فذهب يشترى لها طعاماً فجعل فيه سمّاً ليقتلها كي لا يشاركاه في الذهب ، وقال الاثنان إذا جاء قتلناه كي لا يشاركنا ، فلما جاء قاما إليه فقتلاه ثم تغديا لها ، فرجع إليهم عيسى عليه السلام وم موثى حوله فأحيام بإذن الله تعالى ذكره ، ثم قال ألم أقل لكم إن هذا يقتل الناس .

٦ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل ، قال حدثنا علي بن الحسين السعد آبادي عن أحمد بن محمد بن محمد بن خالد عن أبيه عن صفوان بن يحيى عن محمد ابن أبي الهزاهز عن علي بن السري ، قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول إن الله عز وجل جعل أرزاق المؤمنين من حيث لم يحتسبوا وذلك أن العبد إذا لم يعرف وجه رزقه كثير دعاؤه .

٧ - حدثنا أحمد بن علي بن ابراهيم ، قال حدثنا أبي عن أبيه ابراهيم بن هاشم عن حماد بن عيسى عن الحسين بن مختار عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال درهم ربا أعظم عند الله من ثلاثين زنية كلها بذات محرّم مثل خالة وعمّة .

٨ - حدثنا علي بن محمد بن الحسن القزويني المعروف بابن مقبرة ، قال حدثنا محمد بن عبد الله الحضرمي ، قال حدثنا جندل بن والقي ، قال حدثنا محمد بن عمر المازني عن عباد الكلبي (الكلبي) عن جعفر بن محمد عن أبيه عن علي بن الحسين عن فاطمة الصغرى عن الحسين بن علي عن امه فاطمة بنت محمد عليه السلام قالت خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وآله عشية عرفة فقال إن الله تبارك وتعالى باهى بكم وغفر لكم عامة ولعلمي خاصة وإني رسول الله إليكم غير محاب لقرابتي هذا جبرائيل يخبرني أن السعيد كل السعيد حق السعيد من أحب علياً في حياته وبعد موته ، وإن الشقي كل الشقي من أبغض علياً في حياته وبعد وفاته .

٩ - حدثنا أحمد بن الحسن القطان ، قال حدثنا أبو سعيد السكري ، قال

برگشته و هر سه، بر سر خشت‌های طلا، به هم رسیدند. دو تن از آن‌ها، به شخص سوم گفتند: برو و خوراکی برای ما بخر! او رفت غذائی، در حالی که زهر در آن ریخته بود، تا آن دو نفر را بکشد و در آن طلاها شریک او نباشند! آن دو نفر هم، با هم سازش کردند که هرگاه او برگشت، او را کشته و طلاها را خود تصاحب نمایند! او چون رسید، این دو نفر برخاسته و او را کشتند و خود نیز آن غذای زهر آلوده را خوردند و مُردند! زمانی که عیسی برگشت، هر سه نفر را پیرامون طلاها مُرده یافت و با اجازه خدایوند زنده‌شان کرد و گفت: آیا من نگفتم مردم را این‌ها می‌کشند؟

۶- محمد پسر خالد، از پدرش از صفوان پسر یحیی از محمد پسر ابی هزماز از علی پسر سری نقل می‌کند که گفت: صادق جعفر بن محمد شنیدم که می‌فرمود: خداوند روزی مؤمنان را، از جائی که گمان نمی‌برند، مقرر می‌دارد، و این از آن روست که بنده‌ای که وسیله روزی خود را نمی‌داند، او را بسیار می‌خواند و دعا می‌کند.

۷- ابراهیم پسر هاشم از حماد پسر عیسی از حسین پسر مختار از ابی بصیر از ابی عبدالله نقل می‌کند که فرمود: یک درهم از ربا، پیش خداوند از سی بار زنا با محرمانی چون خاله و عمه بزرگ‌تر است.

۸- کلینی از جعفر بن محمد از پدرش از علی بن حسین از فاطمه صغری از حسین بن از مادرش فاطمه دختر حمد نقل می‌کند که فرمود: رسول خدا، شب عرفه‌ای نزد ما آمد و فرمود: به درستی که خداوند - تبارک و تعالی - به شما مباحات می‌ورزد و همه شما و به خصوص علی را آمرزیده است و من، فرستاده خدا به سوی شما هستم و این از راه دوستی و خویشاوندی نیست، بل جبرئیل به من خبر می‌دهد: سعادتمندترین سعادتمند کسی است که علی را دوست بدارد در زندگی و پس از مرگش، و شقی‌ترین شقی، کسی است که علی را در زندگی و مردگی، دشمن بدارد.

۹- محمد پسر زکریا گوید: حدیث کرد ما را عباس پسر بکار و گفت: حدیث کرد ما

أخبرنا محمد بن زكريا ، قال حدثنا العباس بن بكار ، قال حدثنا عبد الله بن المثني عن عمه نامة بن عبد الله عن انس بن مالك عن امه ، قالت ما رأيت فاطمة عليها السلام دماً في حيض ولا في نفاس .

١٠ - حدثنا أحمد بن زياد الهمداني ، قال حدثني علي بن ابراهيم عن أبيه عن اسماعيل بن مهران عن درست بن أبي منصور عن عيسى بن بشير عن أبي حمزة عن أبي جعفر عليه السلام ، قال لما حضرت علي بن الحسين عليهما السلام الوفاة ضمني إلى صدره ثم قال يا بني أوصيك بما أوصاني به أبي عليه السلام حين حضرته الوفاة وبما ذكر إن أباه أوصاه به ، فقال يا بني إياك وظلم من لا يمسد عليك ناصرًا إلا الله .

١١ - حدثنا الحسين بن ابراهيم بن ناتانة ، قال حدثنا علي بن ابراهيم عن أبيه ابراهيم بن هاشم عن محمد بن أبي عمير عن يحيى بن عمران الحلبي عن الحارث بن المغيرة النصري ، قال سمعت أبا عبد الله الصادق عليه السلام يقول من قال سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر أربعين مرة في دبر كل صلاة فريضة قبل أن يثني رجله ، ثم سأل الله أعطى ما سأل .

١٢ - حدثنا أحمد بن محمد بن حمدان المكتب ، قال حدثنا أبو عبد الله محمد بن عبد الرحمن الصفار ، قال حدثنا محمد بن عيسى الدامغاني ، قال حدثنا يحيى بن مغيرة ، قال حدثنا جرير عن الأعمش عن عطية عن أبي سعيد الخدري ، قال قال رسول الله ﷺ ليلة أسرى بي إلى السماء أخذ جبرائيل بيدي فأدخلني الجنة وأجلسني على درفوك من درانيك الجنة فناولني سفرجلة فأنفقت بنصفين فخرجت منها حوراء كان أشفار عينيها مقادير النسور فقالت السلام عليك يا أحمد السلام عليك يا رسول الله السلام عليك يا محمد ، فقلت من أنت يرحمك الله ، قالت أنا الراضية المرضية خلقتي الجبار من ثلاثة أنواع أسفلي من المسك وأعلاني من الكافور ووسطي من العنبر وعجنت بماء الحيوان ، قال الجليل كوني فكنت خلقت لابن عمك ووصيك ووزيرك علي بن أبي طالب عليه السلام .

را عبدالله مثنی از عمویش عبدالله پسر انس پسر مالک از مادرش که گفت: فاطمه نه در حیض خونی دید و نه در نفاس خونی مشاهده کرد.

۱۰ - درست، پسر ابی منصور از عیسی پسر بشیر از ابی حمزه از ابی جعفر نقل می‌کند که: زمانی که چون مرگ پدرم فرا رسید، مرا به سینه خود چسباند و فرمود فرزندانم! سفارشی را به تو می‌کنم که پدرم هنگام مرگش به من کرد و گفت پدرش به او سفارش کرده و گفت: فرزندانم! مباد که به کسی ستم کنی که یآوری جز خدا نداشته باشد.

۱۱ - محمد پسر ابی عمیر از یحیی پسر عمران حلبی از حارث پسر مغیره نصری نقل می‌کند که گفت: از صادق جعفر بن محمد شنیدم که می‌گفت: هر کس پس از نماز واجب، پیش از آن که پای خود را بردارد، چهل بار بگوید: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر، هر چیزی که از خداوند بخواهد، خداوند برایش عطا می‌کند.

۱۲ - عبدالرحمن صفار گوید: حدیث کرد ما را محمد پسر عیسی دامغانی و گفت: حدیث کرد ما را یحیی پسر مغیره و گفت: حدیث کرد ما را جریر از اعمش از عطیه از ابی سعید خدری که گفت: رسول خدا فرمود: شبی که مرا به معراج بردند، جبرئیل دستم را گرفت و به بهشت برد و به یکی از مسندهای بهشت رسانید و دانه‌ای به من داد که وقتی آن را دو نیمه کردم، حوریه‌ای از آن بیرون آمد که پلک چشمهایش مانند پره‌های قسمت جلوی کرکس بود! او به من گفت: درود بر تو ای احمد! ای رسول خدا و ای محمد! گفتم: خدای مهربانت باشد، کیستی؟ گفت: منم راضیه و مرضیه، خدای جبار، مرا از سه جنس آفریده است، قسمت پایین تنم، از مشک است و بالایم، از کافور و میانه‌ام از عنبر، و با آب حیات خمیر شدم و حضرت جلیل فرمود: باش و من شدم و آفریده گشتم بر پسر عمو و وصی و وزیر تو؛ علی بن ابیطالب.

١٣ - حدثنا الحسين بن علي بن شبيب الجوهري ، قال حدثني أحمد بن يحيى ابن زكريا القطان ، قال حدثنا بكر بن عبدالله بن حبيب ، قال حدثنا الفضل بن الصقر العبدي ، قال حدثنا أبو معاوية عن الأعمش عن الصادق جعفر بن محمد عليه السلام عن أبيه عن آبائه عليهم السلام ، قال خرج رسول الله ﷺ وعليه خميصة قد اشتمل بها ، فقيل يا رسول الله من كسائك هذه الخميصة ، فقال كساني حبيبي وصفيي وخاصتي وخالصتي والمؤدي عني ووصيي ووارثي وأخي وأول المؤمنين إسلاماً وأخلصهم إيماناً وأسمح الناس كفاً سيد الناس بعدي قائد الغر المحجلين إمام أهل الأرض علي بن أبي طالب فلم يزل يبكي حتى ابتل الحصى من دموعه شوقاً إليه .

١٤ - حدثنا محمد بن علي ماجيلويه ، قال حدثنا علي بن ابراهيم عن أبيه ابراهيم بن هاشم ، قال حدثني أبو الصلت عبد السلام بن صالح ، قال حدثني محمد ابن يوسف الفريابي عن سفيان عن الاوزاعي عن يحيى بن أبي كثير عن حبيب بن الجهم ، قال لما دخل بنا علي بن أبي طالب عليه السلام إلى بلاد صفين نزل بقرية يقال لها صندودا ثم أمرنا فعبرنا عنها ثم عرس بنا في أرض بلقع فقام إليه مالك بن الحارث الأشتر ، فقال يا أمير المؤمنين أتزل الناس على غير ماء ، فقال يا مالك إن الله عز وجل سيسقينا في هذا المكان ماء أعذب من الشهد والين من الزبد الزلال وأبرد من الثلج وأصفى من الياقوت فتعجبنا ولا عجب من قول أمير المؤمنين عليه السلام ثم أقبل يحرق رداءه ويبيده سيفه حتى وقف على أرض بلقع ، فقال يا مالك احتقر أنت وأصحابك ، فقال مالك احتقرنا فإذا نحن بصخرة سوداء عظيمة فيها حلقة تبرق كاللجين ، فقال لنا رموها فرمناها بأجمعنا ونحن مائة رجل فلم نستطع أن نزيلها عن موضعها فدنا أمير المؤمنين عليه السلام رافعاً يده إلى السماء يدعو وهو يقول طاب طاب طاب مر يا عالم طيبو فأبوءه شتميا كوبا حاحانو فأوديثابر حوثا امين امين رب العالمين رب موسى وهارون ثم اجتذبتها فرماها عن العين أربعين ذراعاً ، قال مالك بن الحارث الأشتر فظهر لنا ماء أعذب من الشهد

۱۳ - بکر پسر عبدالله پسر حبیب گوید: حدیث کرد ما را فضل پسر صقر عبدی و گفت: حدیث کرد ما را ابو معاویه از اعمش از صادق جعفر بن محمد از پدرش، از پدرانش که گفت: رسول خدا بیرون رفت، در حالی که عبائی سیاه با دو رنگ تیره بر تن کرده بود و فرمود: این عبا را دوست من، صفی من، خاصه و زبده، کسی که وعده هایم را از طرف من ادا می کند و وصی و وارث و برادر من است و پیش از همه اسلام آورده و در ایمان، از همه با اخلاص تر است و از همه با سخاوت تر و پس از من، سالار بشر خواهد بود و پیشرو رو سفیدان است و امام اهل زمین؛ علی بن ابیطالب، بر تن من پوشانده است و از روی شوقش به او، پی در پی اشک ریخت، تا ریگ از اشک چشمش خیس شد.

۱۴ - محمد پسر یوسف فریانی از سفیان اوزاعی از یحیی پسر ابی کثیر از حبیب پسر جهم نقل می کند که گفت: زمانی که علی بن ابیطالب ما را به سرزمین صفین می برد، در روستائی به نام صندوق منزل کرد، ولی دستور داد از خود روستا گذشتیم و ما را در یک بیابان بی آبی فرو آورد. مالک پسر حرث اشتر، به آن حضرت گفت: یا امیرالمؤمنین! آیا ما را در محلی بی آب منزل می دهید؟ گفت: ای مالک! به راستی خداوند به زودی، در این محل، ما را از آبی سیراب خواهد کرد که از شکر شیرین تر و از کره صاف نرم تر و از برف سردتر و از یاقوت زلال تر است. پس ما تعجب کردیم، ولی گفتار امیرالمؤمنین تعجب نداشت. پس فرمود رداء از دوشش برداشتند و شمشیر از دست فرو نهاد، بر سر یک قطعه زمین خشک ایستاد و به مالک گفت: با همراهانت، این محل را بکنید! مالک گوید: آن جا را کندید و سنگ سیاهی بزرگ که دارای حلقه ای سیم گون بود، آشکار شد پس علی فرمود: آن را دور کنید! با صد مرد به آن آویختیم، ولی نتوانستیم آن را از جایش تکان بدهیم، امیرالمؤمنین پیش آمد و دست به دعا برداشت، در حالی که می گفت: طاب طاب مریا عالم طیبوئا ثوبه کویاحه حانوئا تودیئا برحوئا آمین آمین رب العالمین، رب موسی و هارون پس خود به تنهائی آن را کشید و از جا کند و چهل ذراع دورتر انداخت! مالک پسر حارث اشتر گوید: در این حال، چشمه آبی شیرین تر از عسل و خنک تر از برف و زلال تر از یاقوت پدیدار شد که از آن نوشیدیم و برای راهمان آب برداشتیم و آنگاه، آن سنگ را روی آن چشمه گذاشت و به ما دستور داد بر روی آن خاک ریختم و از آن جا کوچ کرد و رفتیم. پس گفت: کدام یک از شما، جای آن چشمه را می داند؟ گفتیم:

وأبرد من الثلج وأصفى من الباقوت فشرينا وسقينا ثم رد الصخرة وأمرنا أن نحمشوا عليها التراب ثم ارتحل وسرنا فما سرنا إلا غير بعيد ، قال من منكم يعرف موضع العين ، فقلنا كلنا يا أمير المؤمنين فرجمنا فطلبنا العين فحفي مكانها علينا أشد خفاء فظننا أن أمير المؤمنين عليه السلام قد رهمه العطش فأومانا بأطرافنا ، فإذا نحن بصومعة راهب فدوننا منها ، فإذا نحن براهب قد سقطت حاجباه على عينيه من الكبر ، فقلنا يا راهب عندك ماء نسقي منه صاحبنا ، قال عندي ماء قد استعذبت منذ يومين فأنزل إلينا ماء مرأ خشناً ، فقلنا هذا قد استعذ به منذ يومين فكيف ولو شربت من الماء الذي سقانا منه صاحبنا وحدثناه بالأمر فقال صاحبكم هذا نبي ، قلنا لا ولكنه وصي نبي فنزل إلينا بعد وحشته منا وقال انطلقوا بي إلى صاحبكم فانطلقنا به فلما بصر به أمير المؤمنين عليه السلام ، قال شمعون ، قال الراهب نعم شمعون هذا اسم سميتي به أمي ما أطلع عليه أحد إلا الله تبارك وتعالى ثم أنت فكيف عرفته فأتم حق أمه لك ، قال وما تشاء يا شمعون ، قال هذا العين واسمه ، قال هذا العين راحوما من الجنة شرب منه ثلاثمائة وثلاثة عشر وصياً وأنا آخر الوصيين شربت منه ، قال الراهب هكذا وجدت في جميع كتب الإنجيل وأنا أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله وإنك وصي محمد صلى الله عليه وآله وسلم ثم رحل أمير المؤمنين عليه السلام والراهب يقدمه حتى نزل صفيين ونزل معه بماندين (بعبادين) والتقى الصقان فكان أول من أصابته الشهادة الراهب فنزل أمير المؤمنين عليه السلام وعيناه تهملان وهو يقول المرء مع من أحب الراهب معنا يوم القيامة ورفيقي في الجنة .

١٥ - حدثنا محمد بن أحمد السنائي ، قال حدثنا أحمد بن يحيى بن زكريا القطان ، قال حدثنا بكر بن عبد الله بن حبيب ، قال حدثنا الفضل بن الصقر العبدي ، قال حدثنا أبو معاوية عن سليمان بن مهران الأعمش عن الصادق جعفر ابن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي بن الحسين عليهم السلام ، قال نحن أئمة المسلمين وحجج الله على العالمين وسادة المؤمنين وقادة الفر المحجلين وموالي

ای امیرمؤمنان! همه می دانیم، پس برگشتیم، ولی هر چه جستجو کردیم، آن را نیافتیم، گمان بُردیم امیرالمؤمنین تشنه است و نگران شدیم، در اطراف صومعهٔ یک راهب آشکار شد. نزدیک رفتیم، راهبی بود که از فرط پیری، ابروهایش، روی چشمانش افتاده بود. پس گفتم ای راهب! آیا آبی در اختیار داری که به مولایمان بنوشانیم؟ گفت: آبی دارم که دو روز است آن را گوارا کرده‌ام و آنگاه، آبی آورد که تلخ و بدمزه بود. گفتم: دو روز برای گوارا کردن آن وقت صرف کرده‌ای و هنوز به این صورت بدمزه است، کاش از آبی نوشیده بودی که سرورمان به ما داد و داستان را برایش باز گوید کردیم. گفت: این سرور شما، آیا پیغمبر است؟ گفتیم: نه، وصی پیغمبر است. با آن که از ما وحشت داشت، پیش ما آمد و گفت: مرا نزد سرور خود ببرید. ما او را آوردیم، زمانی که امیرالمؤمنین او را دید فرمود: آیا شمعون هستی؟ راهب گفت آری! شمعونم و مادرم مرا به این نام خوانده و جُز خداوند، کسی از آن اطلاع نداشت، ولی تو دانستی، از کجا؟ پس اکنون نشانهٔ امامت را کامل کن، تا ایمانم به تو را کامل گردانم. فرمود: ای شمعون! چه خواهی؟ گفت داستان این چشمه و نام آن را؟ گفت: نام این چشمه «راحوما» است، و از بهشت جاری است و سی صد و سیزده وصی، از آب آن نوشیده‌اند و من آخرین وصی بودم که از آن نوشیدم. راهب گفت: به راستی که من در همهٔ سفرهای انجیل، چنین دیده‌ام و گواهی می‌دهم که معبودی جز خداوند نیست و محمد رسول خداست و تو وصی محمد هستی. آن راهب، با امیرالمؤمنین همراه شد تا در جبهه صفین فرود آمد و در عاندین نزول کرد. زمانی که جنگ آغاز شد، و دولشکر به هم آویختند، او اولین کسی بود که به شهادت نائل آمد. پس امیرالمؤمنین بر بالینش حاضر آمد، در حالی که اشک از دیدگانش جاری بود و می‌گفت: هر مردی، با کسی است که او را دوست می‌دارد، این راهب، در روز قیامت، دوست من در بهشت خواهد بود.

۱۵ - بکر پسر عبدالله پسر حبیب گوید: حدیث کرد ما را فضل پسر صقر عبدی و گفت: حدیث کرد ما را ابو معاویه از سلیمان پسر مهران اعمش از صادق جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین که فرمود: ما پیشوایان مسلمانان هستیم و حجت‌های خدا بر عالمیان و سادات مؤمنان و پیشوای رو سفیدان و سروران اهل ایمانیم، امان اهل زمین، هستیم همانگونه که ستاره‌ها امان آسمانند، مائیم که خدا به

المؤمنين ونحن أمان أهل الأرض كما أن النجوم أمان لأهل السماء ونحن الذين بنا
يسك الله السماء أن تقع على الأرض إلا بأذنه ، وبنا يسك الأرض أن تميد بأهلها ،
وبنا ينزل الغيث ، وبنا ينشر الرحمة ويخرج بركات الأرض ولولا ما في الأرض
منا لساخت بأهلها ، قال عليه السلام ولم تخلو الأرض منذ خلق الله آدم من حجة الله
فيها ظاهر مشهور أو غائب مستور ولا تخلو إلى أن تقوم الساعة من حجة الله
فيها ولولا ذلك لم يعبد الله ، قال سليمان ، فقلت للصادق عليه السلام فكيف ينتفع
الناس بالحجة الغائب المستور ، قال كما ينتفعون بالشمس إذا سترها السحاب
وأنشدنا الشيخ الفقيه أبو جعفر لبعضهم :

العالم العاقل ابن نفسه أغناه جنس علمه عن جنسه
كم بين من تكرمه لغيره وبين من تكرمه لنفسه

المجلس الخامس والثلاثون

يوم الجمعة ثمان بقين من المحرم من سنة ثمان وستين وثلاثمائة

١ - حدثنا الشيخ الفقيه أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه
القمي ، قال حدثنا محمد بن علي ماجيلويه عن عمه محمد بن أبي القاسم عن أحمد بن
أبي عبد الله البرقي عن أبي الحسن علي بن الحسين البرقي عن عبد الله بن جبلة عن
معاوية بن عمار عن الحسن بن عبد الله عن أبيه عن جده الحسن بن علي بن أبي
طالب عليه السلام ، قال جاء نفر من اليهود إلى رسول الله صلى الله عليه وآله فقالوا يا محمد أنت
الذي تزعم أنك رسول الله وأنت الذي يوحي إليك كما أوحى إلى موسى بن
عمران عليه السلام فسكت النبي صلى الله عليه وآله ساعة ثم قال نعم أنا سيد ولد آدم ولا فخر
وأنا خاتم النبيين وإمام المتقين ورسول رب العالمين ، قالوا إلى من إلى العرب أم
إلى المعجم أم إلينا ، فأنزل الله عز وجل هذه الآية قل يا محمد : « يا أيها الناس
إني رسول الله إليكم جميعاً » قال اليهودي الذي كان أعلمهم يا محمد إني أسئلك

وسيله ما آسمان را نگاه داشته، تا بر روی زمین نیفتد، جز با اجازه او و برای ماست که آن را نگاه داشته، تا بر اهلش موج نزند و برای ماست که باران می باراند و رحمتش را منتشر می کند و زمین نیز برکات خود را آشکار می کند. اگر در روی زمین، امامی نباشد، زمین اهلش را در خود فرو می برد، پس فرمود: از روزی که خدا آدم را آفرید، زمین از حجت خالی نبوده، حجتی که یا ظاهر و مشهور بوده و یا غایب و مستور و تا قیامت نیز خالی نخواهد ماند، او حجت خداست و اگر چنین نباشد، خدا پرسیده نمی شود.

سلیمان - راوی حدیث - گوید از صادق پرسیدم: مردم چگونه از امام غائب بهره مند می شوند؟ گفت: همانگونه که با آفتاب، از پشت ابر بهره می برند.

شیخ فقیه ابو جعفر این شعرها را انشاد کرد:

عالم عاقل، فرزند خویشتن است، جنس علمش، او را از هم نوعش بی نیاز می کند.
چه بسیار که او را به خاطر دیگری بزرگ می داری، در میان کسی که او را به خاطر خودش اکرام می نمائی.

مجلس سی و پنجم

روز جمعه بیست و دوم محرم سال ۳۶۸

۱- ابی الحسن علی، پسر حسین برقی از عبدالله پسر جبلة از معاویه پسر عمار از حسن پسر عبدالله از پدرش از جدش حسن پسر علی ابن ابیطالب نقل کرد که گفت:

چند نفر از اهالی دین یهود، به خدمت رسول خدا آمده و گفتند: ای محمد! آیا توئی کسی که معتقدی فرستاده خدا هستی و همانی که به او وحی شود، همانگونه که بر موسی پسر عمران وحی می شد؟ پس، پیامبر لحظاتی ساکت شد و فرمود: آری! من سید اولاد آدم هستم، ولی فخری نیست، من خاتمه بخش پیامبران هستم و امام متقیان و رسول پروردگار عالمیان. گفتند: پس به سوی چه کسان؟ عرب، عجم یا به سوی ما یهود؟ پس خدا این آیه را فرستاد: بگو ای محمد! من رسول خدا هستم، به شما همه. دانای آنها گفت: ای محمد! من از تو از ده کلمه ای می پرسم که خداوند هنگام مناجات، در بقعه مبارک به موسی پسر عمران عطا کرد و آنها را جز پیغمبر مُرسل و فرشته ای مقرب کسی نمی داند. پیغمبر گفت: بپرس از من. گفت: خبرم ده، از کلماتی که خدا برای ابراهیم

عن عشر كلمات أعطى الله موسى بن عمران في البقعة المباركة حيث نجاه لا يعلمها إلا نبي مرسل أو ملك مقرب ، قال النبي ﷺ سلمي ، قال أخبرني يا محمد عن الكلمات التي اختارهن الله لإبراهيم حيث بنى البيت ، قال النبي ﷺ نعم سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر ، قال اليهودي فبأي شيء بنى هذه الكعبة مربعة ، قال النبي ﷺ بالكلمات الأربع ، قال لأي شيء سميت الكعبة ، قال النبي ﷺ لأنها وسط الدنيا ، قال اليهودي أخبرني عن تفسير سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر ، قال النبي ﷺ علم الله جل وعز أن بني آدم يكذبون على الله ، فقال سبحان الله تبرياً بما يقولون ، وأما قوله الحمد لله فإنه علم أن العباد لا يؤدون شكر نعمته فحمد نفسه قبل أن يحمده وهو أول الكلام لولا ذلك لما أنعم الله على أحد بنعمته فقله لا إله إلا الله يعني وحدانيته لا يقبل الله الأعمال إلا بها وهي كلمة التقوى ينقل الله به الموازين يوم القيامة ، وأما قوله والله أكبر فهي كلمة أعلى الكلمات وأحبها إلى الله عز وجل يعني أنه ليس شيء أكبر مني لا تفتتح الصلاة إلا بها لكرامتها على الله وهو الاسم الأكرم ، قال اليهودي صدقت يا محمد فما جزاء قائلها ، قال إذا قال العبد سبحان الله سبح مع ما دون العرش فيعطى قائلها عشر أمثالها وإذا قال الحمد لله أنعم الله عليه بنعم الدنيا موصولاً بنعم الآخرة وهي الكلمة التي يقولها أهل الجنة إذا دخلوها وينقطع الكلام الذي يقولونه في الدنيا ما خلا الحمد لله ، وذلك قوله عز وجل دعواهم فيها سبحانك اللهم وتحيتهم فيها سلام وآخر دعواهم أن الحمد لله رب العالمين ، وأما قوله لا إله إلا الله فالجنة جزاؤه ، وذلك قوله عز وجل هل جزاء الإحسان إلا الإحسان يقول هل جزاء لا إله إلا الله إلا الجنة ، فقال اليهودي صدقت يا محمد قد أخبرت واحدة فتأذن لي أن أسألك الثانية ، فقال النبي ﷺ عما شئت وجبرائيل عن يمين النبي وميكائيل عن يساره يلقنانه ، فقال اليهودي لأي شيء سميت محمداً وأحمد وأبا القاسم وبشيراً ونذيراً وداعياً ، فقال النبي ﷺ أما محمد فإني محمود في الأرض ، وأما أحمد فإني محمود في السماء ، وأما

برگزید، زمانی که خانه کعبه را به اتمام بردگفت: آن، «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر» بود.

گفت: چرا ابراهیم، خانه کعبه را، چهار گوشه ساخت؟ گفت: به خاطر همین چهار کلمه.

پرسید: چرا نام آن را کعبه گذاشتند؟ جواب داد: چون در وسط دنیا قرار داشت. پرسید: خیرم ده از تفسیر کلمه «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر» گفت: خدای دانست که بنی آدم، به خداوند دروغ خواهند بست، پس فرمود: سبحان الله، برای بیزاری از آن چه می‌گویند و اما گفتار او: «الحمد لله» برای آن است که می‌داند بندگان، شکر نعمت‌های او را ادا نتوانستند کرد، پس خود را ستود، پیش از آن که او را بستایند و آن، اول کلام است و اگر نباشد، خداوند به کسی نعمتی نمی‌دهد اما گفته‌اش: «لا اله الا الله» یگانه پرستی است و خدا هیچ عملی را نمی‌پذیرد، مگر به واسطه آن که کلمه تقوای اوست و خداوند موازین روز قیامت را با آن سنگین خواهد کرد. اما گفته‌اش: و الله اكبر بهترین کلمات است و محبوب‌ترین آن‌ها نزد خداوند، چیزی بزرگ‌تر از من نیست، نماز جز با آن آغاز نمی‌شود، به خاطر مقامی که نزد خداوند دارد و آن، نام اکرم اوست. یهودی گفت: ای محمد! به تحقیق که راست گفتی، پس پاداش گوینده آن‌ها چیست؟ گفت: زمانی که بنده بگوید «سبحان الله» هر چیزی که زیر عرش است، همراه با او تسبیح می‌گوید و به گوینده آن، ده برابر عطا می‌شود و زمانی که بگوید: الحمد لله، خداوند نعمت دنیا را با نعمت آخرت می‌پیوندد و به او عطا کند و آن کلمه‌ای است که بهشتیان هنگام ورود به بهشت خواهند گفت و هر کلامی که در دنیا داشتند، منقطع خواهد شد، جز الحمد لله، این است معنای گفتار خداوند: دعوا هم فيها سبحانك اللهم و تحيتهم فيها سلام و آخر دعواهم ان الحمد لله رب العالمين. و اما گفته‌اش: «لا اله الا الله» پاداشش بهشت است و این است معنای قول خداوند: آیا پاداش احسان، جز احسان است؟ می‌فرماید: آیا پاداش «لا اله الا الله» جز بهشت خواهد بود؟ یهودی گفت: راست گفتی ای محمد! جواب یکی از مسائل‌ام را دادی، آیا اجازه می‌دهی دومی را هم بپرسم؟ گفت: از هرچه خواهی، بپرس. پس جبرئیل در سمت راستش بود و میکائیل در سمت چپش و جواب را به او تلقین می‌کردند.

یهودی گفت: چرا تو را «محمد» نامیده‌اند و «احمد» و «ابوالقاسم» و «بشیر» و «نذیر» و «داعی»؟ پس، محمد برای آن که در زمین ستوده هستم، «احمد» برای آن که در آسمان

أبو القاسم فإن الله عز وجل يقسم يوم القيامة قسمة النار فمن كفر بي من الأولين والآخرين ففي النار ويقسم قسمة الجنة ، فمن آمن بي وأقر بنبوتي ففي الجنة ، وأما الداعي فإني أدعو الناس إلى دين ربي ، وأما النذير فإني أنذر بالنار من عصاني ، وأما البشير فإني أبشر بالجنة من أطاعني ، قال صدقت يا محمد فاخبرني عن الله لأي شيء وقت هذه الخمس الصلوات في خمس مواقيت على امتك في ساعات الليل والنهار ، قال النبي ﷺ إن الشمس إذا طلعت عند الزوال لها حلقة تدخل فيها ، فإذا دخلت فيها زالت الشمس فيصبح كل شيء دون العرش لوجه ربي وهي الساعة التي يصلي علي فيها ربي ففرض الله عز وجل علي وعلى أمتي فيها الصلاة ، وقال أقم الصلاة لدلوك الشمس إلى غسق الليل وهي الساعة التي يؤتى فيهم يوم القيامة ، فما من مؤمن يوفق تلك الساعة أن يكون ساجداً أو راكعاً أو قائماً إلا حرم الله عز وجل جسده على النار ، وأما صلاة العصر فهي الساعة التي أكل فيها آدم من الشجرة فأخرجه الله عن الجنة فأمر الله ذريته بهذه الصلاة إلى يوم القيامة واختارها لامتي فهي من أحب الصلاة إلى الله عز وجل وأوصاني أن أحفظها من بين الصلوات ، وأما صلاة المغرب فهي الساعة التي تاب الله فيها على آدم ، وكان بين ما أكل من الشجرة وبين ما تاب الله عليه ثلاثمائة سنة من أيام الدنيا وفي أيام الآخرة يوم كالف سنة من وقت صلاة العصر إلى العشاء فصلى آدم ثلاث ركعات ركعة لخطيئته وركعة لخطيئة حواء وركعة لتوبته فافترض الله عز وجل هذه الثلاث الركعات على أمتي وهي الساعة التي يستجاب فيها الدعاء فوعدني ربي أن يستجيب لمن دعا فيها وهذه الصلاة التي أمرني بها ربي عز وجل ، فقال سبحان الله حين تمسون وحين تصبحون ، وأما صلاة العشاء الآخرة ، فإن للقبر ظلمة أمرني الله وأممي بهذه الصلاة في ذلك الوقت لتنور لهم القبور وليعطوا النور على الصراط ، وما من قدم مشت إلى صلاة العتمة إلا حرم الله جسدها على النار وهي الصلاة التي اختارها الله للمسلمين قبلي ، وأما صلاة الفجر فإن الشمس إذا طلعت تطلع على قرني الشيطان فأمرني الله عز وجل أن

ستوده می‌باشم و ابوالقاسم برای آن که خداوند در روز قیامت دوزخ را تقسیم خواهد کرد و هر کس از اولین و آخرین که کافر به من باشد، در جهنم خواهد بود و بهشت را نیز تقسیم خواهد کرد و هر کس که به نبوت من اقرار آورد، در بهشت خواهد بود، «داعی» پس برای آن که مردمان را به دین پروردگارم دعوت می‌کنم، «نذیر» پس برای آن که هر کس را که ما را عصیان کند، او را با دوزخ می‌ترسانم و «بشیر» برای آن که هر که پیروی‌ام کند، به بهشت مزده‌اش می‌دهم. گفت: ای محمد، راست گفتی، پس به من خبر بده که چرا خداوند پنج نماز در پنج وقت شبانه روز برای امت تو واجب کرده است؟ گفت: وقتی آفتاب به زوال رسد، حلقه‌ای در آن در می‌آید و زوال خورشید را اعلام می‌دارد، و هر چیزی که زیر عرش است، برای ذات پروردگار من تسبیح می‌گوید و آن، ساعتی است که در آن، پروردگارم برای رحمت بر من می‌فرستد. پس خداوند بر من و امتم در آن نماز را فرض کرد و فرمود: نماز به پا دار از زوال آفتاب، تا سرخای اول شب و آن ساعتی است که در آن، روز قیامت، جهنم را خواهند آورد، مؤمنی نخواهد بود که در این ساعت توفیق یابد ساجد یا راکع در نماز باشد، جز آن که خدا بدن او را بر آتش حرام خواهد کرد، نماز عصر ساعتی است که آدم از میوه درخت خورد و میوه، او را از بهشت بیرون کرد و به ذریه او دستور داد تا روز قیامت، این نماز را بر خوانند و آن را برای امت من نیز اختیار کرد و آن محبوب‌ترین نمازهاست، در نزد خداوند و به من سفارش کرد آن را از میان نمازها حفظ کنم. اما نماز مغرب، در ساعتی است که خداوند توبه آدم را پذیرفت و فاصله خوردن آدم از درخت تا قبول شدن توبه‌اش، سیصد سال از ایام دنیا بود و نسبت به آخرت، روزی، چون هزار سال است و همان فاصله مغرب است تا عشاء، پس آدم سه رکعت نماز خواند، رکعتی برای گنااهش، رکعتی برای گناه حواء و رکعتی هم برای توبه‌اش و خدا این سه رکعت را بر امت من نیز فرض کرد، و آن ساعتی است که دعا در آن مستجاب است و پروردگارم به من وعده داده است هر کس که در آن دعا کند، اجابت نماید، این است نمازهایی که پروردگارم به من فرمان آنها را داده و فرموده است: منزه است خداوند، هنگامی که بامداد کنید و زمان پسین شما، نماز عشاء برای آن است که قبر تاریک خواهد بود و قیامت تاریکی خواهد داشت و خداوند من و امتم را به این نماز فرمان داد، تا در این وقت، قبرشان روشن گردد و در صراط، نوری به آنها عطا شود و هر گامی که برای نماز عشاء بردارند، خداوند تن‌های آنها را بر آتش حرام کند و این نمازی است که خدا برای رسولان پیش از من نیز مقرر کرده بود. اما نماز فجر برای این

أصلي صلاة الفجر قبل طلوع الشمس وقبل أن يسجد لها الكافر فتسجد أمتي لله
وسرعتها أحب إلى الله، وهي الصلاة التي تشهدا ملائكة الليل وملائكة النهار،
قال صدقت يا محمد فاخبرني لأي شيء يتوضأ هذه الجوارح الأربع وهي أنظف
المواضع في الجسد، قال النبي ﷺ لما إن وسوس الشيطان إلى آدم وبنى آدم
من الشجرة ونظر إليها ذهب ماء وجهه ثم قام وهو أول قدم مشت إلى الخطيئة
ثم تناول بيده ثم مسحها فأكل منها فطار الحللى والحلل عن جسده ثم وضع يده على
أمر رأسه وبكى، فلما تاب الله عز وجل عليه فرض الله عز وجل عليه وعلى
ذريته الوضوء على هذه الجوارح الأربع وأمره أن يغسل الوجه لما نظر إلى الشجرة
وأمره بغسل الساعدين إلى المرفقين لما تناول منها وأمره بمسح الرأس لما وضع يده
على رأسه وأمره بمسح القدمين لما مشى إلى الخطيئة ثم سن على أمتي المضمضة
لتنقي القلب من الحرام والاستنشاق لتحرم عليهم رائحة النار وبتناتها، قال
اليهودي صدقت يا محمد فما جزاء عاملها، قال النبي ﷺ أول ما يمس الماء
يتباعده عنه الشيطان وإذا تمضمض نور الله قلبه ولسانه بالحكمة، فإذا استنشق
آمنه الله من النار ورزقه رائحة الجنة، فإذا غسل وجهه بيض الله وجهه يوم
تبيض فيه وجوه وتسود فيه وجوه، وإذا غسل ساعديه حرم الله عليه اغلال
النار، وإذا مسح رأسه مسح الله عنه سيئاته، وإذا مسح قدميه أجاز الله على
الصراط يوم تزل فيه الأقدام، قال صدقت يا محمد فاخبرني عن الخامسة لأي
شيء أمر الله بالإغتسال من الجنابة ولم يأمر من البول والغائط، قال رسول الله
ﷺ إن آدم لما أكل من الشجرة دب ذلك في عروقه وشعره وبشره، فإذا
جامع الرجل أهله خرج الماء من كل عرق وشعر، فأوجب الله على ذريته
الاغتسال من الجنابة إلى يوم القيامة والبول يخرج من فضلة الشراب الذي يشربه
الإنسان والغائط يخرج من فضلة الطعام الذي يأكله فعملهم منها الوضوء، قال
اليهودي صدقت يا محمد فاخبرني ما جزاء من اغتسل من الحلال، قال النبي
ﷺ إن المؤمن إذا جامع أهله بسط سبعون ألف جناحه وتنزل الرحمة،

آفتاب، بر روی دو شاخ شیطان طلوع می‌کند و خداوند به من دستور داده پیش از طلوع آفتاب آن را بخوانم، و پیش از آن که کافران برای آن سجده برند، اَمّت من بر خدا سجده کنند و شتاب در آن، پیش خداوند بسی محبوب است و آن نمازی است که فرشتگان شب و روز، بر آن شاهدند.

گفت: راست گفتی، ای محمد! پس به من بگو که چرا در نماز، چهار موضع تن که نظیف‌ترین بدنست، باید شسته گردد؟ فرمود: چون شیطان آدم را وسوسه کرد و او به نزدیک درخت رفت و به آن نگاه کرد، تا آبرویش ریخته شد. پس برخاست و اولین کسی بود که به طرف گناه گام برداشت و به سوی سیب دست دراز کرد و آن را چید و از آن خورد و زیور و لباس از تنش پرید و دست بر فرق سر نهاد و گریه کرد و چون خداوند توبه‌اش را قبول کرد، شستن این چهار عضو را بر نژاد او واجب کرد و به او دستور داد، روی‌شان را بشویند، چون به درخت نگاه کرده بود، و دو بازوی‌شان را بشویند، تا مرفق، از آن رو که آن را به طرف درخت دراز کرده بود، و سر را مسح کنند تا دست پشیمانی بر آن نهاده شود و پاها را مسح کنند که با آن به سوی گناه رفتند و بر اَمّت من، آب در دهان گردانیدن را سنت کرد، تا دل‌شان از حرام‌ها پاک شود و آب در بینی نمودن را نیز سنت ساخت، تا بوی بد جهنم بر آن‌ها حرام گردد.

یهودی گفت ای محمد راست گفتی، پس پاداش عمل‌کننده به آن‌ها چیست؟

گفت: اولین بار که به آب دست زنند، شیطان از آنها دور گردد، و چون آب را در دهان بگردانند، خدا دل و زبان را به حکمت خود نورانی کند و چون در بینی فرو برند، خداوند از آتش امانشان می‌دهد و بوی بهشتش را روزی آنها می‌کند و چون رویش را بشوید، خداوند سفید رویش می‌کند، در روزی که چهره هائی سفید و چهره هائی سیاه خواهد بود. و زمانی که دو دست خود را بشوید، خداوند بندهای آتشین را بر او حرام می‌کند و چون سرش را مسح کند، خداوند گناهانش را می‌برد و چون بر دو پایش مسح بکشد، خداوند بر صراط عبورش می‌دهد، در روزی که قدم‌ها بر آن خواهد لغزید.

گفت: ای محمد! راست گفتی، پس از پنجمین خبرم ده که برای چه غسل از جنابت را لازم کرد، و از بول و غایط واجب نکرد؟ فرمود: چون آدم از درخت خورد، در همه رگ‌ها و مو و تنش، روان شد و چون با زن خود جماع نمود، از هر رگ و موئی، آب در آمد و خداوند بر نسل او واجب کرد، تا روز قیامت غسل از جنابت کنند، ولی بول، زایدۀ نوشیدنی‌های انسان است و غائط، زیاده خوراک او، و در آنها تنها همان وضوء واجب

فإذا اغتسل بنى الله بكل قطرة بيتاً في الجنة وهو سر فسيما بين الله وبين خلقه يعني الاغتسال من الجنابة ، قال اليهودي صدقت يا محمد فأخبرني عن السادس عن خمسة أشياء مكتوبات في التوراة، أمر الله بنى إسرائيل أن يقتدوا بموسى فيها من بعده ، قال النبي ﷺ فأنشدتك بالله إن أنا أخبرتك تقرّ لي قال اليهودي نعم يا محمد ، فقال النبي أول ما في التوراة مكتوب محمد رسول الله وهي بالعبرانية طاب ، ثم تلا رسول الله هذه الآية (يحدونه مكتوباً عندهم في التوراة والإنجيل ومبشراً برسول يأتي من بعدي اسمه أحمد) ﷺ ، وفي السطر الثاني اسم وصيي علي بن أبي طالب ﷺ ، والثالث والرابع سبطي الحسن والحسين ، وفي الخامس أمها فاطمة سيدة نساء العالمين صلوات الله عليها ، وفي التوراة اسم وصيي اليا واسم سبطي شبرو شبرو هما نورا فاطمة (ع) ، فقال اليهودي صدقت يا محمد ، فأخبرني عن فضلكم أهل البيت ، قال النبي ﷺ لي فضل على النبيين فما من نبي إلا دعا على قومه بدعوة وأنا آخرت دعوتي لامتى لأشفع لهم يوم القيامة ، واما فضل أهل بيتي وذريتي على غيرهم كفضل الماء على كل شيء وبه حياة كل شيء وحب أهل بيتي وذريتي استكمال الدين ، وتلا رسول الله هذه الآية : (اليوم أكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الإسلام ديناً) إلى آخر الآية ، قال اليهودي صدقت يا محمد فأخبرني بالسابع ما فضل الرجال على النساء ، قال النبي ﷺ كفضل السماء على الأرض وكفضل الماء على الأرض فبالماء يحيى الأرض وبالرجال يحيى النساء لولا الرجال ما خلق النساء لقول الله عز وجل : (الرجال قوامون على النساء بما فضل الله به بعضهم على بعض) ، قال اليهودي لأي شيء هكذا قال النبي ﷺ خلق الله آدم من طين ومن فضله وبقيته خلقت حواء وأول من أطاع النساء آدم فأنزله الله من الجنة وقد بين فضل الرجال على النساء في الدنيا ألا ترى إلى النساء كيف يحضن ولا يمكنهن العبادة من القذارة والرجال لا يصيبهم شيء من الطمث ، قال اليهودي صدقت يا محمد فأخبرني لأي شيء فرض الله عز وجل الصوم على أمتك بالنهار ثلاثين يوماً وفرض على الامم أكثر من ذلك

است. یهودی گفت: راست گفتی، ای محمد! خیرم ده از جزاء کسی که بر جنابت حلال، غسل کند. فرمود: مؤمن وقتی با زنش جماع می‌کند، هفتاد هزار فرشته پر می‌گشایند و رحمت فرو می‌ریزند، و زمانی که غسل می‌کند، خداوند از هر قطره آن، در بهشت خانه‌ای می‌سازد و آن، رازی است میان خدا و خلق او. یهودی گفت: ای محمد، راست گفتی، پس به من خبر ده از مسئله ششم: در تورات نوشته است که خداوند به بنی اسرائیل پنج دستور داد که در آنها، از موسی پیروی کنند پس از او، آنها چه بود؟ فرمود: سوگند به خداوند بخور که اگر آنها را برایت بگویم، به نبوت من اعتراف خواهی کرد؟ گفت: آری، ای محمد! فرمود: در تورات نوشته است: محمد فرستاده خداست و به عبری «طاب» ضبط شده و پس از آن، آن را نزد خود در تورات و انجیل مکتوب دریابند: مژده بده به رسولی پس از خود، به نام احمد. پس در سطر دوم، نام وصی او علی پسر ابیطالب، و در سوم و چهارم، دو سبط او حسن و حسین و در سطر پنجم مادر آنها فاطمه بانوی زنان جهانیان است. در تورات، نام وصی من «الیا» و نام دو سبط من «شیر» و «شبیر» است و این دو، نور فاطمه‌اند.

یهودی گفت: راست گفتی، ای محمد، پس خیرم ده از فضل اهل بیت.

فرمود: من بر تمام انبیاء دارای برتری هستم، هر پیغامبری، تنها بر قوم خود دعا کرد، ولی من دعای خود را بر امتم پس انداختم تا در قیامت، از آنها شفاعت به عمل آورم، و فضل اهل بیت و ذریه من بر دیگران، همچون فضل آب است که حیات هر چیزی به سبب آن است. پس دوستی اهل بیت و نسل من، کمال دین است و این آیه را خوانند: امروز دین را، بر شما کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را دین بر شما پسندیدم - تا آخر آیه -

یهودی گفت: ای محمد، راست گفتی! از هفتم خیرم ده که مردان بر زنان برتری دارند؟ فرمود: و چون آسمان بر زمین و آب بر زمین برتری دارد و به سبب آب، زمین زنده است، به واسطه مردان، زنان زنده‌اند. اگر مردان نبودند، زنان خلق نمی‌شدند، طبق گفته خداوند: مردها سرپرست زن‌ها باشند، برای آن که خدا برخی را بر دیگری برتری داده است. یهودی گفت: این برای چه؟ فرمود: خدا آدم را از گل آفرید و از زیاده آن، حواء خلق شد. اول کسی که پیروز شد، آدم بود و خداوند او را از بهشت بیرون کرد، اما برتری مردان بر زنان در دنیا، پس روشن است، مگر نمی‌بینی که زن‌ها حیض شوند و به خاطر پلیدی، از عبادت باز می‌مانند، ولی مردها حیض ندارند؟ یهودی گفت راست

قال النبي ﷺ إن آدم لما أكل من الشجرة بقي في بطنه ثلاثين يوماً وفرض الله على ذريته ثلاثين يوماً الجوع والعطش والذي يأكلونه تفضل من الله عز وجل عليهم وكذلك كان على آدم ففرض الله عز وجل على أمته ذلك ، ثم تلا رسول الله ﷺ هذه الآية : (كتب عليكم الصيام كما كتب على الذين من قبلكم لعلكم تتقون أياماً معدودات) ، قال اليهودي صدقت يا محمد فما جزاء من صامها ، فقال النبي ﷺ ما من مؤمن يصوم شهر رمضان احتساباً إلا أوجب الله له سبع خصال أولها يذوب الحرام في جسده ، والثانية يقرب من رحمة الله ، والثالثة يكون قد كفر خطيئة أبيه آدم ، والرابعة يهون الله عليه سكرات الموت ، والخامسة أمان من الجوع والعطش يوم القيامة ، والسادسة يعطيه الله براءة من النار ، والسابعة يطعمه الله من ثمرات الجنة ، قال صدقت يا محمد فأخبرني عن التاسعة لأي شيء أمر الله بالوقوف بالعرفات بعد العصر ، قال النبي ﷺ إن العصر هي الساعة التي عصى فيها آدم ربه وفرض الله عز وجل على أمته الوقوف والتضرع والدعاء في أحب المواضع إليه وتكفل لهم بالجنة والساعة التي ينصرف فيها الناس هي الساعة التي تلقى فيها آدم من ربه كلمات فتاب عليه إنه هو التواب الرحيم ، ثم قال النبي ﷺ والذي بعثني بالحق بشيراً ونذيراً إن الله بابا في السماء الدنيا يقال له باب الرحمة وباب التوبة وباب الحاجات وباب التفضل وباب الإحسان وباب الجود وباب الكرم وباب العفو ، ولا يجتمع بعرفات أحد إلا استأهل من الله في ذلك الوقت هذه الخصال ، وإن الله عز وجل مائة ألف ملك مع كل ملك مائة وعشرون ألف ملك والله رحمة على أهل عرفات ينزلها على أهل عرفات فإذا انصرفوا أشهد الله ملائكته بمتق أهل عرفات من النار ، وأوجب الله عز وجل لهم الجنة ، ونادى مناد انصرفوا مغفورين فقد ارضيتموني ورضيت عنكم ، قال اليهودي صدقت يا محمد فأخبرني عن العاشر عن سبع خصال أعطاك الله من بين النبيين وأعطى أمتك من بين الامم ، فقال النبي ﷺ :

أعطاني الله عز وجل فاتحة الكتاب والأذان والجماعة في المسجد ويوم الجمعة

گفتی ای محمد! پس به من بگو: چرا خداوند روزه سی روز را بر امت تو واجب کرد و در امت‌های دیگر، بیشتر واجب بود؟ فرمود: چون آدم از درخت خورد، پس آن، سی روز در شکم او ماند و خداوند بر نژاد او سی روز گرسنگی و تشنگی واجب کرد و آن چه در شب می‌خورند، از فضل خداوند است بر آن‌ها، همین روزه بر آدم نیز فرض بود و بر امت من نیز فرض شده است سپس این آیه را خواند: بر شما نوشته شد روزه، چنان چه نوشته شد بر کسانی که پیش از شما بودند، شاید تقوی پیشه کنید، روزهایی شمارده شده را. یهودی گفت: ای محمد راست گفتی، پس پاداش کسی که روزه بگیرد، چیست؟ فرمود: مؤمنی نباشد که ماه رمضان را برای خاطر خدا روزه بگیرد، جز آن که خداوند هفت خصلت بر او واجب می‌کند: حرام‌های بدنش زایل شود. به رحمت خداوندی نزدیک شود، گناه پدرم آدم را کفاره دهد، سكرات مرگ برای او آسان گردد، از گرسنگی و تشنگی قیامت امان باشد، برائت از آتش دهد و از میوه‌های بهشت به او خورانده شود. گفت: راست گفتی، ای محمد! از نهم خبرم ده، که چرا خداوند پس از عصرها وقوف در عرفات را دستور داده است؟ گفت: عصر، ساعتی است که آدم گناه کرد و خدا را عصیان نمود و خداوند وقوف و زاری و درخواست در بهترین جا را بر امت من فرض کرد و برای آن‌ها، ضامن بهشت گردید، اما ساعتی که مردم از عرفات برمی‌گردند، همان ساعتی است که خداوند کلماتش را به آدم تلقین کرد و توبه او را پذیرا شد و است توبه‌پذیرند و بس مهربان. پس پیغمبر فرمود: سوگند به کسی که مرا به راستی «بشیر» و «نذیر» فرو فرستاده است، برای خداوند در آسمان دنیا دری است که آن را «باب الرحمة»، «باب التوبه»، «باب الحاجات»، «باب التفضل»، «باب الاحسان»، «باب الجود»، «باب الکرّم»، و «باب العفو» نامند و هر کس در این وقت، در عرفات آید، مستحق این ابواب گردد و خداوند صد هزار فرشته دارد و با هر کدام از آنها صد و بیست هزار فرشته دیگر و برای خداوند، بر اهل عرفات فرود می‌آورند، و زمانی که برمی‌گردند، خداوند ملائکه خود را شاهد می‌گیرد که اهل عرفات، از دوزخ برکنار خواهند بود و بهشت بر آن‌ها واجب است و منادی حق فریاد بر می‌آورد: آمرزیده برگردید، مرا خشنود کردید و از شما خشنودم!

یهودی گفت: راست گفتی، ای محمد، پس مرا از دهم خبرم ده از هفت خصلتی که خداوند در میان انبیاء، تنها به تو داده است و در میان امت‌ها نیز تنها به امت تو؟ فرمود: خداوند به من «فاتحة الكتاب»، «اذان» «جماعت در مسجد» و روز «جمعه» و

والإجمار في ثلاث صلاة والرخص لامتي عند الأمراض والسفر والصلاة على الجنائز والشفاعة لأصحاب الكبائر من أمتي ، قال اليهودي صدقت يا محمد فيما جزاء من قرأ فاتحة الكتاب ، قال رسول الله ﷺ من قرأ فاتحة الكتاب أعطاه الله بعدد كل آية أنزلت من السماء فيجزى بها ثوابها ، وأما الأذان فإنه يحشر المؤذنون من أمتي مع النبيين والصديقين والشهداء والصالحين ، وأما الجماعة فإن صفوف امتي كصفوف الملائكة في السماء والركعة في الجماعة أربع وعشرون ركعة كل ركعة أحب إلى الله عز وجل من عبادة أربعين سنة ، وأما يوم الجمعة فيجتمع الله فيه الأولين والآخرين للحساب ، فما من مؤمن مشى إلى الجماعة إلا خفف الله عز وجل عليه أهوال يوم القيامة ثم يأمر به إلى الجنة ، وأما الإجمار فإنه يتباعد هب النصار منه بقدر ما يبلغ صوته ويجوز على الصراط ويعطي السرور حتى يدخل الجنة ، وأما السادس فإن الله عز وجل يخفف أهوال يوم القيامة لامتي كما ذكر الله عز وجل في القرآن (وما من مؤمن يصلي الجنائز إلا أوجب الله له الجنة إلا أن يكون منافقاً أو عاقاً ، وأما شفاعتي فهي لأصحاب الكبائر ما خلا أهل الشرك والظلم) ، قال صدقت يا محمد وأنا أشهد أن لا إله إلا الله وأنك عبده ورسوله خاتم النبيين وإمام المتقين ورسول رب العالمين ، فلما أسلم وحسن إسلامه أخرج رقاً أبيض فيه جميع ما قال النبي ﷺ ، وقال يا رسول الله والذي بعثك بالحق نبياً ما استنسختها إلا من الألواح التي كتبها الله عز وجل لموسى بن عمران عليه السلام ولقد قرأت في التوراة فضلك حتى شككت فيها يا محمد ، ولقد كنت أحو اسمك منذ أربعين سنة من التوراة كلما محوته وجدته مثبتاً فيها ، ولقد قرأت في التوراة ان هذه المسائل لا يخرجها إلا أنت وان في الساعة التي ترد عليك فيها هذه المسائل يكون جبرائيل عن يمينك وميكائيل عن يسارك ووصيك بين يديك ، فقال رسول الله ﷺ : صدقت هذا جبرائيل عن يميني وميكائيل عن يساري ووصيي علي بن أبي طالب عليه السلام بين يدي ، فأمن اليهودي وحسن إسلامه .

چهر در سه نماز داده است و به امت من برای دردها و سفرهایشان رخصت داده و نماز بر «میت» و «شفاعت» برای دارندگان کبائر را از امتم.

یهودی گفت: ای محمد، راست گفتی، پس ثواب کسی که فاتحه‌الکتاب را بخواند چیست؟ گفت: هر که فاتحه‌الکتاب بخواند، خداوند به تعداد هر آیه‌ای که از آسمان نازل شده است، ثواب به او می‌دهد و اما اذان، به درستی مؤذنان امت من، با انبیاء و صدیقان و شهداء و صالحان محشور می‌شوند، صفوف امت من در نماز جماعت، مانند صفوف ملائکه در آسمان می‌باشد و یک رکعت نماز جماعت، برابر است با بیست و چهار رکعت است از نمازی که هر رکعت آن نزد خدا، از عبادت چهل سال محبوب‌تر است. در روز قیامت که خداوند اولین و آخرین را برای حساب، جمع خواهد کرد، مؤمنی نخواهد بود، که به جماعت رفته باشد، مگر این که خداوند هراس‌های روز قیامت او را تخفیف خواهد داد و دستور بهشت برای او صادر خواهد کرد. بلند خواندن نماز، به آن اندازه که آوازش برود، پس از دوزخ دور می‌شود از صراط می‌گذرد و شاد خواهد بود، تا وارد بهشت شود.

ششم این که خداوند، هراس‌های روز قیامت را از امت من می‌کاهد، چنان چه در قرآن است، پس مؤمنی نخواهد بود که بر جنازه‌ای نماز خوانده باشد، مگر آن که خداوند بهشت را برایش واجب می‌کند، مگر منافق یا عاق والدین، اما شفاعت من نسبت به اهل کبائر از امتم خواهد بود، جز آنان که مشرک شده، یا ظلم روا دارند.

گفت: ای محمد! راست گفتی و من گواهی می‌دهم که معبودی جز خداوند نیست و تو بنده و رسول او هستی و خاتم انبیاء و امام متقیان و فرستاده‌پروردگار عالمیان هستی، چون مسلمان شد، دفتر سفیدی در آورد که آن چه را پیامبر گفته بود، در آن بود و گفت: ای رسول خدا! سوگند به خداوندی که تو را به درستی برانگیخته است، من آن را از الواحی که خدا برای موسی پسر عمران فرستاده بود، نسخه برداشته‌ام و فضل تو را در تورات تا به آن حد خواندم که شک کردم و چهل سال، نام تو را از تورات پاک می‌کردم و باز بر جایش می‌دیدم. در تورات خواندم این مسائل را کسی جز تو جواب نمی‌دهد و هر آن گاه که بر تو عرضه شوند، جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ و وصی‌ات برابر تو قرار خواهند داشت. پیامبر گفت: راست گفتی، جبرئیل در سمت راست من بود و میکائیل در سمت چپ و وصیم علی بن ابیطالب در مقابلم، مرد یهودی به پیامبر ایمان آورد و اسلامش را نیکو داشت.

المجلس السادس والثلاثون

يوم الثلاثاء لاربع بقين من المحرم من سنة ثمان وستين وثلاثمائة

١ - حدثنا الشيخ الفقيه أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي ، قال حدثنا علي بن أحمد الدقاق ، قال حدثنا محمد بن هارون الصوفي ، قال حدثنا عبد الله بن موسى الحبال الطبري ، قال حدثنا محمد بن الحسين الحشاب قال حدثنا محمد بن محسن عن يوسف بن ظبيان عن الصادق جعفر بن محمد عليها السلام ، قال إن الله تبارك وتعالى أوحى إلى داود عليه السلام ما لي أراك وحدانا ، قال هجرت الناس وهجروني فيك ، قال فما لي أراك ساكناً ، قال خشيتك أسكتتني قال فما لي أراك نصباً قال حبك أنصبتني قال فما لي أراك فقيراً وقد أفدتك قال القيام بحقك أفررتني قال فما لي أراك متذلاً قال عظيم جلالك الذي لا يوصف ذلني وحق ذلك لك يا سيدي ، قال الله جل جلاله فابشر بالفضل مني فلك ما تحب يوم تلقاني ، خالط الناس وخالقهم بأخلاقهم وزايلهم في أعمالهم تنل ما تريد مني يوم القيامة ، وقال الصادق عليه السلام أوحى الله عز وجل إلى داود عليه السلام يا داود بي فرح وبذكرى فتلذذ وبمناجاتي فتنعم فمن قليل اخلي الدار من الفاسقين واجعل لعنتي على الظالمين ، قال يونس بن ظبيان وحدثني الصادق عن أبيه عن علي بن الحسين عن أبيه عن أمير المؤمنين (ع) قال لما أراد الله تبارك وتعالى قبض روح إبراهيم عليه السلام أهبط إليه ملك الموت فقال السلام عليك يا إبراهيم قال وعليك السلام يا ملك الموت أداع أم ناع قال بل داع يا إبراهيم فأجب قال إبراهيم عليه السلام فهل رأيت خليلاً يميت خليله قال فرجع ملك الموت حتى وقف بين يدي الله جل جلاله فقال إلهي قد سمعت ما قال خليلك إبراهيم فقال الله جل جلاله يا ملك الموت اذهب إليه وقل له هل رأيت حبيباً يكره لقاء حبيبه إن الحبيب يحب لقاء حبيبه .

مجلس سی و ششم
سه شنبه ۲۶ محرم سال ۳۶۸

۱ - علی پسر احمد دقاق گوید: حدیث کرد ما را محمد پسر حسین خشاب و گفت: حدیث کرد ما را عبدالله پسر موسی خیال طبری و گفت: حدیث کرد ما را محمد پسر محسن از یوسف پسر ضبیان از صادق جعفر پسر محمد - که سلام خدا بر هر دوستان باد - که فرمود: خداوند به داود وحی کرد که چرا من تو را تنها می بینم؟ گفت: من به خاطر تو، مردم را ترک کردم و آنها نیز مرا ترک کردند. پرسید: چرا خاموش می بینم؟ گفت: ترست مرا خاموش کرد. پرسید: چرا تو را در رنج می بینم؟ گفت دوستی ات مرا به رنج انداخت. پرسید: با آن که تو را بهره مند ساختم، چرا فقیرت می بینم؟ گفت: قیام به حق تو فقیرم کرد. پرسید: چرا خوارت می بینم؟ گفت بزرگای جلال تو صیغ ناپذیرت خوارم کرد. و ای خدای من! این حق توست. پس خدای - جل جلاله - وحی فرستاد: بشارت فضل مرا بگیر، روزی که مرا ملاقات خواهی کرد، با مردم پیامیز و از اخلاق آنها برکنار باش و از کارکردهایشان دوری گزین، تا در روز قیامت، به هر چیزی که می خواهی، برسی.

صادق(ع) فرمود: خدا به داود وحی کرد: ای داود! با من خوش باش، به یاد من لذت بجوی و با مناجات با من، نعمت اندوز که به زودی، خانه خود را از فاسقان خالی خواهی کرد و لعنت را شامل ظالمان خواهم ساخت.

یونس پسر ظبیان گوید: حدیث کرد مرا صادق از پدرش از علی بن حسین از امیر المؤمنین که گفت: زمانی که خداوند می خواست ابراهیم را قبض روح کند، ملک الموت را فرستاد و گفت: ای ابراهیم! درود بر تو باد! او جواب داد و گفت: آیا برای دعوت کردن آمده ای، یا برای مرگ؟ گفت برای مرگ، باید که اجابت کنی. پس ابراهیم گفت: آیا دیده ای، دوستی دوست خود را بمیراند؟ پس ملک الموت برگشت و در برابر خداوند ایستاد و عرض کرد: معبودا! خود شنیدی که خلیلت ابراهیم چه گفت، خطاب رسید: برو، به او بگو: آیا دیده ای که دوستی، ملاقات دوست را ناخوش دارد؟ به درستی هر دوستی، خواهان ملاقات دوست اش است.

٢ - حدثنا أحمد بن محمد الصائغ المدل ، قال حدثنا عيسى بن محمد العلوي قال حدثنا أبو عوانه ، قال حدثنا محمد بن سليمان بن بزيع الحزاز ، قال حدثنا اسماعيل بن ابان عن سلام بن أبي عمرة الحراساني عن معروف بن خربوذ المكي عن أبي الطفيل عامر بن واثلة عن حذيفة بن اسيد الغفاري ، قال قال رسول الله ﷺ يا حذيفة ان حجة الله عليكم (عليك) بعدى علي بن أبي طالب الكفر به كفر بالله والشرك به شرك بالله والشك فيه شك بالله والإلحاد فيه إلحاد بالله والإنكار له إنكار لله والإيمان به إيمان بالله لأنه أخو رسول الله ووصيه وإمام أمته ومولاهم وهو جبل الله المتين وعروته الوثقى التي لا انفصام لها وسيهلك فيه إثنان ولا ذنب له محب غال ومقصر ، يا حذيفة لا تفارقن علياً فتفارقني ولا تخالفن علياً فتخالفني إن علياً مني وأنا منه من أسخطه فقد أسخطني ومن أرضاه فقد أرضاني .

٣ - حدثنا الحسين بن أحمد بن إدريس ، قال حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى عن عبد الرحمن بن أبي نجران عن مفضل بن صالح عن جابر بن يزيد الجعفي عن أبي جعفر محمد بن علي الباقر (ع) ، قال ان موسى بن عمران ﷺ قال يا رب رضيت بما قضيت تيمت الكبير وتبقي الطفل الصغير ، فقال الله جل جلاله : (يا موسى أما ترضاني لهم رازقاً وكفيلاً) قال بلى يا رب فنعم الوكيل أنت ونعم الكفيل .

٤ - حدثنا علي بن أحمد الدقاق ، قال حدثنا محمد بن هارون الصوفي ، قال حدثنا عبيد الله بن موسى الحبال الطبري ، قال حدثنا محمد بن الحسين الحشاب ، قال حدثنا محمد بن محسن عن يونس بن ظبيان قال قال الصادق ﷺ إن الله عز وجل أوحى إلى نبي من أنبياء بني إسرائيل ان أحببت أن تلقاني غدأ في حظيرة القدس فكن في الدنيا وحيداً غريباً مهموماً محزوناً مستوحشاً من الناس بمنزلة الطير الواحد الذي يطير في الأرض القفار ويأكل من رؤس الأشجار ويشرب من ماء الميون فإذا كان الليل أوى وحده ولم يأو مع الطيور استأنس

۲ - سلام از ابی عمره خراسانی از معروف پسر خربوذ مکی از ابی طفیل عامر پسر واثله از حدیفه پسر اسید غفاری نقل کرد رسول خدا فرمود: ای حدیفه! به راستی که حجّت خدا بر شما بعد از من، علی بن ابیطالب، است کفر به او کفر به خداست و شرک ورزیدن به او، شرک است به خدا، شک نمودن بر او، شک بر خداست و الحاد در او، الحاد در خداست، انکار در او، انکار خداست و ایمان به او، ایمان است به خدا، زیرا او برادر رسول خداست و وصی او و پیشوای امت او و سرور آنها و اوست جبل الله متین و عروة وثقائی که بریده شدن ندارد.

دو کس درباره او هلاک می شوند و او تقصیری ندارد؛ دوست غلوگر و مقصر کوتاه اندیش! ای حدیفه! از علی جدا مشو که از من جدا شده‌ای و با او مخالفت نکن که مخالفت با من است، علی از من است و من از علی، هر کس که او را به خشم آورد، مرا به خشم آورده و هر کس که خشنودش کند، مرا خشنود کرده است.

۳ - عبدالرحمن پسر ابی نجران از مفضل پسر صالح از جابر پسر یزید جعفری از ابی جعفر محمد بن علی الباقر امام نقل می کند که فرمود: همانا موسی پسر عمران، گفت: ای پروردگار من که پیران را می میرانی و کودکان را نگاه می داری، به آنچه قضای توسست، رضایت دارم. پس خداوند - جل و جلاله - گفت: ای موسی! آیا راضی نیستی که من رازق و کفایت کننده و سرپرست آنها باشم؟ گفت: آری، ای پروردگار! توئی بهترین وکیل و توئی بهترین کفالت کننده!

۴ - محمد پسر حسین خشاب گفت: حدیث کرد ما را محمد پسر محسن از یونس پسر ضبیان که گفت: صادق جعفر بن محمد فرمود: خداوند بر یکی از پیامبران بنی اسرائیل، وحی فرستاد که: اگر دوست می داری فردا در حضیرة القدس، مرا دیدار کنی، در دنیا تنها، غریب و محزون و از مردم هراسان باش، مانند تک پرنده‌ای که در بیابانی خالی از سکنه به سر ببرد، و از برگ درختان تناول کند و از چشمه‌ها بنوشد و شب هنگام، تنها بیارامد و با همراهی دیگر پرندگان نیاساید و با پروردگار خود انس بگیرد و از

بربه واستوحش من الطيور .

٥ - حدثنا أبي ، عن سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سيف عن سلام بن غانم عن الصادق جعفر بن محمد عليه السلام قال من قال حين يأوي إلى فراشه لا إله إلا الله مائة مرة بنى الله له بيتاً في الجنة ومن استغفر حين يأوي إلى فراشه مائة مرة تحاثت ذنوبه كما يسقط ورق الشجر ، قال الحسين بن سيف حدثني أخي علي بن سيف عن أبيه سيف بن عميرة عن الحسن بن الصباح ، قال حدثني انس بن مالك عن النبي صلى الله عليه وآله قال كل جبار عنيد من أبي أن يقول لا إله إلا الله .

٦ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ، قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن سلمة بن الخطاب عن ابراهيم بن محمد عن عمران الزعفراني عن الصادق جعفر بن محمد عليه السلام ، قال ما من رجل دعا ففتحتم دعائه بقول ما شاء الله لا قوة إلا بالله إلا اجيب صاحبه .

٧ - حدثنا أبي ، قال حدثني سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمد عن الحسن بن محبوب عن أبي جميلة عن جابر عن أبي جعفر الباقر عليه السلام ، قال ان ملكاً من الملائكة مر برجل قائم على باب دار ، فقال له الملك يا عبدالله ما يقيمك على باب هذه الدار ، قال فقال أخ لي فيها أردت أن اسلم عليه ، فقال الملك هل بينك وبينه رحم ماسة أو هل نزعتك إليه حاجة ، قال فقال لا ما بيني وبينه قرابة ولا نزعني إليه حاجة إلا اخوة الإسلام وحرمته ، وأنا أتعاهده واسلم عليه في الله رب العالمين ، فقال الملك إني رسول الله إليك وهو يقرئك السلام ويقول إنما إياي أردت ولي تعاهدت ، وقد أوجبت لك الجنة واعفيتك من غضبي وأجرتك من النار .

٨ - حدثنا أحمد بن هارون الفامي ، قال حدثنا محمد بن عبدالله بن جعفر الحميري ، قال حدثني أبي عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة عن الصادق جعفر بن محمد عن أبيه عن آبائه عليهم السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال ان الله

برندگان دیگر در هراس باشد.

۵- حسین پسر سیف از سلام پسر غانم از صادق جعفر بن محمد نقل کرد که فرمود: هر که هنگام خوابیدنش در بستر، صد بار «لا اله الا الله» بگوید، خداوند خانه‌ای در بهشت برایش می‌سازد و هر کس که در آن وقت، صد بار استغفار کند، گناهانش می‌ریزد، همانگونه که برگ از درخت می‌ریزد. حسین پسر سیف گوید: حدیث کرد مرا برادرم علی پسر سیف پسر عمیره از حسن پسر صباح که گفت: حدیث کرد مرا مالک از پیامبر که گفت: «كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٌ» که در قرآن آمده، کسی است که از گفتن لا اله الا الله خودداری نماید.

۶- محمد پسر صفار از سلمة پسر خطاب از ابراهیم پسر محمد از عمران زعفرانی از صادق جعفر پسر محمد نقل می‌کند که فرمود: مردی نیست که دعاهای خود را با جمله «ما شاء الله لا قوة الا بالله» پایان دهد، مگر که خداوند دعایش را مستجاب می‌گرداند.

۷- حسن پسر محبوب از ابی جمیله از جابر از ابی جعفر باقر نقل می‌کند که فرمود: فرشته‌ای بر مردی گذشت که بر در خانه خود ایستاده بود، پس به او گفت: ای بنده خدا! چرا بر در این خانه ایستادی؟ گفت: در آن برادری دارم که می‌خواهم به او سلام دهم. گفت: آیا با او خویشی نزدیک داری، یا به او نیاز داری؟ گفت: نه خویشی و نه نیازی، بل او برادر دینی من است و به احترام، می‌خواهم احوال‌پرسی‌اش کنم و به او سلام کنم، برای خاطر خداوند پروردگار عالمیان. فرشته گفت: من از طرف خدا، به سوی تو فرستاده شده‌ام و او به تو سلام فرستاده و می‌فرماید: همانا تو مرا خواستی و از من پرس و جو کردی و من، بهشت را به تو واجب کردم و از خشمم تو را معاف نمودم و از جهنم امان خواهم داد.

۸- جعفر حمیری گوید: حدیث کرد مرا پدرم هارون پسر مسلم از مسعدة پسر صدقه از صادق جعفر بن محمد از پدرش از پدرانیش که همانا رسول خدا فرمود: زمانی که چون خداوند می‌نگرد که مردم یک روستا نافرمانی را از حد گذرانده و تنها سه مؤمن در میان

تبارك وتعالى إذا رأى أهل قرية قد أسرفوا في المعاصي وفيها ثلاثة نفر من المؤمنين ناداهم جل جلاله وتقدست أسماؤه يا أهل معصيتي لولا من فيكم من المؤمنين المتحابين يجلبني العامرين بصلاتهم أرضي ومساجدي والمستغفرين بالاسحار خوفاً مني لأنزلت بكم عذابي ثم لا أبالي ، وبهذا الاسناد قال قال رسول الله ﷺ من سائته سيئته وسرقته حسنته فهو مؤمن .

٩ - حدثنا علي بن الحسين بن شاذويه المؤدب ، قال حدثنا محمد بن عبد الله بن جعفر بن جامع عن أبيه ، قال حدثني يعقوب بن يزيد عن محمد بن أبي عمير عن أبان بن عثمان عن أبان بن تغلب عن أبي جعفر محمد بن علي الباقر عن أبيه علي بن الحسين سيد العابدين عن أبيه الحسين بن علي سيد الشهداء عن أبيه علي بن أبي طالب سيد الأوصياء عليه السلام ، قال قال رسول الله ﷺ من صلى عليّ ولم يصل علي آلي لم يمدح ربح الجنة وان ربحها لتوجد من مسيرة خمس مائة عام .

١٠ - حدثنا الحسين بن أحمد بن إدريس ، قال حدثنا أبي عن محمد بن الحسين ابن أبي الخطاب ويعقوب بن يزيد ومحمد بن أبي الصهبان جميعاً عن محمد بن أبي عمير عن أبان بن عثمان عن الصادق جعفر بن محمد عن أبيه عن جده عليهم السلام ، قال ان اعرابياً أتى رسول الله ﷺ فخرج إليه في رداء ممشق ، فقال يا محمد لقد خرجت إليّ كأنك فتى ، فقال ﷺ نعم يا اعرابي أنا الفتى بن الفتى أخو الفتى ، فقال يا محمد ﷺ أما الفتى فنعلم فكيف ابن الفتى وأخو الفتى ، فقال ﷺ أما سمعت الله عز وجل يقول فإن منادياً نادى من السماء يوم أحد لا سيف إلا ذو الفقار وراحمي ، وأما أخو الفتى فإن منادياً نادى من السماء يوم أحد لا سيف إلا ذو الفقار ولا فتى إلا علي فعلي أخي وأنا أخوه .

١١ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل ، قال حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي عن موسى بن عمران النخعي عن عمه الحسين بن يزيد عن الحسن بن علي بن أبي حمزة عن أبيه عن الصادق جعفر بن محمد عن أبيه عن جده عليهم السلام ، قال كتب رجل إلى الحسين بن علي عليه السلام يا سيدي أخبرني بخير الدنيا والآخرة ،

آنها وجود دارد، ندا می‌کند: ای گناهکاران! اگر در میان شما مؤمنان دوستدار نبود، و آبادکنندگان زمین و مساجدم با نماز خودشان و آمرزش جویان سحر از ترسم، سوگند به جلالم عذاب خودم را به شما فرود می‌آوردم و باکی نداشتیم. به همین سند گوید، رسول خدا فرمود: هر کس که از گناهش بدش آید و کار ثوابش، او را شاد گرداند، او به راستی مؤمن است.

۹- ابان پسر عثمان از ابان پسر تغلب از ابی جعفر محمد پسر علی باقر از پدرش علی پسر حسین سید عابدان از پدرش حسین پسر سالار شهیدان از پدرش علی پسر ابوطالب سالار اوصیاء نقل کرد که رسول خدا فرمود: هر کس برای من صلوات فرستد و بر آلم نفرستد، بوی بهشت را نخواهد بوئید، هر چند که مسافت آن از پانصد سال پیش‌تر بوئیده شود.

۱۰- ابان پسر عثمان از صادق جعفر بن محمد از پدرش، از جدش نقل کرد که: عربی بیابان‌گرد، خدمت رسول خدا آمد، پس رسول خدا با عبای گلی رنگش او را پذیرا شد. گفت: ای محمد، چرا در هیئت یک جوان، به سوی من خارج شدی؟ فرمود: آری، ای اعرابی، منم جوان پسر جوان و برادر جوان هستم. عرض کرد: ای محمد! خودت جوانی هستی، قبول، چگونه پسر جوان و برادر جوان هستی؟ فرمود: آیا نشنیدی گفتار خداوند را که می‌فرماید: شنیدم، جوانی یاد می‌کند به نام ابراهیم آنها را و من پسر ابراهیم هستم و اما برادرم جوان است، زیرا در روز اُحد مُنادیی از آسمان ندا کرد، شمشیری جُز ذوالفقار نیست و جوانی جز علی، او برادر من است و من برادر او.

۱۱- موسی پسر عمران نخعی از عمویش حسین پسر یزید از حسین بن علی پسرابی حمزه از پدرش صادق جعفر بن محمد از پدرش از جدش که گفت: مردی به حسین بن علی نوشت، مرا به خیر دنیا و آخرت آگاه کن! پس به او نوشت: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اما بعد، هر کس در برابر خشم مردم، رضایت خدای را طلب کند، خدا امورش را کفایت

فكتب إليه بسم الله الرحمن الرحيم أما بعد فإنه من طلب رضى الله بسخط الناس كفاء الله أمور الناس ، ومن طلب رضى الناس بسخط الله وكفه الله إلى الناس والسلام .

١٢ - حدثنا الحسين بن محمد بن يحيى بن الحسن بن جعفر بن عبيد الله بن الحسين بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب ، قال حدثني يحيى بن الحسين ابن جعفر ، قال حدثني شيخ من أهل اليمن يقال له عبد الله بن محمد ، قال سمعت عبد الرزاق يقول جعلت جارياً لعلي بن الحسين عليه السلام تسكب الماء عليه وهو يتوضأ للصلاة فسقط الإبريق من يد الجارية على وجهه فشبهه فرجع علي بن الحسين عليه السلام رأسه إليها ، فقالت الجارية إن الله عز وجل يقول والكاذمين الغيظ ، فقال لها قد كظمت غيظي ، قالت والعافين عن الناس ، قال قد عفى الله عنك ، قالت والله يحب المحسنين ، قال إذ هي فأنت حرة .

١٣ - حدثنا أبي ، قال حدثنا علي بن إبراهيم عن أبيه عن عبد الله بن المغيرة عن اسماعيل بن مسلم عن الصادق جعفر بن محمد عن أبيه عن جده عن الحسين ابن علي عليها السلام ، قال سمعت جدي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول لي إعمل بفرائض الله تكن أتقى الناس وارض بقسم الله تكن أغنى الناس وكف عن محارم الله تكن أروع الناس وأحسن مجاورة من جاورك تكن مؤمناً وأحسن مصاحبة من صاحبك تكن مسلماً .

١٤ - حدثنا جعفر بن محمد بن مسرور ، قال حدثنا الحسين بن محمد بن عامر عن عمه عبد الله بن عامر عن محمد بن أبي عمير عن أبان بن عثمان عن أبان ابن تغلب عن عكرمة عن ابن عباس ، قال إن أول درهم ودينار ضربا في الأرض نظر إليها إبليس فلما عاينها أخذها فوضعها على عينيه ثم ضمها إلى صدره ثم صرخ صرخة ثم ضمها إلى صدره ، ثم قال أنتما قره عيني وثمره فؤادي ما أبالي من بني آدم إذا أحبوكا أن لا يعبدوا وثناً وحسي من بني آدم أن يحبوكا .

١٥ - حدثنا علي بن أحمد بن عبد الله بن أحمد بن أبي عبد الله البرقي ، قال

می‌کند و هر کس که در برابر خشم خدا، رضایت مردم را طلب کند، خداوند او را به مردم واگذار می‌کند. وَالسَّلَام.

۱۲ - حسین پسر محمد پسر یحیی پسر حسن پسر جعفر پسر عبیدالله پسر حسین پسر علی بن ابیطالب که گفت: حدیث کرد ما را یحیی پسر حسین پسر جعفر، که گفت: حدیث کرد مرا پیرمردی از اهالی یمن که به او عبدالله پسر محمد می‌گفتند که گفت: از عبد الرزاق شنیدم که می‌گفت: یکی از کنیزان امام چهارم به دست او آب می‌ریخت که برای نمازیش وضوء سازد. پس ظرف از دست کنیزک به روی حضرت افتاد و مجروحش کرد. امام سر خود را به جانب او بلند کرد. کنیزک گفت: خداوند می‌فرماید: کسانی که خشم خود از مردم را فرو می‌خورند. پس فرمود: من خشم خویش را فرو خوردم. کنیزک گفت: کسانی که از مردم در گذرند. فرمود: خداوند از تو بگذرد. عرض کرد: خدا محستان را دوست می‌دارد. پس فرمود: برو که تو آزاد هستی.

۱۳ - اسماعیل پسر سلک از صادق جعفر بن محمد از پدرش از جدش از حسین بن علی که گفت: از جدم رسول خدا شنیدم که فرمود: به واجبات خدا عمل نما، تا پرهیزکارترین مردم باشی، به آنچه خداوند قسمت می‌کند، خرسند باش، تا توانگرترین مردمان باشی و خود را از محرمات خدا نگاهدار، تا ورع‌دارترین مردمان باشی و با همسایگان خوب باش، تا مؤمن باشی و با هم صحبتان خودت به نیکی رفتار کن، تا مسلمان باشی.

۱۴ - ابان پسر عثمان از ابان پسر تغلب از عکرمه از ابن عباس نقل کرد که گفت: اولین نقره و طلائی که در زمین سکه زدند، مورد مشاهده ابلیس واقع شد و وقتی آنها را دید، برداشت و بر دو چشمش نهاد و بر سینه‌اش چسباند و فریادی زد و باز آنها را به سینه‌اش چسباند و گفت: شما دو تا، نور چشم من و میوه دل من هستید، باکی ندارم از اینکه فرزندان آدم، با دوستداری شما، دیگر بُت نپرستند، مرا از بنی آدم، همین بس که شما را دوست داشته باشند.

۱۵ - اسماعیل پسر کهران از عیسی پسر هشام از چند نفر از ابی جعفر محمد پسر علی

حدثنا أبي عن جده أحمد بن أبي عبد الله عن اسماعيل بن مهران عن عبيس بن هشام عن غير واحد عن أبي جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام ، قال قرأ القرآن ثلاثة رجال قرأ القرآن فاتخذوه بضاعة واستجرو به الملوك واستطال به على الناس ، ورجل قرأ القرآن فحفظ حروفه وضيع حدوده ، ورجل قرأ القرآن فوضع دواء القرآن على داء قلبه واسهر به ليله واظماً به نهاره وقام به في مساجده وتجاهى به عن فراشه فباولئك يدفع الله عز وجل البلاء وباولئك يدبيل الله من الأعداء وباولئك ينزل الله الغيث من السماء والله لهؤلاء في قراء القرآن أعز من الكبريت الأحمر .

١٦ - حدثنا احمد بن محمد بن يحيى العطار ، قال حدثنا سعد بن عبد الله ، قال حدثنا الهيثم بن ابي مسروق النهدي عن الحسن بن محبوب عن مالك بن عطية عن ضريس الكناسي عن ابي جعفر محمد بن علي الباقر عن آبائه (ع) ان رسول الله صلى الله عليه وآله مر برجل يفرس غرساً في حائط له فوقف عليه فقال ألا أدلك على غرس اثبت اصلاً واسرع ابناءً واطيب ثمراً وابقى انفاقاً ، قال بلى فدلك ابي وامي يا رسول الله فقال إذا اصبحت وامسيت فقل سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله اكبر ، فإن لك بذلك ان قلته بكل تسبيحة عشر شجرات في الجنة من انواع الفاكهة وهن من الباقيات الصالحات ، قال فقال الرجل اشهدك يا رسول الله ان حائطي هذا صدقة مقبوضة على فقراء المسلمين من اهل الصفة فأنزل الله تبارك وتعالى فأما من اعطى واتقى وصدق بالحسنى فسنيسره لليسرى .

١٧ - حدثنا محمد بن علي ماجيلويه ، قال حدثني عمي محمد بن ابي القاسم عن محمد بن علي الكوفي عن علي بن عثمان عن محمد بن الفرات عن ابي جعفر محمد بن علي الباقر عن ابيه عن جده عليه السلام ، قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله إن علي بن أبي طالب عليه السلام خليفة الله وخليفتي ورجة الله ورجتي وباب الله وبابي وصفي الله وصفيي وحبيب الله وحببي وخليل الله وخليلي وسيف الله وسيفي وهو أخي وصاحبي ووزير ي ووصيي محبه محبي ومبغضه مبغضني وولي وليي

باقر نقل می‌کند که فرمود: قرآن خوانان، سه گروهند، مردی قرآن می‌خواند و آن را کالای خود قرار می‌دهد، و شاهان را به سوی خود جلب می‌کند و بر مردم گردن فزازی می‌نماید، مردی قرآن می‌خواند و آن را حفظ کند، ولی به مقررات و دستورات آن عمل نمی‌کند، و مردی که قرآن می‌خواند و آن را داروی خود می‌سازد و شب برای آن بیداری می‌کشد و روزها به خود تشنگی می‌دهد و در مساجد، به قرائت آن قیام می‌کند و از بستر آسایش خود دوری می‌گزیند و به سبب اینهاست که خدای - عزوجل - دفع بلا می‌کند و به سبب آنهاست که دشمنان خود را سرکوب می‌نماید و به واسطه آنهاست که دشمنان خود را سرکوب می‌نماید و به واسطه آنهاست که از آسمان باران فرو می‌فرستد، به خدا سوگند، این قرآن خوانان، از کبریت احمر نیز کمیاب‌تر و عزیزتر هستند.

۱۶- هیشم پسر ابی مسروق هندی از حسن پسر محبوب از مالک پسر عطیه از ضریس کناسی از ابی جعفر محمد بن علی باقر از پدران نقل می‌کند که همانا رسول خدا بر مردی گذشت که در باغش درخت می‌کاشت، پس فرمود: آیا تو را راهنمایی نکنم به کاشتن درختی که اساس آن پا برجاتر و میوه آن زود رس‌تر و خوش طعم‌تر و در انفاق نمودن، پایدارتر باشد؟ عرض کرد: چرا یا رسول الله، پدر و مادرم به فدایت باد، فرمود: هرگاه که صبح و عصر می‌کنی، بگو: «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» که اگر آن را بگوئی، برای هر تسیبحت، ده درخت از انواع میوه‌ها در بهشت خواهی داشت و آنها باقیات و صالحات تو خواهند بود. مرد عرض کرد: ای رسول خدا! گواه باش که این باغ من وقف داده شده‌ای است تصرف شده، برای فقراء اهل اسلام که در صفه ساکنند. پس خداوند این آیات را نازل کرد: و اما هر که عطا کرد و پرهیزکار شد و تصدیق صواب کرد، او را برای آسانی آماده می‌کنیم.

۱۷- محمد پسر فرات از ابی جعفر محمد پسر علی باقر از پدرش از جدش نقل می‌کند که رسول خدا فرمود: علی بن ابیطالب، خلیفه خداست و خلیفه من و حجّت خداست و حجّت من، و باب خداست و باب من و صفی خداست و صفی من و حبیب خداست و حبیب من و خلیل خداست و خلیل من و شمشیر خداست و شمشیر من و دوست و وزیر و وصی من است، دوستش، دوست من محسوب می‌گردد و دشمنش،

وعدوه عدوى وحربه حربي وسله سلمي وقوله قولي وأمره أمرى وزوجته
ابنتي وولده ولدى وهو سيد الوصيين وخير أمتي أجمعين .

المجلس السابع والثلاثون

يوم الجمعة سلخ المحرم من سنة ثمان وستين وثلاثمائة

١ - حدثنا الشيخ الفقيه أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه
القمي ، قال حدثنا علي بن الحسين بن شاذويه المؤدب ، قال حدثنا محمد بن عبد الله
ابن جعفر بن جامع الحميري عن أبيه ، قال حدثني يعقوب بن يزيد عن محمد بن
أبي عمير عن ابان بن عثمان عن ابان بن تغلب عن عكرمة عن ابن عباس ؛ قال لنا
مضى لعيسى عليه السلام ثلاثون سنة بعثه الله عز وجل إلى بني إسرائيل فلقبه إبليس
على عقبة بيت المقدس وهي عقبة افئق فقال له يا عيسى (ع) أنت الذي بلغ من
عظم ربوبيتك أن تكونت من غير أب ، قال عيسى عليه السلام بل العظمة للذي
كونني وكذلك كون آدم وحواء ، قال إبليس يا عيسى فأنت الذي بلغ من عظم
ربوبيتك أنك تكلمت في المهد صبياً ، قال عيسى يا إبليس بل العظمة للذي
أنطقني في صغري ولو شاء لأبكني ، قال إبليس فأنت الذي بلغ من عظم ربوبيتك
أنك تخلق من الطين كهينة الطير فتنفخ فيه فيصير طيراً ، قال عيسى عليه السلام بل
العظمة للذي خلقني وخلق ما سخر لي ، قال إبليس فأنت الذي بلغ من عظم
ربوبيتك أنك تشفي المرضى ، قال عيسى عليه السلام بل العظمة للذي بإذنه اشفيهم
وإذا شاء أمرضني ، قال إبليس فأنت الذي بلغ من عظم ربوبيتك أنك تحيي
الموتى ، قال عيسى عليه السلام بل العظمة للذي بإذنه احييهم ولا بد من أن يميت ما
أحييت ويميتني ، قال إبليس يا عيسى فأنت الذي بلغ من عظم ربوبيتك أنك
تعبّر البحر فلا تبطل قدماك ولا ترسخ فيه ، قال عيسى عليه السلام بل العظمة للذي
ذله الله لي ولو شاء أغرقني ، قال إبليس يا عيسى فأنت الذي بلغ من عظم

دشمن من و جنگ با او، جنگ من است و سازشش، سازش با من، گفته او، گفته من است و فرمانش، فرمان من، همسرش، دختر من و فرزندانش، فرزندان من است و سالار اوصیاء و بهترین ائمت من است.

مجلس سی و هفتم

روز جمعه پایان محرم سال ۳۶۸

۱ - محمد پسر عبدالله پسر جعفر پسر جامع حمیری از پدرش نقل کرد که گفت: یعقوب پسر یزید از محمد پسر ابی عمیر از ابان پسر عثمان از ابان پسر تغلب از عکرمة از ابن عباس نقل می کند که گفت زمانی که از عمر عیسی سی سال گذشت، خداوند او را بر بنی اسرائیل مبعوث کرد، پس ابلیس در گردنه ای به نام «افیق» از بیت المقدس، او را دید و گفت: ای عیسی! آیا تو از بزرگی ربوبیت خود، بدون پدر به وجود آمدی؟ گفت: بزرگی از آن کسی است که مرا آفرید و آدم و حواء را نیز اینگونه چنین آفرید. پس ابلیس گفت: آیا تو هستی که از بزرگی ربوبیت، در گهواره با اینکه کودکی بیش نبود، سخن گفتی؟ گفت: عظمت از آن کسی است که مرا در کودکی، به سخن آورد و اگر می خواست، لالم می کرد. ابلیس گفت: آیا توئی کسی که از بزرگی ربوبیت، از گِل، شکل پرنده ای می سازی و به پروازش در می آوری؟ گفت: بزرگی متعلق به خدائی است که مرا آفرید و آن چه مسخر من کرده، آفریده است. ابلیس گفت: توئی کسی که از بزرگی ربوبیت، بیماران را شفا می بخشی؟ گفت: بزرگی از آن بزرگی است که من با اذن و اجازه او آنها را شفا می دهم و اگر بخواهد، می تواند مرا هم بیمار کند. ابلیس گفت: آیا توئی که از بزرگی ربوبیت، مُرده ها را زنده می کنی؟ گفت: بزرگی از آن خدائی است که به اجازه او آنها را زنده می کنم و به ناچار، آن چه زنده می کنم، می میراند و مرا هم خواهد میراند. ابلیس گفت: آیا تو هستی کسی که از بزرگی ربوبیت، از دریا می گذری و هیچ یک از دو پاهایت، خیس نمی شود و در آب فرو نمی رود؟ گفت: بزرگی از آن خداوندی است که آن را برایم مسخر کرده است و اگر می خواست، غرقم می نمود. ابلیس گفت: آیا توئی کسی که روزی خواهد آمد که همه آسمانها و زمین و هر آنچه که در آن است از تو فروتر شود و تو برتر از آنها همه، کارها را تدبیر نموده و روزیها را تقسیم خواهی نمود؟ عیسی این گفتار ابلیس را بس بزرگ شمرد و گفت: منزّه است خداوند، بر آسمانها و زمینها و کشش

رؤيتك انه سيأتي عليك يوم تكون السماوات والأرض ومن فيهن دونك وأنت فوق ذلك كله تدبر الأمر وتقسم الأرزاق ، فأعظم عيسى ذلك من قول إبليس الكافر اللعين ، فقال عيسى سبحانه الله ملء سماواته وأرضه ومداد كلماته وزنة عرشه ورضا نفسه ، قال فلما سمع إبليس (ل ح) ذلك ذهب على وجهه لا يملك من نفسه شيئاً حتى وقع في اللجة الخضراء ، قال ابن عباس فخرجت امرأة من الجن تمشي على شاطئ البحر فإذا هي بابليس ساجداً على صخرة صماء تسيل دموعه على خديه فقامت تنظر اليه تعجباً ثم قالت له ويحك يا إبليس ما ترجو بطول السجود ، فقال لها أيتها المرأة الصالحة ابنة الرجل الصالح أرجو إذا أبر ربي عز وجل قسمه وأدخلني نار جهنم أن يخرجني من النار برحمته .

٢ - حدثنا أحمد بن هارون الفامي ، قال حدثنا محمد بن عبد الله بن جعفر ابن جامع عن أبيه عن إبراهيم بن هاشم عن محمد بن أبي عمير عن إبراهيم بن زياد الكرخي ، قال قال الصادق جعفر بن محمد (ع) إذا كان يوم القيامة نشر الله تبارك وتعالى رحمته حتى يطمع إبليس في رحمته .

٣ - حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ، قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن اسماعيل بن بزيع عن عبد الله ابن عثمان عن الحسين بن مهران عن إسحاق بن غالب عن أبي عبد الله الصادق عليه السلام قال من أساء خلقه عذب نفسه .

٤ - حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل ، قال حدثنا علي بن الحسين السعد ابادي قال حدثنا أحمد بن أبي عبد الله البرقي عن أبيه عن محمد بن أبي عمير عن محمد ابن عبد الرحمن بن أبي ليلى عن أبي جعفر محمد بن علي الباقر (ع) ، قال من قسم له الحرق حجب عنه الإيمان .

٥ - حدثنا أبي ، قال حدثنا سعد بن عبد الله ، قال حدثنا عباد بن سليمان عن محمد بن سليمان عن أبيه سليمان الديلمي عن عمير بن الحارث عن عمران بن ميثم عن أبي سخيلة ، قال أتيت أبا ذر فقلت يا أبا ذر اني قد رأيت اختلافاً

کلماتش و به وزن عرشش و رضای خودش.

ابلیس وقتی این سخن را شنید، بی اختیار پیش رفت و رفت، تا در لَجَه خضرآه فرو افتاد. ابن عباس گفت: در این حال، جنیه‌ای بیرون شد که در کنار دریا راه می‌رفت. او وقتی ناخودآگاه، چشمش به شیطان افتاد که بر سنگی سخت در حال سجده بود، و اشک چشمانش بر هر دو گونه روان بود، از روی تعجب نگران شد و گفت: وای بر تو، ای شیطان، براستی تو از این سجده طولانی، چه امیدی داری؟ گفت: ای زنِ خوب و دخترِ یک مردی صالح! امید می‌برم خداوند که به سوگند خود عمل کرد و مرا به آتش انداخت، با رحمتِ خویش مرا از آن خارج کند.

۲ - عبدالله پسر جعفر پسر جامع از پدرش از ابراهیم پسر هاشم از محمد پسر ابی عمیر از ابراهیم پسر زیاد کرخی نقل می‌کند که صادق جعفر بن محمد فرمود: زمانی که روز قیامت شود، خداوند - تبارک و تعالی - چنان رحمت خود را پراکنده می‌کند که حتی شیطان نیز در رحمت او طمع می‌کند.

۳ - محمد پسر عیسی از محمد پسر اسماعیل پسر یزید از عبدالله پسر عثمان از حسین پسر مهران از اسحاق پسر غالب از ابی عبدالله صادق نقل می‌کند که فرمود: هر کس که بدخلقی نماید، خود را به سختی و عذاب انداخته است.

۴ - محمد پسر عمیر از محمد پسر عبدالرحمن پسر ابی لیلی از ابی جعفر محمد پسر علی باقر نقل می‌کند که فرمود: هر کس نصیبت کج خلقی باشد، ایمان از وی دریغ داشته می‌شود.

۵ - سلیمان دیلمی از عمیر پسر حارث از عمران پسر میثم از ابی سخیله نقل می‌کند که گفت: نزد ابوذر رفته و گفتم: ای ابوذر! من اختلافی را مشاهده می‌کنم، مرا به چه چیزی

(اختلاطاً) فبأذا تأمرني ، قال عليك بهاتين الخصلتين كتاب الله والشيخ علي بن أبي طالب عليه السلام فلإني سمعت رسول الله ﷺ يقول هذا أول من آمن بي وأول من يضافحني يوم القيامة وهو الصديق الأكبر وهو الفاروق الذي يفرق بين الحق والباطل .

٦ - حدثنا علي بن أحمد بن عبد الله بن أحمد بن أبي عبد الله البرقي ، قال حدثني أبي عن جده أحمد بن أبي عبد الله عن أبيه عن محمد بن أبي عمير عن غير واحد عن الصادق جعفر بن محمد عن أبيه عن آباءه عليهم السلام ، قال شكوا رجل من أصحاب أمير المؤمنين نساءه فقام عليه السلام خطيباً ، فقال معاشر الناس لا تطيعوا النساء على حال ولا تأمنوهن على مال ولا تذرهن يدبرن أمر العيسال فإنهن ان تركن وما أردن أو رذن المهالك وعدون أمر المالك فإنا وجدناهن لا ورع لهن عند حاجتهن ولا صبر لهن عند شهوتهن البذخ لهن لازم وإن كبرن والمعجب بهن لاحق وإن عجزن لا يشكرن الكثير إذا منعن القليل ينسين الخير ويحفظن الشر يتهاقن بالبهتان ويتجادن بالطغيان ويتصدبن للشيطان فداروهن على كل حال وأحسنوا لهن المقال لعلهن يحسنن الفعال .

٧ - حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى العطار ، قال حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن عبد الله بن عبد الرحمن الأصم عن عبد الله البطل عن عمرو بن أبي المقدم عن أبيه عن سعيد بن جبير عن ابن عباس ، قال خرج رسول الله ﷺ ذات يوم وهو آخذ بيد علي بن أبي طالب عليه السلام وهو يقول يا معشر الانصار يا معشر بني هاشم يا معشر بني عبد المطلب أنا محمد رسول الله الا اني خلقت من طينة مرحومة في أربعة من أهل بيتي أنا وعلي وحمة وجعفر ، قال قائل يا رسول الله هؤلاء معك ركبنا يوم القيامة فقال شكلكم امك انه لن يركب يومئذ إلا أربعة أنا وعلي وفاطمة وصالح نبي الله ، فأما أنا فعلى البراق وأما فاطمة ابنتي فعلى ناقتي المصباء ، وأما صالح فعلى ناقة الله التي عقرت وأما علي فعلى ناقة من نوق الجنة (من نور) زمامها

امر می‌کنی؟ گفت: بر تو باد این دو واقعیت: کتاب خداوند و علی بن ابی طالب، پس من خودم من از رسول خدا شنیدم که فرمود: علی اولین کسی است که به من ایمان آورده و اولین کسی است که روز قیامت با من دست خواهد داد و اوست صدیق بزرگ و جدا کننده میان حق و باطل.

۶- برقی گوید: حدیث کرد پدرم از جدش احمد پسر ابی عبدالله از پدرش از محمد پسر ابی عمیر از چند نفر از صادق جعفر بن محمد از پدرش، از پدرانش که گفت: مردی از زنان خود به امیرالمومنین شکایت آورد و علی در حالی که به خطابه برخاسته بود، چنین گفت: ای مردمان! در هیچ حال، از زنان اطاعت ننمائید، و آنها را امین مال ندانید و نگذارید سرپرست عیال گردند، زیرا اگر آنها را به دلخواه خودشان واگذارید، به هلاک گرایش پیدا می‌کنند و از دستور مالک تجاوز می‌کنند، زیرا ما دریافته‌ایم آنها هنگام نیاز پرهیز ندارند و زمان بروز شهوت صبر و شکیبایی ندارند و آرایش را حتی تا زمان پیرانه سری ترک نمی‌کنند و زمانی هم که عجزه شوند، دست از خودبینی نمی‌کشند! آنها، شکر نعمت فراوان را، به خاطر محرومیت بس اندک فراموش می‌کنند و خوبی را از یاد می‌برند و بدی را به خاطر می‌سپارند، مانند پروانه‌ای به طرف بهتان می‌شتابند و به طغیان گرایش نشان می‌دهند و دنبال شیطان به راه می‌افتند. ولی در هر صورت با آنها مدارا نمائید و با زبان خوش با آنها گفتگو نمائید، شاید که خوب کردار گردند.

۷- عمر پسر ابی المقدم از پدرش از سعید پسر جبیر از ابن عباس نقل می‌کند که گفت: رسول خدا روزی دست علی بن ابیطالب را گرفت و بیرون رفت، در حالی که می‌گفت: ای گروه انصار! ای گروه بنی هاشم! ای گروه فرزندان عبدالمطلب! منم محمد، منم فرستاده خدا! آگاه باشید که من همراه چهار نفر از خاندانم، از گلی رحمت اندود خلق شده‌ام؛ من، علی، حمزه، جعفر. کسی گفت: ای رسول خدا! آیا اینان در روز قیامت، همراه با تو سوار خواهند بود؟ فرمود: ای مادرت به عزایت بنشینند، در آن روز، کسی سواره نخواهد بود، جز چهار نفر: من، علی، فاطمه و صالح - پیامبر خدا - پس من بر براق سوار خواهم بود و دخترم فاطمه بر ناقه من «عضبا» و صالح بر آن شتری که پی شد و علی نیز بر یکی از ناقه‌های بهشتی که مهار آن «یاقوت» است، و دارای دو حله سبز

من ياقوت عليه حللتان خضراوان فيقف بين الجنة والنار وقد ألجم الناس العرق يومئذٍ فتهب ربيع من قبل العرش فتكشف (فتكشف) عنهم عرقهم ، فيقول الملائكة المقربون والأنبياء والصديقون ما هذا إلا ملك مقرب أو نبي مرسل فينادي مناد من قبل العرش معشر الخلائق ان هذا ليس بملك مقرب ولا نبي مرسل ولكنه علي بن أبي طالب أخو رسول الله في الدنيا والآخرة .

٨ - حدثنا علي بن أحمد ، قال حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي عن سهل بن زياد الأدمي عن عبد العظيم بن عبد الله الحسيني عن علي بن محمد بن علي بن موسى ابن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام قال لما كلم الله عز وجل موسى بن عمران عليه السلام ، قال موسى إلهي ما جزاء من شهد إني رسولك ونبيك وإنك كلمتني ، قال يا موسى تأتيه ملائكتي فنبشروه يمينتي ، قال موسى إلهي فما جزاء من قام بين يديك يصلي ، قال يا موسى أباهي به ملائكتي راکعاً وساجداً وقائماً وقاعداً ومن باهيت به ملائكتي لم أعذبه ، قال موسى إلهي فما جزاء من أطمع مسكيناً ابتغاء وجهك ، قال يا موسى أمر منادياً ينادي يوم القيامة على رؤوس الخلائق إن فلان بن فلان من عتقاء الله من النار ، قال موسى إلهي فما جزاء من وصل رحمه ، قال يا موسى أنسى له أجله واهون عليه سكرات الموت ويناديه خزنة الجنة هلم إلينا فادخل من أي أبوابها شئت ، قال موسى إلهي فما جزاء من كف أذاه عن الناس وبذل معروفه لهم ، قال يا موسى يناديه النار يوم القيامة لا سبيل لي عليك ، قال إلهي فما جزاء من ذكرك بلسانه وقلبه قال يا موسى أظله يوم القيامة بظل عرشي واجعله في كنفني ، قال إلهي فما جزاء من تلا حكتك سرراً وجمهوراً ، قال يا موسى يمر على الصراط كالبرق ، قال إلهي فما جزاء من صبر على أذى الناس وشتتهم فيك ، قال أعينه على أهوال يوم القيامة قال إلهي فما جزاء من دمعت عيناه من خشيتك ، قال يا موسى أقي وجهه من حر النار واؤمنه يوم الفزع الأكبر ، قال إلهي فما جزاء من ترك الخيانة حياء منك ، قال يا موسى له الأمان يوم القيامة ، قال إلهي فما جزاء من أحب أهل

می باشد و میان بهشت و جهنم خواهد ایستاد. در آن روز، مردم در عرق تن، محصور خواهند شد. پس بادی از عرض خواهد وزید و عرق ها را خشک خواهد کرد و فرشتگان مقرب و صدیقان خواهند گفت: این، ملکی است مقرب یا پیغامبری است مرسل؟ پس منادی از ناحیه عرش ندا در خواهد داد، اما او علی پسر ابیطالب، برادر رسول خداست، در دنیا و در آخرت.

۸- سهل پسر زیاد آدمی از عبدالعظیم پسر عبدالله حسنی از علی پسر محمد پسر علی پسر موسی پسر جعفر پسر محمد پسر علی بن الحسین پسر علی نقل می کند که فرمود: موسی زمانی که با خداوند تکلم می نمود، گفت: ای خدای من! پاداش کسی که بر من رسالت و نبوت من شهادت دهد، چیست؟ فرمود: فرشتگان من نزد چنین شخصی می آیند و برایش مژده بهشت می دهند. گفت: ای خدای من! پس پاداش کسی که در برابر تو به نماز بایستد، چه خواهد بود؟ خداوند گفت: من در سجده و رکوع و قیام و قعود او و هر کسی که چنین کند، نزد فرشتگان خویش، به او مباحث می کنم و او را عذاب نمی کنم. پس گفت: پاداش کسی که مسکینی را به خاطر تو اطعام کند، چه خواهد بود؟ فرمود: در روز قیامت دستور می دهم نداکننده ای ندا می دهد: فلان پسر فلان، از آزاد شده های خداوند از دوزخ است. پرسید: ای خدای من! پاداش کسی که صلّه رحم نماید، چیست؟ گفت: عمرش را زیاد می کنم و سکرات مرگ را بر او آسان می گردانم و دارندگان بهشت خطاب به او می گویند: نزد ما بشتاب و از هر دری که می خواهی، وارد شو! پس پرسید: پاداش کسی مردم را از آزار خود باز دارد و به آنها نیکی کند، چیست؟ گفت: در روز قیامت، دوزخ خطاب به او فریاد می زند که من به تو راهی ندارم. گفت: پاداش کسی که با زبان و دل، تو را یاد کند چیست؟ گفت: در روز قیامت او را در سایه عرش خودم پناه می دهم و تحت حمایت خویش می گیرم. پرسید: پاداش کسی که در نهان و آشکارا، حکمت تو را بخواند، چیست؟ فرمود: از صراط مانند برق می گذرد. پرسید: پاداش کسی که به خاطر تو بر آزار و دشنام مردمان شکیبایی کند، چه خواهد بود؟ فرمود: در ترس های روز قیامت، به او کمک می کنم. پرسید: پاداش کسی که چشمانش، از ترس تو اشک ریز شود، چیست؟ فرمود: چهره او را از سوزش آتش نگاه می دارم و از فرع اکبر آسوده اش می گردانم. پرسید: ای خدای من! کسی که از شرم تو، خیانت را ترک کند، پس پاداش او چه خواهد بود؟ فرمود: امان روز قیامت! پرسید: ای خداوند! کیفر کسی که

طاعتك ، قال يا موسى أحرمه على ناري ، قال إلهي فما جزاء من قتل مؤمناً متمعداً ، قال لا أنظر إليه يوم القيامة ولا أقبل عثرته ، قال إلهي فما جزاء من دعى نفساً كافرة إلى الإسلام ، قال يا موسى آذن له في الشفاعة يوم القيامة لمن يريد ، قال إلهي فما جزاء من صلى الصلاة لوقتها ، قال أعطيه سؤله وأبيحه جنتي ، قال إلهي فما جزاء من أتم الوضوء من خشيتك ، قال ابعثه يوم القيامة وله نور بين عينيه يتلألاً ، قال إلهي فما جزاء من صام شهر رمضان لك محتسباً ، قال يا موسى أقيم يوم القيامة مقاماً لا يخاف فيه ، قال إلهي فما جزاء من صام شهر رمضان يريد به الناس ، قال يا موسى ثوابه كثواب من لم يصمه .

٩ - حدثنا الحسين بن أحمد بن ادريس ، قال حدثنا أبي عن محمد بن الحسين ابن أبي الخطاب ، قال حدثنا المفيرة بن محمد ، قال حدثنا بكر بن خنيس عن أبي عبدالله الشامي عن نوف البكالي ، قال أتيت أمير المؤمنين صلوات الله عليه وهو في رحبة مسجد الكوفة فقلت السلام عليك يا أمير المؤمنين ورحمة الله وبركاته ، فقال وعليك السلام يا نوف ورحمة وبركاته ، فقلت له يا أمير المؤمنين عظمي ، فقال يا نوف أحسن يحسن إليك ، فقلت زدني يا أمير المؤمنين ، فقال يا نوف ارحم ترحم ، فقلت زدني يا أمير المؤمنين ، قال يا نوف قل خيراً تذكر بخير ، فقلت زدني يا أمير المؤمنين ، قال اجتنب الغيبة فإنها إدام كلاب النار ثم قال يا نوف كذب من زعم أنه ولد من حلال وهو يأكل لحوم الناس بالغيبة وكذب من زعم أنه ولد من حلال وهو يبغضني ويبغض الأئمة من ولدي وكذب من زعم أنه ولد من حلال وهو يحب الزنا وكذب من زعم أنه يعرف الله وهو مجترء على معاصي الله كل يوم وليلة ، يا نوف أقبل وصيتي لا تكونن نقيباً ولا عربفاً ولا عشاراً ولا بريدأ ، يا نوف صل رحمك يزيد الله في عمرك وحسن خلقك يخفف الله حسابك ، يا نوف إن سرك أن تكون معي يوم القيامة فلا تكن للظالمين معيناً ، يا نوف من أحبنا كان معنا يوم القيامة ولو أن رجلاً أحب حجراً لحشره الله معه ، يا نوف إياك أن تتزين للناس وتبارز الله بالمعاصي فيفضحك الله يوم تلقاه

عمداً یک مؤمن را بکشد، چیست؟ فرمود: در روز قیامت خود به او نظر می‌کنم و از لغزش او نمی‌گذرم. گفت: ای معبود! پس پاداش کسی که کافری را به سوی اسلام بخواند، چه خواهد بود؟ فرمود: - در روز قیامت، به او برای هر که بخواند، اجازه شفاعت می‌دهم. گفت: ای معبود! پاداش کسی که نمازهایش را در وقت‌اش بخواند، چیست؟ گفت: او هر چه بخواند، برایش می‌دهم و بهشت را برایش حلال می‌گردانم. گفت: ای خداوند! پس پاداش کسی که از ترس تو وضویش را تمام بگیرد، چه خواهد بود؟ فرمود: زمانی که در روز قیامت او را محشور می‌کنم، نوری در میان دو چشمانش قرار می‌دهم که بدرخشد. گفت: ای معبود! پس پاداش کسی که ماه رمضان را برای خاطر تو روزه بدارد، چیست؟ فرمود: در روز قیامت، به او مقامی ارزانی می‌دارم که هرگز ترسی نداشته باشد. گفت: ای معبود! پاداش کسی که ماه رمضان را برای خاطر مردم روزه بگیرد، چه خواهد بود؟ گفت: او ثواب کسی را دارد که آن را اساساً روزه نگرفته است.

۹- بکر پسر خنیس از ابی عبدالله شامی از نوف بکالی نقل کرد که گفت: در آستانه مسجد کوفه، به حضور علی رسیده و گفتم: سلام بر تو ای امیرالمؤمنین و رحمت و برکات خداوند. فرمود: و علیک السلام، ای نوف و رحمة الله و برکاته. گفتم ای امیرمؤمنین! پندی به من بدهید! گفت: ای نوف! خوبی کن، تا با تو خوبی کنند. گفتم ای امیرمؤمنان! پس بر آن بیفزای! گفت: رحم کن، تا برایت رحم کنند. گفتم: ای امیرمؤمنان، باز بیفزای! گفت: به خوبی یاد کن، تا با خوبی یادت کنند. گفتم: باز هم بیفزای! گفت: از غیبت دوری گزینن که همانا آن، خورشفت سگان جهنم است و آنگاه فرمود: ای نوف! دروغ گفت کسی که گمان کرد حلال زاده است و در عین حال با غیبت نمودن، گوشت مردم را جوید، دروغ گفت کسی که گمان کرد حلال زاده است و با من و امامان اولاد من دشمنی ورزید، دروغ گفت کسی که گمان کرد حلال زاده است و زنا را دوست داشت و بر نافرمانی خداوند، شب هنگام و روزها، جرأت به خرج داد. ای نوف! سفارش‌ام را بپذیر و هرگز سردسته و کدخدا و مرزبان و دارنده راه نباش! ای نوف! صلّه رحم نما، تا خداوند بر عمر تو بیفزاید و خوش خلق باش، تا حسابت سبک گردد. ای نوف! اگر می‌خواهی در روز قیامت، همراه من باشی، یاور ستمکاران مباش. ای نوف! هر کس که ما را دوست داشته باشد، در روز قیامت با ما خواهد بود و اگر مردی یک سنگ را

يا نوف احفظ عني ما أقول لك تنل به خير الدنيا والآخرة .

١٠ - حدثنا أبي ، قال حدثنا محمد بن يحيى العطار ، قال حدثنا الحسين بن اسحاق التاجر ، قال حدثنا علي بن مهرا ن عن الحسن بن سعيد عن الحسين بن علوان عن زياد بن المنذر عن بدر بن عبدالله عن انس بن مالك ، قال سمعت رسول الله ﷺ يقول يدخل عليكم من هذا الباب خير الأوصياء وسيد الشهداء ويؤمنى الناس منزلة من الأنبياء فدخل علي بن أبي طالب رضي الله عنه فقال رسول الله ﷺ وما لي لا أقول هذا يا أبا الحسن وأنت صاحب حوضي والموفي بدمتي والمؤدي عني ديني .

المجلس الثامن والثلاثون

يوم الثلاثاء لاربع خلون من صفر من سنة ثمان وستين وثلاثمائة

١ - حدثنا الشيخ الفقيه أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي ، قال حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني ، قال حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم عن أبيه ابراهيم بن هاشم عن أحمد بن العباس والعباس بن عمرو الفقيمي ، قال حدثنا هشام بن الحكم عن ثابت بن هرمز عن الحسن بن أبي الحسن عن أحمد بن عبد الحميد عن عبدالله بن علي ، قال حملت متاعاً من البصرة إلى مصر فقدمتها فبينما أنا في بعض الطريق إذا أنا بشيخ طوال شديد الادمة اصلع أبيض الرأس واللحية عليه طمران أحدهما أسود والآخر أبيض ، فقلت من هذا فقالوا هذا بلال مؤذن (مولي) رسول الله ﷺ فأخذت ألواحي واتيتته فسلمت عليه ثم قلت له السلام عليك أيها الشيخ ، فقال وعليك السلام ورحمة الله وبركاته قلت رحمك الله حدثني بما سمعت من رسول الله ﷺ ، قال وما يدريك من أنا فقلت أنت بلال مؤذن رسول الله ﷺ ، قال فبكى وبكيت حتى اجتمع الناس علينا ونحن نبكي ، قال ثم قال لي يا غلام من أي البلاد أنت قلت من أهل

دوست داشته باشد، با همان محشور خواهد گردید. ای نوف! مباد که خود را برای مردم خوب جلوه دهی و به نافرمانی خداوند پردازی! که در این صورت خداوند روزی که ملاقاتش خواهی کرد، رسوایت می‌کند. ای نوف! آن چه را که برایت گفتم، نگاه‌دار، تا به خیر دنیا و آخرت برسی.

۱۰ - علی پسر مران از حسن پسر سعید از حسین پسر علوان از زیاد پسر منذر از بدر پسر عبدالله از انس پسر مالک نقل می‌کند که گفت: از رسول خدا شنیدم که فرمود: از این در، بهترین اوصیاء و سالار شهیدان بر شما داخل می‌شود و نیز کسی که مقامش، به انبیاء بسی نزدیک‌تر است. پس علی بن ابیطالب آمد و رسول خدا گفت: ای ابوالحسن! چرا چنین نگویم، حال آن که تو صاحب حوض هستی و وفاکننده به پیمان من و پرداخت‌کننده وام‌های من.

مجلس سی و هشتم

روز سه شنبه چهارم صفر ۳۶۸

۱ - احمد پسر عباس و عباس پسر عمرو فقیمی نقل کردند که حدیث کرد ما را هشام پسر حکم از ثابت پسر هرمز از حسن پسر ابی الحسن از احمد پسر عبدالحمید از عبدالله پسر علی که گفت: از بصره کالایی به مصر می‌بردم که در میان راه، به پیرمردی بلند قامت و گندم‌گون که سر و صورتش سفید بود برخورد کردم، او دو جامه برتن داشت؛ یکی سیاه بود و دیگری سفید! پرسیدم: این کیست؟ گفتند: بلال است، مؤذن رسول خدا. دفاتر خویش را برداشته و به نزدش آمده و گفتم: سلام بر تو باد ای شیخ! جوابم داد. گفتم: خدای رحمت آورد، از آن چه از رسول خدا شنیده‌ای، چیزی به من بازگو کن! پرسید: دانستی من کیستم؟ گفتم: تو بلال، مؤذن رسول خدا هستی، پس گریست و من نیز گریستم، تا مردمان پیرامون ما جمع شدند، در حالی که ما گریه می‌کردیم. پس به من گفت: ای جوان! اهل کجایی؟ گفتم: عراق، گفت: به به، پس لختی درنگ کرد و گفت: ای برادر عراقی! بنویس: بسم الله الرحمن الرحیم، من (بلال) از رسول خدا شنیدم که فرمود: مؤذنان، در نماز و روزه و گوشت و خونشان، امین مردمانند و از خدا چیزی نمی‌خواهند،

العراق ، فقال لي يخ يخ فكث ساعة ثم قال اكتب يا أبا أهل العراق بسم الله الرحمن الرحيم ، سمعت رسول الله ﷺ يقول المؤذنون امناء المؤمنين على صلواتهم وصورهم ولحومهم ودمائهم لا يسألون الله عز وجل شيئاً إلا أعطاهم ولا يشفعون في شيء إلا شفعا ، قلت زدني رحمة الله ، قال اكتب بسم الله الرحمن الرحيم سمعت رسول الله ﷺ يقول من أذن أربعين عاماً محتسباً بعثه الله يوم القيامة وله عمل أربعين صديقاً عملاً مبروراً متقبلاً ، قلت زدني رحمة الله ، قال اكتب بسم الله الرحمن الرحيم سمعت رسول الله ﷺ يقول من أذن عشرين عاماً بعثه الله عز وجل يوم القيامة وله من النور مثل نور سماء الدنيا ، قلت زدني رحمة الله ، قال اكتب بسم الله الرحمن الرحيم سمعت رسول الله ﷺ يقول من أذن عشر سنين أسكنه الله عز وجل مع إبراهيم في قبته أو في درجته ، قلت زدني رحمة الله ، قال اكتب بسم الله الرحمن الرحيم سمعت رسول الله ﷺ يقول من أذن سنة واحدة بعثه الله عز وجل يوم القيامة وقد غفرت ذنوبه كلها بالغة ما بلغت ولو كان مثل زنة جبل أحد ، قلت زدني رحمة الله ، قال نعم فاحفظ واعمل واحتسب سمعت رسول الله ﷺ يقول من أذن في سبيل الله صلاة واحدة إيماناً واحتساباً وتقرباً إلى الله عز وجل غفر له ما سلف من ذنوبه ومن عليه بالعصمة فيما بقي من عمره وجمع بينه وبين الشهداء في الجنة ، قلت رحمة الله حدثني بأحسن مما سمعت ، قال ويحك يا غلام قطعت أنياط قلبي وبكى وبكيت حتى أتني والله لرحمته ، ثم قال اكتب بسم الله الرحمن الرحيم سمعت رسول الله ﷺ يقول إذا كان يوم القيامة وجمع الله الناس في صعيد واحد بعث الله عز وجل إلى المؤذنين بملائكة من نور معهم ألوية وأعلام من نور يقودون جنائب أزمتها زبرجد أخضر وحقائبها المسك الأذفر ويركبها المؤذنون فيقومون عليها قياماً تقودهم الملائكة ينادون بأعلى أصواتهم بالأذان ، ثم بكى بكاء شديداً حتى انتعجت وبكيت فلما سكنت قلت مم بكائك ، قال ويحك ذكرتني أشياء سمعت حبيبي وصفيي ﷺ يقول والذي يمثني بالحق نبياً انهم ليمرون على الخلق قياماً على النجائب فيقولون

جز چیزی که برایشان عطا شود و شفاعتی نمی‌کنند، جز درباره کسی که پذیرفته شده باشد. گفتم: پس بیفزا برایم، ای که خدا رحمتت آورد. گفت: پس بنویس: بسم الله الرحمن الرحیم، از رسول خدا شنیدم که فرمود: هر کس که چهل سال برای خدا اذان بگوید، در روز قیامت در کردار چهل صدیق خوش کار پذیرفته شده محشور خواهد گردید. گفتم ای که خدای رحمتت آورد، بیفزا! گفت: بنویس بسم الله الرحمن الرحیم، از رسول خدا شنیدم که فرمود: هر که بیست سال اذان بگوید، خداوند او را در روز قیامت در حالی محشور می‌کند که نوری همچون نور آسمان دنیا دارد. گفتم: باز بیفزا رحمک الله! گفت: بنویس بسم الله الرحمن الرحیم، شنیدم که رسول خدا فرمود: هر کس که ده سال اذان بگوید، خداوند او را در بهشت، با ابراهیم و در قبّه و درجه او سکناش می‌دهد. گفتم: باز بیفزا! گفت: بنویس بسم الله الرحمن الرحیم، رسول خدا فرمود هر کس که یک سال اذان بگوید، خداوند روز قیامت، هر اندازه هم که گناه داشته باشد، او را آمرزیده شده محشور می‌کند، اگر چه گناهانش به اندازه کوه احد باشد. گفتم: باز بیفزا رحمک الله! گفت: آری، پس حفظ کن عمل نما و به حساب آور که از رسول خدا شنیدم که فرمود: هر کس که در راه خدا از روی ایمان و خداخواهی و تقرب به حق برای یک نماز اذان سر دهد، خداوند گناه گذشته‌اش را می‌آمرزد و نسبت به آینده‌اش، او را نگاه می‌دارد و در بهشت میان او و شهیدان، جمع می‌کند. گفتم، ای که خدای رحمتت کند، بهترین چیزی را که شنیده‌ای برایم بازگو کن! گفت: وای بر تو ای غلام! دلم را به تاب و تب افکندی و گریست و من نیز گریستم، تا به آن که به خدا سوگند دلم به حالش سوخت. پس گفت: بنویس بسم الله الرحمن الرحیم از رسول خدا شنیدم که فرمود: زمانی که روز قیامت می‌شود و خداوند مردم را در یک محل جمع می‌کند، خدا فرشتگانی از جنس نور با پرچم‌هایی از نور نزد مؤذّن‌ها می‌فرستد که همراه آن‌ها اسب‌هایی وجود دارد که مهار آن‌ها از زبرجد سبز و خورجین آن‌ها از مشک از فر است، پس مؤذّن‌ها بر آن‌ها سوار می‌شوند و بر سر پا می‌ایستند و فرشته‌ها مهار آن‌ها را می‌کشند و آنان با صدای بسیار بلند اذان می‌گویند. پس به سختی گریست، تا من به ناله افتاده و گریه کردم. زمانی که آرام شد، گفتم: برای چه موضوعی گریه می‌کنی؟ گفت وای بر تو! به یادم آوردی، چیزی را که از صفی و حبیب خودم شنیدم که فرمود: سوگند به کسی که مرا به راستی به نبوت مبعوث کرد، به درستی که آن‌ها ایستاده در روی اسبان بر مردم خواهند گذشت، در حالی که می‌گویند: الله اکبر الله اکبر و زمانی که اینگونه گویند، اُمّت من غوغا خواهند کرد. اسامة

الله أكبر الله أكبر فإذا قالوا ذلك سمعت لامي ضجيجاً ، فسأله أسامة بن زيد عن ذلك الضجيج ما هو ، قال الضجيج التسبيح والتحميد والتهليل ، فإذا قالوا أشهد أن لا إله إلا الله قالت أمي إياه كنا نعبد في الدنيا فيقال صدقتم ، فإذا قالوا أشهد أن محمداً رسول الله قالت أمي هذا الذي أانا برسالة ربنا جل جلاله آمنا به ولم نره فيقال لهم صدقتم ، هو الذي أدى إليكم الرسالة من ربكم وكنتم به مؤمنين فحقيق على الله أن يجمع بينكم وبين نبيكم فينتهي بهم إلى منازلهم وفيها ما لا عين رأت ولا أذن سمعت ولا خطر على قلب بشر ، ثم نظر إليّ فقال لي إن استطعت - ولا قوة إلا بالله - أن لا تموت إلا مؤذناً فافعل ، فقلت رحمك الله تفضل عليّ وأخبرني فإني فقير محتاج وأد إليّ ما سمعت من رسول الله فإنك قد رأيت ولم أره وصف لي كيف وصف لك رسول الله ﷺ بنساء الجنة ، قال اكتب بسم الله الرحمن الرحيم سمعت رسول الله ﷺ يقول إن سور الجنة لبنة من ذهب ولبنة من فضة ولبنة من ياقوت وملاطها المسك الأذفر وشرفها الياقوت الأحمر والأخضر والأصفر ، قلت فما أبوابها ، قال أبوابها مختلفة باب الرحمة من ياقوتة حمراء ، قلت فما حلقتة ، قال ويحك كف عني فقد كلفتنني شططاً ، قلت ما أنا بكاف عنك حتى تؤدي إلي ما سمعت من رسول الله ﷺ في ذلك ، قال اكتب بسم الله الرحمن الرحيم أما باب الصبر فباب صغير له مصراع واحد من ياقوتة حمراء لا حلق له ، وأما باب الشكر فإنه من ياقوتة بيضاء لها مصراعان مسيرة ما بينها خمسمائة عام له ضجيج وحنين يقول اللهم جثني بأهلي ، قلت هل يتكلم الباب ، قال نعم ينطقه ذو الجلال والإكرام ، وأما باب البلاء ، قلت أليس باب البلاء هو باب الصبر ، قال لا ، قلت فما البلاء ، قال المصائب والأسقام والأمراض والجذام وهو باب من ياقوتة صفراء له مصراع واحد ما أقل من يدخل منه ، قلت رحمك الله زدني وتفضل عليّ فإني فقير ، قال يا غلام كلفتنني شططاً أما الباب الأعظم فيدخل منه العباد الصالحون وهم أهل الزهد والورع والراغبون إلى الله عز وجل المستأنسون به ، قلت رحمك الله فإذا دخلوا الجنة ماذا يصنعون

پسر زید پرسید: آن غوغا چه خواهد بود؟ گفت: تسبیح، تحمید، و تهلیل. پس زمانی که گویند اشهد ان لا اله الا الله، امت من می‌گویند: ما در دنیا او را پرستیدیم و گفته شود: راست می‌گویند. زمانی که گویند: اشهد ان محمد رسول الله، امت من خواهند گفت: این بود کسی که از طرف پروردگاران به رسالت آمد و ما ندیده، به او مؤمن بودیم و گویند: راست گفتید، هم او است که به شما رسالت ورزی کرد، از طرف پروردگارتان و شما به او مؤمن بودید و بر خداوند حق است که شما را با پیامبران جمع نماید و آنگاه آن‌ها را به منزل‌گاه‌هایشان می‌رسانند که در آن چیزهایی است که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر دل کسی خطور کرده است. پس به من نگاه کرد و گفت: اگر بتوانی - در حالی که توان و قوه‌ای جز به خداوند نیست - نمیر جز مؤذن و به آن عمل کن! گفتم: رحمک الله! بر من تفضل کن و خبرم ده که من نیازمندی محتاج هستم، به من بگو آن چه از رسول خدا شنیده‌ای، به درستی که تو رسول خدا را دیده‌ای و من او را ندیده‌ام، پس برایم وصف کن که پیامبر بهشتیان را چگونه برایت توصیف کرد؟ گفت: بنویس بسم الله الرحمن الرحیم، از رسول خدا شنیدم که فرمود: باروی بهشت، خشتی است از طلا و خشتی است از نقره و خشتی است از یاقوت و ملات آن مشک از فر و کنگره‌های آن از یاقوتی سرخ و سبز و زرد رنگ. گفتم حلقه آن؟ گفت: وای بر تو باد، دست از من بردار که تکلیف‌هایی سخت بر من متوجه نمودی گفتم: از تو دست بر نخواهم داشت، تا آن چه را که از رسول خدا در این باره شنیده‌ای، به من بگوئی، پس گفت: بنویس بسم الله الرحمن الرحیم، اما در صبر دری است کوچک یک لنگه از آن از یاقوت سرخ است و حلقه‌ای ندارد، در شکر، از یاقوت سفید است و دارای دو لنگه است و میانه آن‌ها پانصد سال راه که غوغایی دارد و ناله‌ای که می‌گوید: بار خدایا! اهل مرا برایم بیاور! گفتم: آیا در هم سخن می‌گوید؟ گفت: آری، خداوند او را به سخن می‌آورد. گفت: در بلا... پس گفتم: در صبر، هم همان در بلا نیست؟ گفت: نه! گفتم: بلا چیست؟ گفت مصیبت‌ها، دردها، بیماری‌ها و خوره! و آن دری است از یاقوتی زرد که یک لنگه‌ای می‌باشد و اندک هستند کسانی که از آن در می‌آیند. گفتم: خدا رحمت کند، بیفزا و بر من تفضل کن که من محتاج هستم. گفت: مرا تکلیف ناروا و ادار می‌کنی، در اعظم که بندگان صالح از آن در می‌آیند کسانی که اهل زهد و ورعند و مشتاق خدا و مأنوس اویند. گفتم خدا رحمت کند، وقتی به بهشت می‌آیند چه می‌کنند؟ گفت: سوار بر کشتی‌هایی، روی دو نهری سیر می‌کنند، پاروهائی از لؤلؤ دارند و فرشتگانی در آنها هستند از جنس نور و جامه‌هایی بسیار سبز به

قال يسرون على نهرين في مصاف في سفن الياقوت مجاذيفها اللؤلؤ فيها ملائكة من نور عليهم ثياب خضر شديدة خضرتها ، قلت رحمك الله هل يكون من النور أخضر ، قال إن الثياب هي خضر ولكن فيها نور من نور رب العالمين جل جلاله يسرون على حافتي النهر ، قلت فما اسم ذلك النهر ، قال جنة المأوى قلت هل وسطها غير هذا ، قال نعم جنة عدن وهي في وسط الجنان فأما جنة عدن فسورها ياقوت أحمر وحصباؤها اللؤلؤ ، قلت فهل فيها غيرها ، قال نعم جنة الفردوس قلت وكيف سورها ، قال ويحك كف عني حيرت علي قلبي ، قلت بل أنت الفاعل بي ذلك ما أنا بكاف عنك حق تتم لي الصفة وتخبرني عن سورها ، قال سورها نور ، فقلت والغرف التي هي فيها ، قال هي من نور رب العالمين ، قلت زدني رحمك الله ، قال ويحك إلى هذا انتهى إلى نبأ (انتهى بنا) رسول الله ﷺ طوبى لك إن أنت وصلت إلى بعض هذه الصفة وطوبى لمن يؤمن بهذا ، قلت يرحمك الله أنا والله من المؤمنين بهذا ، قال ويحك إنه من يؤمن أو تصدق بهذا الحق والمنهاج لم يرغب في الدنيا ولا في زهرتها وحاسب نفسه ، قلت أنا مؤمن بهذا ، قال صدقت ولكن قارب وسدد ولا تياأس واعمل ولا تفرط وارج وخف واحذر ثم بكى وشق ثلاث شهقات فظننا أنه قد مات ، ثم قال فداكم أبي وأمي لو رأيكم محمد ﷺ لقرت عينه حين تسألون عن هذه الصفة ، ثم قال النجاة النجاة الوحا الوحا الرحيل الرحيل العمل العمل وإياكم والتفريط وإياكم والتفريط ، ثم قال ويحكم اجعلوني في حل مما فرطت فقلت له أنت في حل مما فرطت جزاك الله الجنة كما أدبت وفعلت الذي يحب عليك ، ثم ودعني وقال لي اتق الله وأد إلى أمة محمد ﷺ ما أدبت اليك فقلت افعل انشاء الله ، قال استودع الله دينك وأمانتك وزودك التقوى وأعانك على طاعته بمشيئته .

٢ - حدثنا أبي ، قال حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن جميل بن صالح عن الحارث بن المغيرة النصري عن